



سِرِّ التَّظَاوُرِ

علیرضا جنتی

«اسرار انتظار»

در شرح احوال منتظران امام زمان علیه السلام

چراغی فرا روی طالبان حقیقت در تاریکی و ظلمت دوران غیبت

مؤلف: علی رضا جنتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

تقدیم به:

محضر مقدس امام زمان (روحی له الفداء)

و همه منتظران و محبان حضرتش

شناسنامه کتاب

نام: اسرار انتظار
مؤلف: علیرضا جنتی
تعداد صفحات: ۲۷۲
نوبت و تاریخ چاپ: اول / زمستان ۸۵
چاپخانه: توحید
شمارگان: ۳۰۰۰
ناشر: عصر رهایی
قطع: وزیری

مرکز پخش: پخش رحمانی: ۰۹۱۲۳۵۱۳۱۷۷

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۶۰-۱۱-۴

حق چاپ و نشر برای مؤلف محفوظ است.

مقدمه

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»

«در میان مؤمنان مردانی هستند که بر عهده‌ی که با خدای خود بستند صادقانه ایستاده‌اند و بعضی پیمان خود را به آخر رسانده‌اند و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند.»

قد صَرَفَتِ الْعُمْرَ فِي قَبِيلٍ وَقَالَ يَا نَدِيمِي قُمْ، فَقَدْ ضَاقَ الْمَجَالُ

گرانبهاترین ودیعه آسمانی که انسان بر اثر غفلت و عدم معرفت آنرا به ثمن بخش (ارزانترین قیمت) می‌فروشد عمر عزیز است که در سایه استفاده مطلوب از آن می‌توان بهترین استفاده‌ها را از آن نمود و در این فرصت کم خود را مشمول رحمت بی‌انتهای خدای متعال کرده و به مقام قرب حضرت دوست جل و اعلا رسید. پیمان‌های که لحظه به لحظه از آن کاسته شده و رو به آخر است.

گوهر عمر بدین خیرگی از دست نده آخر این عمر گرانمایه بهایی دارد

سالها بود که به خواندن سیره و روش بزرگان مشغول بوده و از حالات معنوی و انقباس قدسیشان بهره‌مند می‌شدم و اکنون که زمان غیبت کبری و زمان غیبت ما از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد و گناهان و غفلت و کم‌معرفتی مانع از آن شد، که بتوانیم از آن سرچشمه فیض الهی استفاده کنیم بر خود فرض دانستم که با مطالعه در

آری همه چیز مہیای حرکت و رسیدن به محبوب است، چشمی سوی اسوہ‌های اخلاق باز نما و پی بہ مقام خلیفۃ اللہی انسان برده و این مقام عظمی را بہ بہای اندک از دست مده.

ای گسترہ لا یستنامی کہ تویی فہرست سپیدی و سیاہی کہ تویی

بیرون ز تو نیست ہر چہ در عالم هست از خود بطلب ہر آنچه خواهی کہ تویی

متوجہ شگفتی‌های وجود خود گردیم و در راہ رسیدن بہ خالق این ہمہ عجائب و شگفتی تفکر نمائیم و برای رسیدن بہ حضرت کریمش تلاش بیشتری نمائیم و در یک کلام: بہ خود آئیم تا بہ خدا رسیم کہ: (من عرف نفسه عرف ربه).

شہرود ۲۸ / صفر / ۱۴۲۷

مطابق با ۱۳۸۵

شرح حالات و زندگینامه جناب

آخوند ملاقربانعلی زنجانی (قدس سره شریف)

اول قدم از عشق سرانداختن است جان باختن است و با بلا ساختن است

اول بود این و آخرش دانی چیست خود را ز خودی خود بپرداختن است

صحبت از رادمردی الهی است که روح خویش را در پرتو تلاش و مجاهدت در راه خدا جلا داده و قوی ساخته بود و با مجاهدات شرعی نفس خویش را مطیع خود نموده و یدی طولی در منظر صاحبان معرفت داشت.

کسانی که جان را قوی ساختند به طاعت تن ناتوان کاستند

زندگینامه آخوند ملاقربانعلی زنجانی (قدس الله نفسه زکیه)

یکی از اولیاء راستین خدا و از مراجع تقلید دوران مشروطیت که در محضر شیخ اعظم شیخ مرتضی انصاری رحمته الله تلمذ نموده بود و خود چراغی روشن فراروی مردم آذربایجان و قفقاز و زنجان بود، مرحوم ملاقربانعلی زنجانی معروف به حجت الاسلام است. ایشان از معدود اولیاء ناشناخته خدا بود که در عصر مشروطیت زندگی می کرد و در جریان نهضت مشروطه، او و مرحوم شهید شیخ فضل الله نوری رحمته الله هم فکر و مستقل و مشروعه خواه بودند و در برابر دو جناح استبداد شاهان قاجار و مشروطه خواهان که مورد سوء استفاده استعمار انگلیس بودند، ایستادند و ندای «مشروعه خواه بودند» سر دادند و شرع مقدس را محور دانستند و نه هیچ چیز دیگر را، که به همین جرم مرحوم شیخ فضل الله نوری رحمته الله رادر تهران به دار بسغض و کینه آویخته و به

شهادت رساندند و مرحوم آخوند قربانعلی رحمته الله علیه را به خاطر عظمتی که داشت و قدری دور از مرکز بود، توسط پیرمخان ارمنی دستگیر و به عراق تبعید کرد. این ولی بزرگ خدا که پشتیبان شیعیان اهل بیت علیهم السلام و دارای قدرتی معنوی و کرامات و شاگردانی اهل سیر و سلوک بود، چنان مظلوم و خار چشم کسانی بود که حرکت در صراط مستقیم را بر نمی تافتند، که حتی در تاریخ مشروطه نیز مظلومیت او باقی ماند و تاریخ نویسان مشروطه (به جز مواردی اندک) شخصیت واقعی او را منعکس نکردند، بلکه بعضی از آنان با دیده بغض به او نگریسته، از او چهره زشتی ترسیم نموده اند.

چرا که اولیاء خدا در هر زمان تا ظهور حضرت بقیة الله علیه السلام به جرم آن که مردم را بسوی حقیقت اسلام و چهره واقعی و زیبای آن سوق می دهند و آنان را به صراط مستقیم و بهشت می کشانند و شیطان قسم خورده است که بر سر راه مردم، در شاهراه صراط مستقیم الهی بنشیند، طبعاً مورد هجوم همه جانبه شیطان و لشگریان شیطان قرار می گیرند و امواج سهمگین تهمت و شایعات بی اساس به آنان هجوم می آورد.

در این مختصر، گوشه هایی از زندگی آن مرحوم که در آن زمان لقب «حجة الاسلام» به طور مطلق به او داده شد و این لقب عظمت و قداست ویژه ای چون «آیة الله العظمی» در این زمان داشت مورد توجه شما خوانندگان محترم قرار می گیرد.

مرحوم «آخوند ملاقربانعلی زنجانی رحمته الله علیه استاد اخلاق و سیر و سلوک اعجوبه دهر مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی «اعلی الله مقامه شریف» بوده اند، که ایشان با عظمت و قداست خاصی از مرحوم استادش یاد می فرمود. یاد هر دوی آن بزرگواران گرامی باد.

مرحوم ملاقربانعلی زنجانی شاگرد خاص مرحوم ملا زین العابدین سلماسی رحمته الله علیه بود و او شاگرد و صاحب سر مرحوم سید زکی و صاحب نفس قدسیه حضرت آیة الله العظمی سید محمد مهدی بحر العلوم (قدس سره الشریف) بود که اینان همگی از پرچمداران عرفان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در چند صد سال گذشته تا امروز بوده اند.

عرفانی که در آن هیچ اختلاطی با آموزه های ناقص عرفای مسالک مختلف فلاسفه و عرفای مصطلح وجود نداشته و ندارد و تنها طریق معرفت به حقایق را سخنان وحی و

تفسیر آن توسط خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام می‌داند و بر چشم این عرفان ناب اهل بیت جمله‌ای از حضرت بقیة اللہ ارواحن افداه به عنوان شعار بنیادین و صراط مستقیم سیر و سلوک حک شده است که در تشرّف مرحوم میرزای مهدی اصفهانی (قدس سره الشریف) فرموده‌اند: «طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت مساواً لانکارنا» یعنی آگاه باشید که جستجوی معارف و پی بردن به حقایق به جز از راه ما اهل بیت علیهم السلام مساوی است با انکار ما اهل بیت و این در حالی بود که مرحوم میرزا مهدی اصفهانی (اعلی اللہ مقامه) در جستجوی معارف از مسیر فلسفه و عرفان مصطلح فلاسفه و عرفا که در عرفان خود به افکار و کشف و شهود بشری متکی هستند، حدود بیست سال زحمت کشیده بود و خود استاد در فلسفه و عرفان شده بود اما به این حقیقت پی برده بود که نور علم و معرفت تنها در خانه اهل بیت عصمت و طهارت یافت می‌شود و لذا روزها و ماهها به حضرت بقیة اللہ (ارواحن افداه) متوسل شده از آن حضرت کمک خواست تا آن که مولایش که دید او دل را تسلیم حقیقت کرده راه را به او نشان داد و جمله «طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت مساواً لانکارنا» را به او در تشرّفی حیات بخش فرمود و این جمله چراغ راه سالکین الی اللہ در عصر حاضر گردید خداوند همه این اولیاء و یاران حضرت بقیة اللہ ارواحن افداه را غریق انوار رحمتش فرماید.

آخوند ملا قربانعلی زنجانی مدافع راستین مکتب اهل بیت علیهم السلام

مرحوم آخوند ملا قربانعلی زنجانی از بزرگان اولیاء خدا و از مراجع تقلید عصر مشروطیت و از رهبران فکری قشر وسیعی از مردم بود که با تمام شهرت خود، در تاریخ ملت ما ناشناخته و مکتوم مانده است.

این شخصیت بزرگوار دوره حکومت چهار تن از سلاطین معروف قاجار محمد شاه، ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمد علی شاه را درک نموده و در اوایل به سلطنت رسیدن احمد شاه قاجار، هم زمان با پیروزی مشروطه خواهان در سال ۱۳۲۸ هجری قمری از دنیا رفته است.

اما در تمام طول مدت عمر یکصد ساله خویش، حتی برای یک بار هم حاضر نشده

است با یکی از سلاطین قاجار با حکام و دیوانیان آنان دیدار و گفتگو کند. او بیشترین دوران عمر خود را در شهر زنجان گذرانده است که در اصطلاح ایرانیان آن عصر به اضافه بلوکات و محل های تابعه «خمس» نامیده می شد و این قسمت از کشور در آن زمان از موقعیت استراتژیک فوق العاده ای برای حکومت و مردم ایران برخوردار بوده است و از نظر اهمیت شاید بتوان گفت بعد از تهران و تبریز قرار داشته و عدل خراسان محسوب می شده، وضعیت اجتماعی و سیاسی زنجان در زمان قاجار به گونه ای بوده که بسیاری از دولتمردان به دلیل وجود مشکلات متعدد، حتی از پذیرفتن حکومت آنجا می ترسیدند و اغلب نیز آن نواحی «خمس» ویژه فرزندان، عموها و دایی های شخص شاه بوده است. مرحوم آخوند ملاقربانعلی زنجانی رحمته الله علیه هم زمان در چنین محیطی مشغول زعامت دینی و قضاوت شرعی بود، بنابراین محل زندگی او با سایر علما و آخوندهای محلی که دور از مرکز زندگی می کرده اند بسیار متفاوت بوده است.

آخوند ملاقربانعلی زنجانی در سال ۱۲۴۶ هجری قمری در روستایی بنام «آرقین» «آربن» در قسمت جنوب شرق زنجان نزدیک خدابنده (قیدار) بدنیا آمد. مادر او «سارا» و پدرش «عسگر علی» بود که شغل کشاورزی و زراعت داشت و بخاطر عشق و علاقه وافری که به خاندان نبوت و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشت نام قربانعلی را برای فرزندش برگزید.

این فرزند نورسیده که بعدها یکی از مهم ترین و شناخته ترین فقیهان و مراجع تقلید عصر مشروطیت گردید و بعد از رحلت مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی «صاحب فتوای معروف تحریم تنباکو» (معروف به میرزای اول)، تقریباً همه شیعیان قفقاز، زنجان، قزوین و آذربایجان و بسیاری از مناطق دیگر ایران مقلد او گردیدند، دوران کودکی خود را در همان روستای «آرقین» گذراند و قرآن و ادبیات فارسی را در مکتب خانه آنجا آموخت سپس عازم حوزه علمیه زنجان شده و در مدرسه «نصرالله خان» اقامت گزید. او پس از آن که مقدمات علوم اسلامی و دانش های رایج زمان خود را از اساتید مختلف فرا گرفت، برای شرکت در درس خارج و تکمیل دانش خود، پس از چند سال اقامت و تحصیل در زنجان، به بروجرد و از آنجا به عراق و حوزه علمیه نجف

اشرف مهاجرت کرده و در برابر استادانی بزرگ چون شیخ مرتضی انصاری و شیخ محمدحسن اصفهانی (صاحب جواهر) (رحمهما لله) زانوی ادب و شاگردی بر زمین زد، پس از سالهای متمادی اقامت و آموزش در آن مکان شریف، پس از رحلت استاد خود، شیخ مرتضی انصاری رحمه الله با کوله‌باری از علم و فقاہت به زنجان بازگشت و علاوه بر زعامت شیعیان و مقلدین فراوان در آن سامان، حوزه علمی و تدریس وسیعی را در شهر زنجان بوجود آورد که چندین مجتهد و مرجع تقلید همچون آیه‌الله العظمی سیدیونس اردبیلی رحمه الله در محضرش تربیت شدند.

مدت تحصیل آخوند ملاقربانعلی در خدمت خاتم الفقهاء و المجتهدین آیه‌الله العظمی شیخ مرتضی انصاری به دوازده سال می‌رسد.

ایشان در این مدت به درجه اجتهاد رسیده و در همان حوزه منور یعنی نجف اشرف پایگاه علمی مسلمی حائز می‌گردد و در طول دوران تحصیل خود به تدریس نیز می‌پردازند، ولی بیشترین تربیت یافتگان و شاگردان ایشان مربوط به زمان اقامت ایشان در شهر زنجان، پس از بازگشت از نجف اشرف می‌باشد.

مقام علمی آخوند ملاقربانعلی زنجانی رحمه الله

درباره مقام علمی و فقهی مرحوم ملاقربانعلی زنجانی رحمه الله مورخان نوشته‌اند که او آن چنان تسلطی همه جانبه بر فقه داشت که همه مسائل فقهی با ادله و مبانی آن برایش به صورت ملکه در آمده بود و لذا شاید تنها مرجع تقلیدی باشد که هیئت استفتائیه نداشته است و همه سؤال‌های شرعی و استفتائات را خودش به صورت کتبی پاسخ می‌داده.

او دانش فراوان و فقاہت عمیق را علاوه بر تحصیلات پراکنده خود در زنجان، بروجرد و عراق، در اثر اقامت و تلاش بلند مدت خود و حضور در محضر افرادی چون صاحب جواهر و صاحب مکاسب و امثال آنها به دست آورده بود، یکی از علماء و نویسندگان معاصر درباره ایشان می‌نویسد:

«ایشان حافظه‌ای عجیب داشت، هر استفتاء از هر باب فقهی که از او می‌پرسیدند بدون مراجعه جواب می‌نوشت و اگر مدرک هم می‌خواستند فوراً بیان می‌کرد.»

این امتیاز علمی آخوند، در همه مراحل زعامت دینی اش مورد حسد و غبطه حاسدان و مخالفان او بود و مخالفانش بارها خواستند، از راه علم و دانش وارد شده و چهره او را خدشه دار سازند، و در همه موارد شکست خوردند.

نقل می کنند: یک بار در مورد ارث مسئله ای پیش می آید که تمام علما زنجان متفق القول پاسخ آنرا یکسان اعلان می کنند و تنها مرحوم «حاج شیخ جواد طارمی» نویسند کتاب «الارث و الديات» و حضرت حجة الاسلام آخوند قربانعلی رحمته الله علیه به این مسئله به نوع دیگری پاسخ می دهند. این مسئله به شکل بی سابقه ای در شهر منعکس می شود و مخالفین آخوند آنرا دستاویز قرار داده و شروع به تبلیغات سوء علیه آن بزرگوار می کنند، تا آنکه مرحوم آخوند پاسخ می فرمایند: آخر ملاک و سند علما در این باره که من صحیح نمی گویم چیست؟ و چرا می گویند گفته من ناصحیح است؟ گویا یکی از علماء مشهور شهر به استحضار ایشان می رساند که ملاک علماء «تذكرة الفقهاء» مرحوم «علامه حلی» است.

ایشان در پاسخ می گویند: گرچه من مدتی است که این کتاب را مطالعه نکرده ام، اما در آن زمان که در نجف اشرف تحصیل می کردم، آن را دیده و خوانده ام. به آقایان بگوئید کتاب را خوب بخوانند و به فلان صفحه از آن نیز مراجعه کنند و هیچ وقت فرمایش علامه مرحوم را تحریف نکنند.

علامه عیناً آنچه را که من گفتم فرموده است و خدا لعنت کند کسی را که جواب مسئله را بنویسد و مدرک آن مسئله در حضورش نباشد.

همچنین نقل می کنند که پس از دستگیری ایشان توسط پیرم خان ارمنی و سردار بهادر بختیاری و تبعید ایشان به کاظمین، ابتدا علمای کاظمین مقدم او را به سردی تلقی می کنند و به این عنوان که عالمی شهرستانی و معمولی است، کسی به دیدنش نمی رود و حتی برای این که ایشان را کوچک کنند، مشهور است که ۳۳ مسئله از مسائل مشکل فقهی را مطرح می کنند و به خدمتش می فرستند و آورندگان مسائل، هنگام تقدیم مسائل به عرض می رسانند که هر وقت جواب آنها آماده شد، اعلام فرمایند تا جهت گرفتن آنها به حضورشان مشرف شوند.

آخوند بلادرنگ قلم و دوات برداشته و جواب ۳۲ مسئله از ۳۳ مسئله را در همان مجلس می‌دهند و یکی از مسائل را نیز تا کرده و زیر تشکچه‌ای که روی آن نشسته بوده می‌گذارند، این موضوع به طور بی‌سابقه‌ای در نجف اشرف و کاظمین پخش می‌شود و علما به اتفاق و با کمال خضوع به حضورش شرفیاب شده و پس از تحقیق معلوم می‌شود به آن یک سؤال هم به این دلیل جواب نداده بودند که سؤال اشکال داشته و بدین ترتیب ایشان دارای آن چنان شخصیت علمی و معنوی نیرومندی بود که همیشه عده زیادی از بزرگان و دانشمندان را بسوی خود جذب می‌کرد. آخوند ملاقربانعلی زنجانی رحمته الله علیه پس از بازگشت از عراق و نجف اشرف سهم به سزایی در بالا بردن سطح علمی حوزه علمیه زنجان داشت و در آن زمان حوزه علمیه زنجان جویندگان علم و دانش را از دورترین نقاط، مانند شهرها قفقاز، اردبیل، آذربایجان، همدان و قزوین و غیره به سوی خود جذب می‌کرد و حلقه درس خارج فقه ایشان از حلقه‌های درسی مجتهدپروری بوده است که ده‌ها مجتهد از آن بیرون آمده‌اند.

در آن زمان هر گاه در این مناطق کلمه حجة الاسلام که مترادف (آية الله العظمی) بود، اطلاق می‌شد، منظور آخوند ملاقربانعلی زنجانی رحمته الله علیه بوده است.

او که یکی از پرفروغ‌ترین ستارگان آسمان فقاهت و مرجعیت و علم و عمل و زهد و تقوی و الگوی برجسته‌ای برای حقیقت‌جویان بود، به عنوان یک مرجع تقلید قدرتمند و پرنفوذ عصر خود در خطه آذربایجان و قفقاز به خاطر جاذبه‌ها و دافعه‌های بسیار تندی که داشت، کتابهای مربوط به تاریخ انقلاب مشروطیت ایران آکنده از نام او و حب و بغض‌های ابراز شده درباره ایشان است.

او در شهر زنجان دستگاه قضایی اسلامی بسیار مهمی را دایر کرده بود و در امر به معروف و نهی از منکر و اقامه و اجرای حدود و تعزیرات شرعی بسیار سخت‌کوش بود، به طوری که نام ایشان در سراسر ایران و حوزه‌های علمیه جهان تشیع در زمان خود بسیار پرآوازه بود، اما بعدها با دستگیری و تبعید ایشان به کاظمین، توسط یک عده از سران و کارگزاران مشروطه و پراکنده ساختن شاگردان برجسته‌اش از زنجان، حوزه علمیه با عظمت زنجان به تدریج رو به افول گذاشت، به گونه‌ای که هر کدام از شاگردان

مجتهد آن مرحوم به روستایی رفته و در انزوای کامل قرار گرفتند.

ایشان که فقیهی سیاستمدار و در عین حال اهل معنویت و تزکیه نفس بود، چون در قضیه نهضت مشروطیت همانند مرحوم شیخ فضل الله نوری رحمه الله علیه اصل نهضت مشروطیت را مشکوک شناخته بود، از متوقفین گردید و به نفع هیچ کدام از استبداد محمدعلی شاه و یا مشروطه، موضع نگرفت تا اینکه در نهایت سمبل یک جریان اصیل فکری بنام مشروطه خواهی قرار گرفت که البته تعبیر خود ایشان از این جریان همان حکومت اسلامی در زیر سایه تعالیم ناب قرآن و اهل بیت علیهم السلام است. پیروان ایشان در راه تحقق بخشیدن به این مهم، حتی به برخی حرکت های مسلحانه گسترده نیز دست زدند، اما پس از استقرار رژیم مشروطه با اعزام نیروهای نظامی مجهز به توپخانه و غیره، تحت فرماندهی سردار بهادر بختیاری و پیرم خان ارمنی این حرکت سرکوب شده و مرحوم ملاقربانعلی رحمته الله علیه توسط نیروهای پیرم خان دستگیر و به عنوان یک مرجع تقلید تبعیدی به شهر کاظمین فرستاده می شود.

مقامات معنوی و کمالات مرحوم ملاقربانعلی رحمته الله علیه

آخوند ملاقربانعلی زنجانی که با تاسی بر استاد بزرگ اخلاق خویش جناب ملا زین العابدین سلماسی (اعلی الله مقامه شریف) همه خواسته های دنیوی و شهوات جسمانی را به مهار کشیده و در خودسازی و تهذیب نفس به پیروزی دست یافته و مزین به ندای **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا** شده، دارای آن چنان مقام معنوی و کمالات روحی بود که درباره ایشان نوشته اند: مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی این اعجوبه اخلاق و معنویت که یکی از شاگردان و تربیت شدگان آن بزرگوار بود، وقتی درباره آن مرحوم که ظاهراً در مرحله (عشق به الخلد بوده) سخن به میان می آمد منقلب و دگرگون می شد.

زهد و پارسائی و زندگی کاملاً ساده و عدم علاقه به مال اندوزی آخوند ملاقربانعلی رحمته الله علیه نه تنها ستایشگران و دوستان او را شیفته خود ساخته، بلکه مخالفان و دشمنان او را نیز وادار به پذیرش این حقیقت و خضوع در برابر عظمت او گردانیده است.

او در تمام مدت حیات خود به هیچ وجه، ولو به عنوان نذر و هدیه، وجهی را از کسی دریافت نکرد و با این که همه ساله پوستین‌های گرانبها و ذی‌قیمت عالی برایش می‌آوردند، اما به محض آن که آنها را می‌پذیرفت، سریع آن را به یکی از طلاب که در محضرش فراوان دیده می‌شدند، می‌بخشید، لذا سالیان طولانی خود او با یک پوستین فرسوده زندگی را می‌گذرانید.

همه ساله وجوه زیادی از خمسه و آذربایجان و قفقاز برای او می‌رسید، اما آن بزرگوار تمام این وجوه را بین مستحقین می‌داد و خود در نهایت قناعت زندگی می‌کرد او تنها خانه قدیمی خود را ۵ بار فروخت تا به مستمندان کمک کند و چون مشتری از افراد متمکن و ثروتمند بود، همین که متوجه می‌شد آخوند به چه منظوری خانه خود را فروخته است، آن را به آخوند رحمة‌الله علیه باز پس می‌داد، اما آن مرحوم برای رفع گرفتاری‌های مردم، دوباره آنرا می‌فروخت.

کراماتی چند از مرحوم ملا قربانعلی زنجانی (قدس سره شریف)

به خاطر موقعیت خاص سیاسی زمان مشروطیت، علی‌رغم مقام معنوی مرحوم قربانعلی و کرامات بی‌شماری که آن بزرگوار داشت، کمتر به این مسائل معنوی در مورد ایشان توجه شده است. و همان چند کرامتی هم که از ایشان نقل شده مربوط به کارها و مبارزات سیاسی او می‌باشد که تعدادی از این کرامات را در این جا نقل می‌کنیم:

به هر حال مرحوم حجت‌الاسلام زنجانی رحمته‌الله در زمان حیات و بعد از مرگش شیفتگان بسیاری را به سوی خود جذب کرده است، شیفتگان او در درجه اول عموم مردم مسلمان بودند که علاوه بر تبعیت از فرامین ایشان، کرامات زیادی نیز برایش قائل بوده‌اند که برخی از آنها در کتب تاریخی ثبت شده و برخی دیگر نیز بعد از چند نسل هنوز هم در منطقه زنجان و خمسه، زبانزد خاص و عام است و در درجه دوم شیفتگان ایشان عبارتند از علما و انسانهای اهل معنایی که به مقام علمی و معنوی آن بزرگوار تا اندازه‌ای واقف گردیده‌اند.

مبارزات سیاسی آن بزرگوار

حکام زنجان و دیگر ولایات همیشه از این می ترسیدند که رفتار حجت الاسلام زنجانی برای روحانیون و مجتهدان دیگر ولایات الهام بخش بوده و الگو شود زیرا ایشان همیشه در مقابل حملات حکام وقت با تمام قدرت می ایستاد و از تجاوز آنان به حقوق مردم به شدت جلوگیری می کرد، لذا حکام ایران نوعاً کینه او را بدل داشتند و طبق گواه مورخان حضرت حجة الاسلام زنجانی رحمته الله علیه در طول دوران زعامت دینی خود به هیچ وجه از عوامل حکومت قاجار، نه حاکمی را به حضور پذیرفت و نه به حضور حاکمی رفت و با اصحاب حکومت قاجار، علی رغم میل فراوان و احترامی که آنان برایش قائل بودند، هیچگاه دید و باز دیدی نداشته است.

تنبیه متجاوز و به هلاکت رسیدن سعد السلطنه

سعد السلطنه حاکم زنجان، واز خویشاوندان «امین السلطان» بود که قبلاً حاکم گیلان بود و به خاطر ظلم و ستمی که به مردم آن نواحی روا داشته بود از حکومت گیلان عزل و به زنجان فرستاده می شود، لذا مردم از کارهای او خوف و وحشت زیادی داشتند وی روزی دستور می دهد فردی بنام «شیخ عبدالله» را به اداره حکمرانی بیاورند، شیخ عبدالله که سعد السلطنه را می شناخت به آخوند پناهنده شده و مأموران حکومت در تحویل گرفتن او سماجت به خرج می دهند و باعث ناراحتی اطرافیان آخوند می شوند، به طوری که یکی از آنها را به دارالحکومه برده و شلاق می زنند.

این گونه برخورد بر آخوند ملاقربانعلی و مردم زنجان گران آمده و از این رو آخوند دستور می دهد تا فردا حاکم را از شهر بیرون کرده و به تهران بفرستند.

دستور آخوند به سرعت در سطح شهر و روستاهای اطراف پیچیده و صبح روز بعد جمع کثیری گرداگرد خانه آخوند ملاقربانعلی رحمته الله علیه جمع می شوند و از آنجا به سوی دارالحکومت رفته، در برابر آن صف آرایی می کنند و به سعد السلطنه پیام می فرستند که هر چه زودتر به دستور آخوند باید شهر را ترک کند، سعد السلطنه از موضع قدرت

برخورد کرده و به تفنگچیان بالای بام دارالحکومه دستور تیراندازی می دهد، مردم پس از شنیدن صدای تیر به سوی دارالحکومه هجوم برده و پس از کندن در و پنجره های آن، سعدالسلطنه را که داخل یکی از اتاق ها مخفی شده بود، پیدا کرده و او را حسابی کتک می زنند. پس از آنکه تنبیه متجاوز تمام شد یکی از فراشان او را به خانه حاج وزیر متمول برده، تا به مداوایش پردازد. وقتی به آخوند خبر می دهند که او در خانه وزیر است، به او پیام می فرستند که سعدالسلطنه حق ندارد در زنجان بماند و باید هر چه زودتر به تهران برگردد.

حاج وزیر که به قدرت ملاقربانعلی علیه السلام واقف بود به سرعت او را به همراه گروهی از اطرافیانش با کالسکه به تهران روانه می کند، سعدالسلطنه به تهران نرسیده، در بین راه در اثر زخم هایی که از دست مردم خورده بود از بین می رود و به جزای ستم هایش می رسد.

هیبت معنوی و جبروت الهی آخوند ملاقربانعلی زنجانی

روزی مرحوم ملاقربانعلی زنجانی در حیاط منزلش وضو گرفته بود تا نماز بخواند، در این هنگام پیرزنی آه و ناله کنان وارد شده و به حجت الاسلام (آخوند ملاقربانعلی) عرض می کند: «آقا به دادم برسید - رحیم داروغه پسرم را دارد می کشد، او را در زندان خود به غل و زنجیر کشیده و در این سرمای زمستان، شبها روی پایش آب سرد می ریزد و او از یخ پایش می نالد، حجة الاسلام می فرماید: یک نفر برود این خبیث (رحیم داروغه) را صدا کند و به اینجا بیاورد!»

رحیم داروغه که از نزدیکان شعبان معروف بوده، بعد از لحظاتی می آید، حجة الاسلام به او خطاب می کند و می گوید: خبیث مجازات قحط شده که در این سرمای زمستان، آب سرد روی پای متهم می ریزی، تا فلج شده و از زندگی ساقط گردد؟ چوب آلبالوی کوچکی در دست آخوند بوده، می فرمایند: می خواهی بزنم کمرت بشکنند؟! ایشان چند بار این جمله را تکرار کرده، ولی نزدیک داروغه نمی روند و او نیز نزدیک نمی آید، اما با همین سخن مرحوم ملاقربانعلی علیه السلام، رحیم داروغه دچار رعب و وحشت

شده و می افتد و بدون آنکه چوبی به کمرش اصابت کند از همانجا از درد کمر ناله می کند، تا این که او را به دوش گرفته و می برند.

این نمونه‌ای از قدرت معنوی و کرامات روحی مرحوم ملاقربانعلی زنجانی رحمته الله علیه است که زبان زد مردم نیز شده است.

بوداشت:

انسان مؤمن با طاعت خدای تعالی و اطاعت از آن وجود مقدس وارد بر حریم کبریائی اش گردیده و مهیب به هیبت الهی و کریم به کرامت خدایی می گردد و محبوب قلوب مؤمنین و ناخوش برای ملحدین می گردد و هیبتی عظیم همواره از او در دل ظالمین وجود خواهد داشت.

هر که ترسد از خداوند جهان او بترساند همه عالم از آن

انسان موحد که به مقام توحید دست یافته است همواره طالبان حقیقت چون پروانه در گرد و جودش می چرخند و از روشنائیش بهره مند می گردند.

بی همه‌ای چو با منی با همه‌ای با همه‌ای چو بی منی بی همه‌ای

سخن گفتن طفل شیرخوار به کرامت آخوند

مرحوم آیه‌الله شیخ محمدباقر محسنی ملایری رحمته الله علیه که از علمای مشهور و قدیمی حوزه علمیه در عصر حاضر بوده و چند سال پیش وفات یافتند ضمن مصاحبه‌ای که در کتاب «خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران» با ایشان درج شده به نقل از مرحوم «شیخ اسماعیل فقیه بیجاری» می گوید:

«من و یکی دو نفر دیگر نزد مرحوم آخوند ملاقربانعلی رحمته الله علیه برای درس خواندن رفته بودیم. آن وقتها آخوند در منزل برادرزاده اش بود، در آن خانه طفل شیرخواره‌ای هم بود. ما می رفتیم پشت در می نشستیم تا اجازه می دادند و خدمت ایشان می رسیدیم.

یک روز دو نفر که با هم اختلاف داشتند خدمت آخوند رحمته الله علیه آمده و عرض محاکمه کرده بودند، روز بعد که ما در آنجا بودیم آنها دوباره آمدند، آن دو نفر هنوز پشت در بودند. آخوند رحمته الله علیه که بچه شیرخواره را روی زانویش نشانده بود با زبان ترکی به آن بچه

گفت «اُعلان حق کیمیندور؟»: بچه بگو، حق با کدامشان است؟» بچه با صراحت گفت: حق با فلان کس است! مرحوم آخوند از ما تعهد گرفت که تا زنده است این قضیه را برای کسی نقل نکنیم و در جایی اظهار نشود.»

برداشت:

انسان وقتی مواظبت کامل از روح خود نمود و نگذاشت هیچ آلودگی وارد آن شود این دل و روح کم کم لیاقت می یابد که صاحب آن خدای متعال وارد در آن شود و این مکان قداست پیدا کرده و مظهر تجلی خدای متعال می گردد که در روایت آمده است که القلب حرم الله و خدا هنگامی که وارد قلب مؤمن می شود که دیو و دد در آن جا نکرده باشند و به قولی:

خانه دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید

قلبی که خدای متعال به آن نظر نماید، محرم اسرار و رموز عالم ملک و ملکوت می گردد و قابلیت کسب فیض از عالم بالا را پیدا می کند.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جای پيغام سروش

«تو بتن حيوان به جانی از ملک	تا روی هم بر زمین هم بر فلک
آنکه یابد بوی حق را از یمن	چون نیابد بوی باطن را از من
بوی کبر و بوی حرص و بوی آز	در سخن گفتن بیاید چون پیاز
ذکر حق پاکست چون پاکی رسید	زخت بر بسندد برون آید پلید
چون در آید نام پاک اندر دهان	نی پلیدی ماند و نی آن دهان
چون سگ کاهی که از مردار رست	بر سرخان شهنشاهان نشست
در معاصی قبضها دلگیر شد	قبضها بعد از اجل زنجیر شد
خویشتن نشناخت مسکین آدمی	از فسزونی آمد و شد در کمی
چون شما سوی جمادی می روید	محرم جان جمادان چون شوید
از جسمادی عالم جانها روید	غافل اجزای عالم بشنوید»

آخوند ملاقربانعلی زنجانی رحمته الله علیه و نهضت مشروطیت

مرحوم نهضت مشروطه را به سادگی تلقی نمی‌کرد و احتمال می‌داد که مربوط به سیاست دولتهای اروپایی و اجانب باشد، چنانچه واقع مطلب هم همان بود که ایشان فهمیده بود. سید ابراهیم زنجانی رحمته الله علیه در کتاب تاریخ زنجان می‌نویسد: مرحوم آخوند از قبل از همه آن پیش‌آمدهایی که بعد از مشروطه واقع شد، خبر داده بود لذا با مشروطه‌خواهان همراهی نمی‌کرد: «اتقوا من فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله» و بالأخره ایشان به عنوان یک مرجع تقلید با ورع تا آخرین لحظات عمر شریفشان بر عقیده خود مبنی بر لزوم مبارزه با استعمار و غربگرایی استوار ماندند و عقیده داشتند که حکومت کشور اسلامی در درجه اول حق ائمه اطهار و امام معصوم علیه السلام است و در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام این وظیفه و مسئولیت بر عهده فقها و نواب عام آن حضرت قرار می‌گیرد. و مرحوم آیه‌الله محسنی ملایری رحمته الله علیه در خاطراتش از عظمت شخصیت مرحوم آخوند ملاقربانعلی چنین می‌گوید: (این سخنان عیناً از مصاحبه‌ای ایشان که در کتاب «خط سوم» درج شده بدون تصرف نقل می‌شود):

من از او (شیخ اسماعیل فقیه بیجاری که از شاگردان مرحوم آخوند ملاقربانعلی بود) پرسیدم مگر آخوند چی داشت؟

از ادعیه که ایشان گفتند آخوند داشته و ملتزم به خواندن آن بوده است و من اکنون در حافظه‌ام هست، یک دعایی است که مرحوم شیخ عباس قمی نیز در مفاتیح‌الجنان آن را جزء اعمال شب‌های جمعه می‌نویسد، ولی آخوند آن را هر صبح می‌خوانده است، شیخ اسماعیل می‌گفت: گویا در دیوار با او به صدا در می‌آمد و حرکت می‌کرد، و آن دعا این است:

«اللهم صل علی محمد و آله و به لی الغداه رضاک و اسکن قلبی خوفک و اقطعه
عمن سواک حتی لا رجو و لا اخاف الا ایاک...»

بلی، مقام زهد و یقینش تا این اندازه بود، آخوند ملاقربانعلی یک انسان عجیبی بود. عرض کردم از اساتید می پرسید از کجا درس می دهی؟ می فرمود: فلان مبحث معالم. او شروع می کرد از حفظ از همان صفحه می خواند و شرح می کرد و نظرات علمای مختلف را می گفت.

همین طور کتاب های دیگر را مانند قوانین و غیره. مطالب مرحوم شیخ مرتضی (انصاری) اصلاً در کف دستش بود. قضایای ارث را هم همین طور. پدرم می گفت: کراً امتحانات از ایشان می دیدند [می پرسیدند] و او مسلط بود. اصلاً این یک نور بوده است. آخوند علیه السلام یک فرد عجیبی بود. آن دو شبی که مادر خدمتشان بودیم چقدر متواضع برای همان سه مأموری که با او بودند و با کالسکه بردندش.

آنها، مأمور بودند که ایشان را ببرند و به حضرت عبدالعظیم علیه السلام و از آنجا به کرمانشاه و از آنجا به عراق. آنها به ایشان ارادت عجیبی داشتند و به تمام معنا در مقابلش متواضع بودند.

آخوند [ملاقربانعلی علیه السلام] سیمای گیرنده و بزرگی داشت و خیلی هم قوی بود، به حسب ظاهر قد خمیده نبودند، اما نود و چند سالش بود، از نظر هیکل به حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی علیه السلام نزدیکتر بود، چون مرحوم شیخ از نظر هیکل قوی بودند. او مشروطه را نمی خواست، در مقابل استبداد را هم نمی خواست. همانگونه که مرحوم نائینی هم انواع حکومت را در کتاب «تنبيه الامه و...» توضیح داده اند، چیزی میان این دو هست او این را می خواست. البته مرحوم آخوند خراسانی هم همین طور بود، او به پسرش میرزا مهدی گفت: به این آقایان تهران بگو اسم مجلسشان را مجلس شورای ملی یا مجلس شورای اسلامی نگذارند، بلکه اسمش «مجلس مشروطه مشروعه اثنی عشریه» باشد. و به ایشان بگوئید باید بیست نفر از علما هم در مجلس باشند، پنج نفرشان هم از علماء طراز اول باشند تا نظارت کنند بر قوانین مجلس و متمامات آن.

دستگیری و تبعید مرحوم حجة الاسلام (آخوند ملاقربانعلی)

پس از دستگیری آن بزرگوار توسط امیر افشار، سواران او که به قساوت قلب و شرارت شهرت داشتند به محض مشاهده چهره حجت الاسلام زنجانی رحمته الله علیه چنان منقلب می شوند که همه را به تعجب و اذار می کنند، آنان با اصرار تمام از ملاقربانعلی (حجة الاسلام زنجانی) رحمته الله علیه می خواهند که به آنها اجازه دهند تا با سایر سواران امیر افشار که خواهان دستگیری او بودند بجنگند، ولی ایشان به آنها اجازه نمی دهند.

سپس به آنان چنان حالت رقتی دست می دهد که با صدای بلند شروع به گریه می کنند، به طوری که حتی دیگران را نیز تحت تأثیر قرار می دهند تا این که عاقبت حجة الاسلام رحمته الله علیه را در قریه کرسف به نزد امیر افشار می برند.

امیر افشار و اطرافیان او به گرمی از ایشان استقبال کرده و مقدم او را گرامی می دارند و سپس ایشان را با کالسکه همراه چند نفر دیگر به طرف زنجان برده و در آنجا به نیروهای پیرم خان تحویل می دهند.

مزین السلطان که از همراهان آقا بوده است می گوید: در هنگام رفتن آقا از کرسف به زنجان اهالی روستاهای اطراف در مسیر جاده به دیدار وی شتافته و با حزن تمام، گریه و زاری می نمودند، من به آنان گفتم گریه شما به حال آقا سودی ندارد و اگر می خواهید نسبت به ایشان خدمتی کرده باشید، راه عبور او را هموار سازید تا به راحتی رد شوند، و به ایشان زحمت کمتری برسد. مردم با شنیدن این پیشنهاد راه را تا آن جا که لازم بود هموار کردند تا مرحوم ملاقربانعلی را در شهر زنجان به مقر پیرم خان رساندیم.

بالآخره ایشان را همراه با مأمور و نگهبان به سوی عراق روانه می کنند و پس از ورود به عراق به دلایل مختلف اجازه نمی دهند ایشان به کربلا و نجف بروند، چرا که از دانش و نفوذ کلام آن فقیه و ارسته هراس داشتند و می ترسیدند که مبادا شخصیت علمی او برای طلاب نجف ملموس شده و موجب برخی از مسائل گردد که خوشایند حکام

وقت و برخی از علما نبود لذا دستور دادند تا در شهر کاظمین و در جوار مرقد مبارک حضرت امام موسی کاظم علیه السلام سکونت گزینند.

وفات و تشیع جنازه مرحوم آخوند

ایشان پس از مدت سه ماه که در کاظمین بودند در تاریخ ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۸ هجری قمری در سن ۹۴ سالگی، از دنیا رفته و یا طبق گفته مورخین مسموم و شهید شدند و این در حالی بود که از او نه مال و نه فرزندی به جا مانده بود و فرزندان او همان شاگردان دانش پرورش بودند.

مرحوم «ملاعلیقلی صائینی» که از ملازمان مرحوم آخوند بوده است می گوید: به هنگام رحلت آقا، نقدی وی فقط عبارت از پنجاه ریال پول بود، من به شدت می گریستم و از این که در ولایت غربت چگونه و در کجا و با چه پولی باید این مرد بزرگوار را دفن کرد، مبهوت مانده بودم، در این هنگام صاحبخانه وارد شد و به ما تسلیت گفت. من خواه ناخواه این مسئله را با او در میان گذاشتم و گفتم چه باید کرد؟

دفن این بزرگوار در قبرستان عمومی جایز نیست و در صحن مطهر هم محتاج وجهی است که اصولاً پرداخت آن از عهده ما خارج است و فعلاً کرایه عمارت شما را هم نپرداخته ایم. صاحب عمارت که خود به شدت می گریست، جواب داد این مسئله به شما مربوط نیست، مرحوم آخوند مهمان مردم کاظمین است. ما در این گفتگو بودیم که خبر رسید در کاظمین تعطیل عمومی اعلان شده است و مردم با بیرق و علم، به همراه نوحه خوانان، برای حمل جنازه در حرکتند و واقعاً باید بگویم که محشری بر پا شده بود. پس از غسل و کفن، جنازه آن مرحوم به صحن حضرت موسی کاظم علیه السلام حمل شد، و بزرگترین عالم کاظمین بر وی نماز خواند و در جوار مرقد حضرت امام موسی کاظم در قبر آماده ای دفن گردید و مدفن او در زیر پای امامی که همیشه آرزو داشت که در جوارش دفن شود، یعنی امام هفتم علیه السلام مزار شیعیان جهان شد و قتی خبر رحلت ایشان به

زنجان رسید همه مردم به خاطر از دست دادن پدر روحانی و مهربان خود در تأسف و اندوه فرو رفته و مجالس یادبود و عزاداری که شایسته مقام او بود برایش برگزار کردند. آخرین لحظات اقامت آن فقیه بلندپایه و مرد الهی در حوزه علمیه زنجان نیز بدین گونه بود که دسته‌ای از اشرار پیرم خان ارمنی با سکوت و امضای تلویحی برخی از عالم‌نماهای آن دیار و تحریک آشکار برخی از افراد پست به خانه او که در واقع خانه همه مردم آن سامان بود هجوم آورده و همچون بیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام درب آن را آتش زدند که آثار سوختگی آن به علامت سیاهی دل و هدف آتش‌افروزان تا مدت‌ها همچنان دست نخورده باقی مانده بود تا اینکه چند سال قبل توسط مردم مرمت گردید. و آن منزل بنام «آقاسوق» یعنی خانه آقا تبدیل به حسینیه گردید که در سمت شرقی مسجد و مدرسه علمیه معروف به چهل ستون قرار دارد و آن کوچه را نیز مردم زنجان هنوز هم بنام مبارک حجة الاسلام می‌شناسند. روحش متعالی و شاد و یادش گرامی باد.

شرح حالات و زندگینامه مرحوم حضرت آية الله العظمى آقا شيخ عبدالکریم حائری یزدی

پس نیک مردان ببايد شتافت
که هر کین سعادت طلب کرد یافت
ولیکن تو دنبال دیو خسی
ندانم که در صالحان چون رسی

تولد و دوران تحصیل

آية الله آقا شيخ عبدالکریم حائری در سال ۱۲۷۶ هجری قمری در روستای «مهرجرد» اردکان یزد متولد شد. پدرش مرحوم محمدجعفر مهرجودی کشاورزی پاک و باتقوی بود.

آية الله حائری در نوجوانی در همان روستا مشغول تحصیل شد و پس از تکمیل مقدمات به یزد رفت و باقی دروس از جمله سطوح عربی و فقه و اصول را نزد علمائی چون «آیت الله حاج سید یحیی بزرگ» به پایان رساند.

در سال ۱۳۰۳ (ه.ق) در سن ۲۷ سالگی برای ادامه تحصیلات و تزکیه نفس از یزد به سامرا عزیمت نمود و از نوابغ علمی همچون «آقا میرزا ابراهیم محلاتی و آقا سید محمد فشارکی اصفهانی و آقا محمدتقی شیرازی» معروف به (میرزای دوم) و آقای شیخ فضل الله نوری استفاده نمود. پس از فوت مرحوم آية الله میرزا محمدحسن شیرازی ایشان به نجف مشرف شد و از آنجا نیز به کربلای معلا هجرت نمود. ایشان در طول مدت حضورشان در عراق تحت توجهات و عنایات معنوی امیرالمؤمنین علی علیه السلام آنچنان در علم، فقاہت و صیانت نفس پیشرفت کرده بود که مورد توجه و وثوق علما قرار گرفته و مرحوم آية الله میرزا محمدتقی شیرازی احتیاطات خود را به ایشان رجوع

می‌فرمودند (یک مرجع تقلید آگاه که در مسأله‌ای به حکم قطعی دست نمی‌یابد و نتواند فتوای صریح بدهد - حکم به احتیاط می‌دهد که در این موارد مقلد می‌تواند به فتوای مرجع دیگری مراجع نماید).

هجرت به اراک

درست در همین زمان مردم اراک که بدنبال عالمی و ارسته و مجتهدی فقیه بودند - تا حوزه اراک را به قدومش متبرک سازند - از آیه‌الله حائری دعوت کردند که به شهر اراک نزول اجلال نموده و طلاب آن شهر را تربیت نمایند.

لذا آیه‌الله حائری در سال ۱۳۳۲ (ه.ق) در سن ۵۶ سالگی از کربلا عازم اراک شد و تا ۸ سال به تعلیم و تدریس برای طلاب آن سامان مبادرت ورزید.

سفر آقای حائری به قم و تصمیم به بنای حوزه علمیه قم

در عصر حضور آیه‌الله حائری در اراک، آیه‌الله شیخ محمدتقی بافقی که یکی از یاران باوفای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود، تلاش می‌کرد تا هر طور شده به مدارس علمیه قم رونقی بدهد و حوزه علمیه قم را به عنوان پایگاه عاشقان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تأسیس کند. لکن با توجه به موقعیت و امکانات آن زمان در شهر قم چنین کاری بعید به نظر می‌رسید و علمای شهر قم در جواب اصرارهای آیه‌الله بافقی می‌گفتند: اگر مردی با همت و با استقامت از رجال علم و فقاہت، از خارج از قم بیاید و اقدام به تأسیس حوزه علمیه کند ما هم از کمک به او مضایقه نداریم.

در همین موقع آیه‌الله حائری رحمته‌الله تصمیم گرفتند برای زیارت حضرت معصومه علیها‌السلام به شهر قم مشرف شوند. وقتی اهل قم از سفر آقا به شهرشان مطلع شدند همگی از کسبه - تجار - مسافر و زائر تا بازرگان و .. تا ۴ کیلومتری شهر به استقبالشان رفته، ورودشان را به شهر خیر مقدم گفتند.

در طول مدت توقف آیه‌الله حائری در قم جمعیت بسیاری از مجاورین و زوآر و علما برای دست‌بوسی خدمت آقا رسیدند و از ایشان درخواست کردند که در قم بمانند.

مرحوم آیه‌الله حائری رحمته از این که مدارس علمی شهر قم مانند مدرسه علمی مرحوم (آخوند فیض) و (میرزای قمی) به جای این که محل تعلیم و تعلم طلاب باشد به محل اجتماع گدایان و مریض‌ها و مجانین تبدیل شده بود، بسیار متأثر شدند و بارها فرموده بودند که چه می‌شد مدارس قم از این غربت بیرون آیند. اما در مورد انتقال حوزه از اراک به قم مواعی بود که کار را برایشان سخت می‌کرد و با وجود اصرار فراوان علما تصمیم به رفتن داشتند تا اینکه بالأخره نورانیت کلام حضرت آیه‌الله بافقی رحمته موجب شد حضرت آیه‌الله حائری در تصمیم خود تجدیدنظر کند.

آیه‌الله بافقی عرض کردند: آیا شما روایات حضرات معصومین را راجع به قم که در آخرالزمان مرکز علم و دانش خواهد شد و از آنجا علم و دانش به عالم نشر خواهد شد قبول دارید؟

آیه‌الله حائری بله قبول دارم.

عرض کردند: آیا روایاتی که می‌گوید در آخرالزمان علم در نجف چون ماری به زمین فرو می‌رود و از قم بیرون خواهد آمد را قبول دارید؟

آیه‌الله حائری: بله قبول دارم.

آیه‌الله بافقی فرمودند: آیا نمی‌خواهید تأسیس این اساس محکم بدست با کفایت شما باشد و تا ابد این سکه بنام شما بخورد و باقیات صالحات شما باشد؟
آیه‌الله حائری فرمودند: آری.

آیه‌الله بافقی عرض کرده بودند پس تصمیم به توقف بگذارید و به اراک نامه بنویسید هر کس بخواد به شما ملحق خواهد شد.

با این سخنان آیه‌الله بافقی حضرت آیه‌الله حائری خیلی تمایل پیدا کرده بودند که در قم بمانند اما دوست داشتند پیامی دلگرم‌کننده از جانب محبوب در این رابطه بشنوند تا در انجام این مأموریت بزرگ پشت‌گرمی معنوی مخصوص داشته باشند لذا آن بزرگوار متوسل به قرآن کریم شده و به آن تفأل (فال نیک) زدند پاسخ این دلدادۀ محبوب این بود که «همین جا بمانید» و این آیه شریفه آمد که: «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَإِنَّ قُوَّةَ عَلِيٍّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ» سخن حضرت یوسف به برادرانش بود که:

«پیراهن را ببرید و به صورت پدرم بیاندازید. او بینا خواهد شد و همه اهل‌تآن را نزد من بیاورید».

در آغاز ظهور صغری قم پایگاه عاشقان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌شود

آیه‌الله حائری تصمیم به اقامت در قم گرفتند و پس از آن بتدریج علما و طلاب اراک نیز به قم آمدند این اتفاق بزرگ در سال ۱۳۴۰ قمری واقع گردید. سالی که به فرموده مرحوم حاج ملاآقا جان زنجانی (اعلی الله مقامه شریف) آغاز حادثه مهم ظهور صغری بود و ظهور صغری چیزی جز آغاز درخشش نام حضرت بقیه‌الله در عصر غیبت کبری و تالو سپیده صبح ظهور و حرکت جامع بشری به سوی طلوع خورشید جمال منجی عالم بشریت که پایه و بنیان آن می‌بایست از کشوری چون ایران و شهری همچون قم که مرکز وفاداری به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام است آغاز شود. شهر قم می‌بایست بنیان مرصوص حرکت‌های تشیع به سوی قیام و انقلاب جهانی حضرت بقیه‌الله ارواحنا فدا شود که این حرکت عظیم خیلی زود و با سرعت به ثمر نشست و پس از حدود شصت سال بعد یعنی سال ۱۳۹۹ (ه.ق) (برابر با ۱۳۵۷ شمسی) اولین زمینه ظهور مقدس حضرت بقیه‌الله ارواحنا فدا یعنی انقلاب مقدس اسلامی ایران در فضای جامعه شیعه و جهان آشکار گشت تمام اینها از همان همت بلند یاور راستین حضرت بقیه‌الله علیه‌السلام یعنی مرحوم آیه‌الله شیخ محمدتقی بافقی رحمته‌الله و پشتکار و فداکاریهای مؤسس بزرگوار حوزه علمیه قم، حضرت آیه‌الله حائری یزدی رحمته‌الله بود.

مقام علمی و اخلاقی ایشان

آیه‌الله حائری از نظر علمی از نوابغ و نوادر زمان بود و هم ردیف اساتیدی چون (شیخ انصاری) و (آخوند خراسانی) به شمار می‌رفت که چنین شخصیت‌های بزرگواری را عالم تشیع کمتر به خود دیده است.

مرحوم آیه‌الله حائری گذشته از شخصیت علمی، در تقوی و زهد و ورع، از نوادر

زمان بود. او مصداق حقیقی «مخالفاً لهواه» بود و بلکه اصلاً هیچ هوای نفسی در او دیده نمی شد. ایشان به سادات علاقه خاصی داشتند و آنان را فوق العاده احترام می کردند. روزی یکی از کسانی که در مدرسه فیضیه سمتی داشت، به یک طلبه سید اساعه ادب می کند و او را می زند. طلبه سید گریه کنان نزد آیه الله حائری یزدی می رود. آیه الله از دیدن این منظره فوق العاده ناراحت می شود و از شدت ناراحتی شروع به گریه کردن می کند و از طلبه سید عذرخواهی می کند و فرد اهانت کننده را از مدرسه بیرون می نماید. صاحب کتاب شریف (اعیان الشیعه) می فرماید:

من در مدتی که در قم بودم ایشان را مردی عاقل و باکیاست، عالم و فاضل و متقی یافتم و از خصوصیات بارز ایشان - حکیم بودنشان بود - گواه این مطلب آن که ایشان هیچ گاه در هنگام مطرح شدن بحث و مسئله ای بدون فکر سخن نمی گفت. همواره ابتدا تأمل می کرد و سپس سخن می گفت.

بوداشت

سیره عملی بزرگان دین در برخورد با هموعان برخورداردی همراه با احسان و نیکی و گذشت بوده است و در این نوع برخوردها است که انسانهای خطاکار به اشتباه خود پی برده و به فکر تصحیح اخلاق و نواقص روحی خود می پردازند و الا برخوردهای شدید ممکن است برای لحظه ای حس انتقام جوئی فردی را اغنا کند ولی این نوع برخوردهای تند سر منشاء اضطرابهای روحی می باشد لذا شایسته است مؤمن واقعی با عنایت به این حدیث شریف که: **الانسان و عبید الاحسان راه احسان و نیکی و رحمت را در پیش بگیرد** و به اندازه آنچه که فطرت همه انسانها الهی می باشد تحت تأثیر این رفتار الهی بیشتر واقع شده و راه نجات و هدایت را زودتر انتخاب می نماید.

شـنـیدم کـه مـردان راه خدا	دل دشمنان را نـکردند تنگ
تورا کی میسر شود این مقام	که با دوستانت خلاف است و جنگ

علوم خاندان عصمت در ظرف پاک ریخته می شود

آیه الله حائری معدن فضائل و مکارم اخلاق بود. او آن چنان معنویتی داشت که

ظرف مدت کوتاهی بیش از هزار نفر طلبه گرد شمع وجودش جمع شدند، تا از معنویت و علم او استفاده نمایند، علمی که خاندان عصمت آنرا به کسی نمی‌دهند، مگر آنکه قلبش را از صفات رذیله پاک نموده و امین آن خاندان الهی باشد لذا نورانیت در کلام وی موج می‌زد.

او مظهر حسن خلق اهل بیت و به حدی خوش اخلاق و خوش برخورد بود که از وصف خارج است، ابهتش همچون ابهت سلاطین و حلمش چون حلم انبیاء، احسانش، احسان اوصیاء و در سخاوت چون امیرالمؤمنین علیه السلام بخشنده و مهربان بود.

ایشان همانند اهل بیت علیهم السلام اهل مزاح‌های علمی و خنده‌رو بود و هیچ‌گاه اثری از تکبر و تظاهر در او دیده نمی‌شد. به نحوی که هنگامی که در جمع مردم و طلاب علوم دینی بود و شخص غریبه‌ای بر آنها وارد می‌شد، نمی‌توانست تشخیص بدهد آیه‌الله حائری کدام یک از ایشان است. در معاشرت با مردم همانند یکی از آنان بود هیچ‌گاه خود را از مردم جدا نمی‌کرد.

چرا او را حائری نامیدند؟

آیه‌الله حائری در توسل به اهل بیت تأکید فراوان داشتند و به طلاب نیز مدام این مطلب را توصیه می‌کردند و خودشان نیز مدام به حضرات معصومین علیهم السلام و بالاخص به سید و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام متوسل می‌شدند.

ایشان به روزه‌خوانی و عزاداری برای امام حسین علیه السلام فوق‌العاده اهمیت می‌دادند و همه روزه قبل از درسشان روزه خوانده می‌شد. در ایام عاشورا نیز در منزلشان هر روز روزه‌خوانی بود. و خودشان در حالی که پای برهنه بودند و گل به صورت و پیشانی‌شان مالیده بودند در جلوی هیئت اهل علم حرکت می‌کردند. ایشان به خاطر شدت محبتشان به امام حسین علیه السلام خود را به حائری شهرت داده بودند و خود را متعلق به حائر امام حسین علیه السلام (محل قبل شریف و بارگاه آن حضرت) می‌دانستند.

برداشت

یاد خداوند و اهل بیت عصمت و طهارت دلهای افسرده را نشاط و آرامش

می بخشد و آنها را جلا می دهد، و غفلت از خدا و اهل بیت قلب را تیره و تار ساخته و دل را در تحیر و سرگردانی فرو می برد.

زیرا بر اثر ترک یاد خدا، شیطان بر انسان مسلط می شود و آرامش خاطر و اطمینان را از او سلب می کند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

﴿وَمَنْ يَغْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾

«هر کس از یاد خدای متعال رخ برتابد شیطانی را به سوی او بر می انگیزانیم که همنشین او باشد».

فراموش کردن گناهان، قساوت قلب و تسلط شیطان و... از آثار ترک یاد خدای متعال است. یاد خدا و اهل الله (اهل بیت عصمت و طهارت) انسان را از این گرفتاری های روحی نجات می دهد، و اطمینان و آرامش خاطر را برایش به ارمغان می آورد و به این نکته باید توجه داشت که یاد اهل بیت علیهم السلام نیز یاد خدای متعال است و آثاری را که ذکر خداوند دارد با یاد اهل بیت نیز ایجاد می شود. چرا که اهل بیت عصمت و طهارت اسماء الحسنی الهی هستند.

و امام باقر علیه السلام فرموده اند: **إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ**: بدرستی که یاد ما خاندان از یاد خداوند به شمار می آید.

لذا انسان باید دائماً به این ذوات مقدس علیهم السلام متوسل شود و سوار بر کشتی نجات اهل بیت گردد تا به سر منزل مقصود برسد و بداند به فرموده امام علی علیه السلام کسی که بر سفینه غیر ما سوار شود غرق خواهد شد (مَنْ رَكِبَ غَيْرَ سَفِينَتِنَا غَرِقَ).

نتایج بسیاری که مردم از توسل به اهل بیت دیده اند به حدی است که قابل تردید نیست همه محبان خاندان وحی، یا مشکلات خود را بر اثر توسل به آن بزرگواران حل کرده اند و یا شاهد و آگاه از برآورده شدن حاجات دیگران بوده اند آن هم مشکلاتی و از نظر عقل محدود ما امکان برطرف شدن آنها نبوده است. به خاطر اهمیت فوق العاده توسل به اهل بیت. نه تنها در قرآن کریم و روایات اهل بیت به آنها امر شده ایم بلکه در متن ادعیه و زیارات هم ما را به توسل فرا خوانده و راهنمایی فرموده اند که به چند مورد اشاره

می گردد. در زیارت امام حسین علیه السلام داریم:

«اتوسلُ الى الله بِكَ فِي جَمِيعِ حَوَائِجِي مِنْ أَمْرِ آخِرَتِي وَ دُنْيَايَ وَ بِكَ يَتَوَسَّلُ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ فِي حَوَائِجِهِمْ».

من در جمیع حاجاتم چه نیازهای آخرتی و چه دنیای به وسیله شما متوسل به درگاه خداوند می شوم و همه آنان که متوسل به دربار خداوند در حوائج خود هستند، بوسیله شما توسل می جویند.

در زیارت ثامن الحجج امام رضا علیه السلام می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَسْمَائُهُمْ وَسَيْلَةُ السَّائِلِينَ وَ جَبَاكِلُهُمْ أَمَانُ الْمَخْلُوقِينَ وَ حُجَبُهُمْ إِبْطَالُ شِبَهَةِ الْمُلْحِدِينَ...»

سلام بر آنان که اسمائشان وسیله سؤال کنندگان است و پیکره آنان امان مخلوقات است و استدلال آنان باطل کننده شبهات ملحدین است.

اثرات توسل به اهل بیت و قرآن کریم:

- ۱- توسل مایه قرب انسان به خداوند متعال می گردد.
- ۲- توسل باعث استجاب دعا می گردد.

مسائل اعتقادی که باید در توسلات متوجه آنها بود:

۱- عقیده به حیات اهل بیت علیهم السلام پس از شهادتشان طبق آیه شریفه قرآن که می فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».

۲- عقیده به علم و آگاهی معصومین علیهم السلام و اعتقاد به این نکته که انسان در هر گوشه از جهان که باشد می تواند به این بزرگواران توسل نموده و از آنان طلب حاجت نماید و یقین داشته باشند که آن ذوات مقدس از خواست و حاجت آنها آگاهی کامل داشته و قادرند در صورت صلاح امر پروردگار حوائج آنان را برآورند.

۳- عقیده به قدرت و ولایت معصومین علیهم السلام از طرف خداوند متعال

توسل انسان به خاندان وحی این عقیده را در او راسخ می سازد که این خاندان مطهر از جانب خدای حلی اعلی توانائی و قدرت فوق العاده ای دارند که قادر به برآوردن حاجات حاجتمندان می باشند.

شیخ باید برگردد

وقتی دوستان از علت این همه ارادت ایشان به سیدالشهداء علیه السلام می پرسند می فرمود: «من هر چه دارم از امام حسین علیه السلام است». و کرامتی را که از ناحیه امام حسین علیه السلام به ایشان شده برای برخی از خواص این طور نقل فرموده اند: «هنگامی که من در کربلا بودم شبی در عالم خواب دیدم که شخصی به من گفت: «شیخ عبدالکریم کارهایت را بکن که تا سه روز دیگر خواهی مرد» من از خواب بیدار شدم و گفتم البته خواب است و تعبیر ندارد. آن شب، شب سه شنبه بود من در روز سه شنبه و چهارشنبه مشغول درس و بحث بودم روز پنجشنبه که درس تعطیل بود به همراه چند تن از دوستان به باغ رفتیم و مشغول گردش و مناظره علمی بودیم که ظهر شد نهار را خورده و ساعتی خوابیدیم. که در آن موقع یک دفعه لرز شدیدی بر بدن من افتاد و دوستان هر چه عبا و روانداز بود رویم انداختند. ولی من هنوز می لرزیدم و پس از ساعتی شدیداً تب کردم و احساس کردم خالم خیلی بد است. لذا از دوستان خواستم که مرا به منزل برسانند، پس از رسیدن به منزل بی حس و حال افتادم، و کم کم حواس پنجگانه ام از کار افتاد. علائم مرگ را در خود مشاهده کردم، و ناگهان دیدم دو نفر ظاهر شدند و در دو طرف راست و چپ من نشستند، به من نگاه کردند و گفتند اجل او رسیده است مشغول قبض روح او شویم. من در آن حال مرگ را جلوی چشم خود دیدم. لذا قلباً متوجه ساحت مقدس حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام شدم و عرض نمودم مولای من بنده از مرگ هراس و ترسی ندارم لیکن از این می ترسم که دستم خالی است و کاری نکردم و زاد و توشه ای برنداشته ام شما را به حق مادرتان مرا شفاعت نمائید تا خدا مرگ مرا به تأخیر انداخته و فکری به حال خود کنم.

درست در همین لحظه دیدم شخصی وارد شد. نزد آن دو نفر آمد و گفت: حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: شیخ عبدالکریم به ما توسل نموده و ما هم نزد خدا شفاعت کردیم که عمر او را دراز کند و اجلش تأخیر افتد، خداوند هم اجابت کرد شما روح او را

قبض نکنید.

آن دو نفر بهم نگاه کردند و به آن شخص گفتند: سمعاً و طاعتاً و هر سه رفتند اطرافیان که گمان می کردند من مرده ام مشغول گریه و زاری بودند و روی صورتم را کشیده بودند. من با حرکت دستم توانستم آنها را متوجه کنم که زنده هستم و از آن به بعد خود را نجات یافته امام حسین علیه السلام می دانم.

نقل متبرک سیدالشهداء علیه السلام گره از زبانم گشود

حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی می فرمودند مرحوم آیه الله حائری می فرمود: زمانی که در کربلا بودم از نظر علمی مورد توجه بودم لکن بیانم سنگین بود و درسم رونقی نداشت. تا این که شبی در عالم رؤیا خدمت اباعبدالله الحسین علیه السلام رسیدم. حضرت نقلی به من داد و من میل کردم و از آن به بعد درس و بیان ما روش خاصی پیدا کرد.

پدر مهربان طلاب

آیه الله حائری رحمته الله علاقه فراوانی به طلاب و محصلین داشت با وجود کهولت سن خود شخصاً به طلاب سر می زد و از آنها احوال پرسی می نمود، گاهی نیمه های شب به مدرسه طلاب می رفت و آهسته، آهسته سری به حجره ها می زد و اگر طلاب را مشغول نماز شب یا مطالعه و نوشتن می دید، آنها را تشویق می نمود و حتی به آنان کمک مالی می کرد، و طلاب کسل را نیز به استفاده مناسب از وقت توصیه می کرد.

هیچگاه نمی شد ایشان طلبه ای را برنجاند و دلسرد نماید، حتی اگر طلبه تنبلی را می دید هرگز در حضور جمع او را توبیخ نمی کرد، برای طلاب احترام خاصی قائل بود و حاضر بود سخت ترین ناراحتی به خودش برسد ولی طلاب کوچکترین اهانتی نبیند.

ایشان حتی بین طلاب و فرزندان خود فرقی نمی گذاشت، به طوری که وقتی یکی از بزرگان برای آقازاده ایشان عبای گران قیمتی می فرستد آیه الله فرموده بودند: این عبا برای تو زیاد است در جایی که بسیاری از طلاب عبا ندارند. لذا آن عبا را فروخته و چند دست عبای متوسط خریده و به طلاب داده و بعد یکی از آنها را هم به آقازاده خودشان

می دهد.

امام عصر از حوزه علمیه و سرbazان خود حمایت می فرمایند

آیه الله گلپایگانی فرمودند: مرحوم حاج شیخ عبدالکریم رحمته الله ابتدا در اراک تأسیس حوزه علمیه نمودند و بعد به قصد زیارت سفری به قم کردند و در همان سفر بنا شد که در قم بمانند، همان وقت نامه ای به من مرقوم فرمودند و در آن نامه نوشته بودند: اگر مادر قم ماندنی شدیم شما هم به قم بیائید که نان و دوغی پیدا می شود که با هم بخوریم. من در پی نامه ایشان حرکت کرده و به قم آمدم. چندی گذشت تا ماه مبارک رمضان رسید وضع مادی روحانیت و حوزه بسیار بد بود، زیرا وجوه شرعی به قم نمی آمد. سیدی از اهل علم برای تبلیغ رفته بود و خانواده اش دچار تنگدستی شده بودند، شخصی نزد من آمد و درخواست کرد که از آقا شیخ عبدالکریم رحمته الله استدعا کنیم که شهریه آن سید را بدهند. من جریان را به شیخ محمد تقی بافقی رحمته الله که مقسم شهریه بودند گفتم ایشان گفتند: وجه کمی در دست است و اگر بخواهیم تقسیم کنیم بهره هر یک از آقایان چیز کمی مثلاً دو قران خواهد شد. روز هفدهم ماه مبارک رمضان بود که من در حجره خود، در مدرسه فیضیه خوابیده بودم در خواب دیدم که با مرحوم آقا میرزا مهدی بروجردی رحمته الله در همان حجره منتها مقداری بزرگتر رو به قبله نشسته ایم، دو چراغ هم در حجره روشن است. ناگهان یک آقای محترمی را دیدم که آمد و رو به ایشان کرد و فرمود: حاج میرزا مهدی! حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند به شیخ عبدالکریم بگو مضطرب نباشد که بر اثر گریه های امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وجوهی متوجه حوزه قم شد. من از خواب بیدار شدم جریان را برای حاج شیخ عبدالکریم رحمته الله نگفتم لیکن برای مرحوم آقای حاج میرزا هدایت الله و حید گلپایگانی نقل کردم.

چندی بعد دوباره بعضی نزد من آمدند که برای گرفتن شهریه آن سید و رسیدگی به وضع خانواده اش، اقدامی بشود و وضع آنان را به آقای حاج شیخ عبدالکریم رحمته الله برسانید من قضیه را با آقای شیخ محمد تقی بافقی رحمته الله در میان گذاشتم. ایشان گفتند بیا تا با هم به حضور آقای حاج شیخ برویم با هم به منزل آقا رفتیم. اتفاقاً وقتی رسیدیم که ایشان

می خواستند از بیرونی به اندرونی بروند. ما را که دیدند فرمودند: کاری داشتید که اینجا آمدید؟ من گفتم وضع خانواده فلان آقا، که برای تبلیغ رفته خوب نیست. شهریه او را می خواستم که به خانواده اش برسانم. ایشان رو به آقای بافقی کردند و فرمودند شهریه او را پردازید. آن گاه رو به من کرد و فرمود: خواب شما هم به ما رسید و از رؤیاهای صادقه بود و وجوه برای ما رسیده است. جالب توجه این که آقا (آیت‌الله گلپایگانی) فرموده بود برای ما جای سؤال بود که در این خواب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد مرحوم شیخ، کلمه حاج شیخ نفرمودند. که این مطلب را از خود ایشان سؤال کردیم، ایشان فرمودند «درست است مکه‌ای که من رفتم به نیابت از کس دیگری بوده است».

رسیدگی به محرومین و تلاش برای عمران

آیه‌الله حائری با وجود مشغله‌های فراوان، از رسیدگی به فقرا غفلت نمی کرد. او پدر مساکین و فقرا بود. هر چند خود تمکن مالی زیادی نداشت، اما از افراد ناتوان و بی بضاعت رسیدگی می کرد. و حتی به آنها شهریه می داد. شب‌های عید به در خانه‌های مستمندان عیدی می فرستاد و در زمانی که به خاطر گران شدن قیمت نان، فقرا از گرسنگی به سختی افتاده بودند دارالاطعامی به راه انداخته و در آنجا به فقرا آذوقه می داد. ساخت دو بیمارستان در شهر قم، ساخت قبرستان نو قم (به همراه غسلخانه) تعمیر مدارس علمیه قم - تجدیدبنای مدرسه فیضیه همه از جمله اقدامات ایشان در جهت عمران و توسعه و رفاه مردم و طلاب بود.

درس‌های عملی و حکیمانه مرحوم آیه‌الله حائری به طلاب علوم دینی

حضرت آیه‌الله گلپایگانی فرمودند: جناب شیخ عبدالکریم نسبت به طلاب بسیار مهربان بودند. اگر طلبه‌ای مریض می شد حاج شیخ جوشانده درست می کردند و برای طلاب مریض در مدرسه می فرستاد. همین مهربانی آقا بود که باعث شد حوزه‌ای این چنین تشکیل دهد. و الا سابقاً حوزه چنین نبود، مرحوم آقای ارباب و آقای فیض در قم چند طلبه و مجلس درس مختصر داشتند.

باز می فرمودند: مرحوم حاج شیخ وقتی به قم آمدند و جوهر خمسی بازار قم را نمی پذیرفتند و می فرمودند به آقایان (علمای) قم بدهید. (دقت و حسن تدبیر ایشان تا این حد بود که آمدن ایشان به قم موجب از بین رفتن حرمت دیگران نشود و شیادان نتوانند از این راه بین ایشان و علمای قم اختلاف بیندازند).

تعلیم عملی و مناعت طبع به طلاب

حضرت آیه الله گلپایگانی می فرمودند:

آیه الله حائری مواظب بودند ابهت طلبه برای مال دنیا شکسته نشود و عزت طلبه به خاطر پول از بین نرود. روزی از مرحوم حاج شیخ علی اکبر متانت که بازاری بود یک دست قبا و لباده و جلیقه خوب تهیه کرده بودم و ۱۰ تومان به ایشان بدهکار بودم. روزی آقای شیخ علی اکبر خدمت مرحوم شیخ می رسد. و از وی می خواهد که قروض طلبه ها را بابت خمس که بدهکار بوده، حساب کند، ولی حاج شیخ قبول نکرده و صورت طلاب مقروض را می بیند و می فرمایند و جوهر خمسی خود را به علمای قم پردازید. و از طرف دیگر قرض طلاب را محترمانه از جانب خود ادا می فرمایند. روزی من در حجره نشسته بودم که مرحوم (حاج شیخ محمد تقی بافقی) آمد و دو دستش پر از دو ریالی و ۵ ریالی نقره بود. گفت: حاج شیخ این پول را برای شما فرستاده، تا قرض خویش را بدهید.

سنت کردن عزاداری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

قبل از حضور آیه الله حائری رحمته الله در قم عزاداری ایام فاطمیه علیها السلام در ماه جمادی الثانی، در ایران معمول نبود و تنها سه روز ماه جمادی الاول عزاداری می شد. لیکن ایشان تأکید داشت که روایت ۹۵ روز اصح است. لذا عزاداری فاطمیه را بین مردم و اهل علم رواج داد، و خود نیز مقید بود در مدرسه فیضیه، برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اقامه عزا کند. لذا این نحوه عزاداری را که اکنون در ایام فاطمیه علیها السلام در بین مردم شیعه معمول است آیه الله حائری رحمته الله بنیان نهاد و ترویج کرد.

عصر آیه‌الله حائری

عصر آیه‌الله حائری در قرون اخیر، از مهمترین اعصار اسلامی بود، زیرا بلایا و وقایعی که در این دوران متوجه اسلام و عالم تشیع شد، در هیچ زمانی از ۱۴ قرن طلوع اسلام دیده نشده بود.

وقایع تلخی همچون تبعید علما از عراق به ایران، فاجعه سیل ویرانگر شهر قم، فوت آیات عظام همچون میرزا جواد آقا ملکی و حاج میرزا آقا صادق تبریزی که هر یک از علما اعلام بودند.

همه این اتفاقات در زمانی رخ می‌داد که آیه‌الله حائری یزدی رحمته‌الله سعی داشت حوزه علمیه قم را، که تازه کمی رونق گرفته بود، استحکام ببخشد و از این نهال‌های تازه کاشته شده، سروهای برومندی تحویل عالم اسلام بدهد.

حوادث و بلاهای عجیبی در عصر ایشان متوجه آیه‌الله و حوزه علمیه شد. که اگر صبر عجیب ایشان و حکمت مثال‌زدنی‌اش نبود، چیزی از اسلام و تشیع باقی نمی‌ماند از جمله آن حوادث، هم زمان شدن فعالیت ایشان در حوزه، با حکومت رضاشاه ملعون بود که این امر سرمنشأ مصائب و بلاهای زیادی گردید.

رضاشاه این نوکر اجنبی که برنامه‌اش از بین بردن دین خدا اسلام بود از هیچ اقدامی در جهت نابودی اسلام دریغ نمی‌کرد. تخریب مساجد، جلوگیری از رفتن مردم به حج و مشاهده مشرفه، علنی کردن فحشاء و منکرات، حلال دانستن شرب خمر، رواج بی‌عفتی و اهانت به بزرگان دین از جمله جنایات این خبیث بود.

هنگام هجوم فتنه‌ها به شیخ عبدالکریم پناه ببرید

حضرت آیه‌الله گلپایگانی رحمته‌الله فرمودند: مرحوم آیه‌الله حائری در مقابل جور و ستم حکومت پهلوی این توجه را داشتند که اگر می‌خواستند سر و صدائی بکنند، مبارزه شروع می‌شد. ولی به کجا منتهی می‌شد معلوم نبود.

و از طرفی ایشان می فرمودند: من فعلاً در صدد بذرپاشی هستم، اگر بخواهم (علیه رژیم رضاشاه قیام کنم) این مختصر بذری هم که ریخته شده، از بین می رود و این کار به منقرض شدن حوزه می انجامد، و با سیاستی که آیه الله حائری داشت حوزه علمیه قم باقی ماند و پرورش یافت و بارور گردید تا به پیروزی انقلاب منجر گردید. مرحوم آیه الله گلپایگانی نقل فرمودند: آیه الله حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی اعتقاد داشت که باید با رضاشاه مخالفت کرد و عده کثیری از علمای ایران به رهبری آیه الله حاج آقا نورالله اصفهانی در قم جمع شدند و همه بر علیه رضاشاه به خاطر عدم عمل رضاشاه به قانون اساسی، قیام کردند.

آقا فرمود: من آن وقت در مدرسه فیضیه طلبه بودم. از یک طرف چون خلافتکاریهای رضاشاه ملعون خیلی زیاد و آشکار بود و شیخ نظرش سکوت بود و آقا نورالله و بزرگان اعتقاد داشتند که باید مبارزه کنیم، ما نمی دانستیم چه وظیفه ای داریم روی این جهت متوسل شدم به امام زمان علیه السلام و عرض کردیم آقا تکلیف ما را مشخص فرمائید که در این اوضاع چه باید بکنیم. در همان روز، ظهر ماه رمضان - در مدرسه فیضیه خوابیده بودم - در عالم رؤیا دیدم لوحی در آسمان است و بر آن نوشته «فَإِذَا ظَهَرَ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ فَعَلَيْكُمْ بِالشَّيْخِ عَبْدِالْكَرِيمِ»: «هر گاه فتنه ها بر شما رو آورد به شیخ عبدالکریم پناه ببرید» از این جریان من متوجه تکلیف خود شدم، خواب ما را عده ای از آقایان برای حاج شیخ نقل کردند وقتی من خدمت شیخ رسیدم، ایشان دم در منزل با لهجه یزدی به من فرمودند «اگر این خواب از خواب های صادقانه باشد باید پشتمان را آماده چماق خوردن کنیم» یعنی باید برای حفظ اسلام سکوت اختیار کرد. من فهمیدم فعلاً مصلحت در سکوت است. باید توجه داشت که کار ایشان آن وقت کار مهمی بود و شیخ بهترین موضع را اتخاذ کرده بود. چون اگر ایشان مبارزه کرده بودند، برای رضاشاه ملعون مهم نبود که به طور کلی حوزه را منقرض کند، در این راستا، آیه الله اراکی فرموده بودند «آنوقت یکی از نمایندگان قم برای من گفت رضاشاه گفته بود اگر حاج شیخ عبدالکریم کوچکترین حرکتی می کرد او را به جایی تبعید می کردم که عرب نی بیندازد».

برداشت:

گاهی بزرگان دین در عصر فتنه‌های آخرالزمان، هر یک وظیفه‌ای بر عهده دارند و هر یک مأمور حفظ و نگهداری قسمتی از حوزه اسلام و نظام مسلمین هستند و خداوند متعال هر کدام را به وظیفه‌ای - که گاه به ظاهر متضاد با یکدیگر هستند - سوق می‌دهد. تا جان و مال شیعیان و کیان اسلام و نظام تشیع محفوظ بماند و عصر خفقان رضاشاه ملعون چنان سخت و دهشتناک بوده است که از یک سو مرحوم «حاج آقا نورالله» و علمای دیگر را وادار به قیام کرده و مرحوم «حاج شیخ عبدالکریم» را به خاطر حفظ اسلام و تشیع و حوزه علمیه قم که باید مرکز انتشار معارف اهل بیت علیهم‌السلام در آخرالزمان در جهان و زمینه‌ساز منجی عالم بشریت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد را وادار به سکوت می‌کند، خداوند همه علمای عاملین را با موالیان خود محشور فرماید.

نگهدارنده حوزه کس دیگری است:

آیه‌الله گلپایگانی می‌فرمودند: ما پیش خود حساب می‌کردیم اگر حاج شیخ بعد از رضاشاه ملعون از دنیا برود حوزه باقی می‌ماند ولی اگر قبل از آن بمیرد حوزه امیدی برای بقایش نیست. اتفاقاً حاج شیخ قبل از رضاشاه ملعون فوت کرد و حوزه باقی ماند و بهتر هم شد. آن وقت ما فهمیدیم که نگهدارنده حوزه کس دیگری است و این طور نیست که ما نگهدار آن باشیم و من یقین دارم تا مادامی که ما خوب عمل کنیم حوزه نگهدار دارد. و تا زمانی که طلاب طوری عمل نکنند که حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نظرش برگردد حوزه محافظ دارد. ولی خدا نکند که اعمال ما طوری باشد که نظر آقا برگردد.

سیاست انگلیس از بین بردن قرآن و روحانیت بود

یکی از برنامه‌های رضاشاه ملعون در این جهت از میان برداشتن علماء اسلام بود چون انگلیس که مافوق رضاشاه ملعون بود به او گفته بودند: «تا قرآن و روحانیت در بین مسلمانان است ما کاری از پیش نخواهیم برد».

لذا به هر بهانه که بود سعی در از میان برداشتن علمای اسلام می‌کرد، لذا پس از اعتراض آیه‌الله بافقی رحمته‌الله در قم به بی‌حجاب ظاهر شدن زن رضاشاه ملعون در انظار

عموم، در بالای پشت بام صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام و نهی از منکر کردن مرحوم آیه الله بافقی نسبت به این کار - رضاشاه ملعون که منتظر فرصت بود تا نظام اسلام و روحانیت را متلاشی کند با سربازان مسلح و تانک و مسلسل به قم آمد و شخصاً با چکمه وارد حرم مطهر شد و به ضریح مطهر حضرت معصومه لگد زد و دستور احضار مرحوم آیه الله بافقی را داد، مأموران ستمکار او بلافاصله ایشان را نزد رضاشاه ملعون حاضر کردند و آن خبیث ملحد آنقدر با لگد به کمر ایشان زد که تا آخر عمر آن مرحوم در اثر آن ضربات، بیمار بود تا به شهادت رسید، و سپس دستور زندانی شدن و تبعید نمودن آن مرحوم را صادر کرد.

تبعید آیه الله بافقی رحمته الله ضایعه‌ای سنگین برای آیه الله حائری رحمته الله و حوزه علمیه بود. از دست دادن برادری دلسوز و یاری صدیق، که دوش به دوش آیه الله حائری در توسعه حوزه علمیه قم می‌کوشید و از هیچ اقدامی در جهت رسیدگی به طلاب دریغ نمی‌کرد غمی بزرگ برای آیه الله حائری بود و بار سنگینی را بر دوش ایشان گذاشت از آن پس آیه الله حائری در اداره مسئولیت‌های حوزه علمیه نیز از وجود آن شخصیت معنوی محروم گشت.

هر چند تبعید آیه الله بافقی رحمته الله باعث اندوه فراوان آیه الله حائری شده بود لیکن ایشان آشکارا از حضرت آیه الله بافقی پشتیبانی نکرد تا مبادا بهانه‌ای به دست عمال رژیم دهد تا تمام کیان حوزه تازه تأسیس را هدف قرار دهد و آن را نابود سازند و در اقدامی مدبرانه سکوت اختیار کرد و هیچ عکس‌العملی نشان نداد. البته رضاشاه ملحد ملعون به این قبیل از اعمال شنیع بسنده نکرد بلکه به گفته بعضی از بزرگان، عصر او بدتر از عصر بنی امیه و بنی العباس بود چرا که هیچگاه در عصر بنی امیه و بنی العباس دیده نشد که مردم را از اذان گفتن و قرآن خواندن نهی کنند و یا روضه خوانان اباعبدالله الحسین علیه السلام را از پستوی خانه‌ها بیرون کشیده و دستگیر نمایند.

رضاشاه خبیث حتی حرمت حریم رضوی را هم نگه نداشت و دو هزار نفر از مردمی را که از ظلم و ستم او به آستان قدس رضوی پناهنده شده بودند را به گلوله بست و آن صحن مقدس را غرق در خون نموده و شهداء آن حادثه را بی غسل و کفن ظالمانه به

خاک سپرد. این مصائب قلب مرحوم آیه‌الله حائری را به شدت به درد آورد اما چون می‌دانست اگر حرکت و سخنی بگوید ممکن است حوزه علمیه از دست برود، برای حفظ اسلام، همواره صبورانه سکوت اختیار نمود.

خفقان شدید حکومت ننگین رضاشاهی و سیاست حکیمانه

مرحوم شیخ رحمته‌الله

یکی از سیاستهای استعماری رژیم پهلوی که از طرف انگلیسی‌ها دیکته شده بود سیاست متحدالشکل کردن لباس‌ها بود. او مأموران را موظف کرد هر جا کسی را با لباس روحانیت ببینند، او را دستگیر کنند و این کار به قصد متلاشی کردن نظام روحانیت بود، که خار در چشم انگلیس‌ها و مانع تسلط آنها به ایران بود.

مأموران شاه، اطراف مدرسه فیضیه نگهبانی می‌دادند و هر گاه کسی، معمم از مدرسه بیرون می‌آمد، او را دستگیر می‌کردند یا عبا و عمامه‌اش را می‌گرفتند و او را با تعهد آزاد می‌کردند.

البته عمال رژیم به این مقدار بی‌حرمتی اکتفا نکردند، و چکمه‌پوشان به مدرسه فیضیه هجوم بردن و طلاب را کشان‌کشان به شهربانی بردند. با وجود این همه فشار طلاب ناچار شده بودند که بعد از نماز صبح به بیابان‌های مسجد جمکران پناه ببرند و نیمه‌های شب ترسان ترسان به حجره‌هایشان برگردند و دوباره صبح قبل از طلوع آفتاب، دور از چشم مأموران فرار کنند، تا از دستگیر شدن در بین روز توسط عمال رژیم در امان بمانند.

این مصائب وارده بر حوزه و روحانیت، سخت آیه‌الله حائری رحمته‌الله را می‌رنجانید و او که با منبع وحی و سرچشمه حکمت الهی اتصال داشت، نیک می‌دانست که هدف این معاندان، از بین بردن اصل اسلام است و اگر از طرف حوزه بهانه‌ای به دست آن مزدوران داده شود، حوزه علمیه را با خاک یکسان می‌کنند و دیگر اثری از علم و عالم باقی نمی‌ماند.

آن عالم بزرگوار حکمت مسئله را به درستی دریافته بود چرا که رضاشاه خبیث

بعدها در سخنانی گفته بود: همه علما را با تبعید یا قتل از بین می‌برم، فقط این یک نفر شیخ آیه‌الله حائری مانده، اگر او را هم از بین ببرم، اسلام را از بین برده‌ام و کار تمام است. هر چقدر آیه‌الله حائری از خود صبر بیشتری نشان می‌داد، حکومت پلید پهلوی فعالیت خود را بیشتر می‌کرد، تا این که پا از گلیم خود فراتر برده به عفت و حجاب زنان مسلمان دست درازی نمود، و در کوچه و بازار هر که را چادر بسر می‌دید او را تعقیب نموده و چادر از سرش می‌کشیدند.

برداشت:

مسئله درگیری رژیم پهلوی با حوزه علمیه قم، تنها یک مسئله داخلی و عادی کشور نیست بلکه در اصل به درگیری شیطان به عنوان رهبر جبهه باطل با امام زمان و قرآن به عنوان جبهه حق باز می‌گردد. زیرا عصر غیبت کبری اصل خانه‌نشینی ظاهری امام عصر علیه السلام و پیروزی ظاهری شیطان بر زمین است. و شیطان نمی‌تواند در حکومت خود یک حوزه علمیه شیعی قوی و تأثیرگذار به رهبری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را تحمل کند.

دلیل این امر هم بسیار روشن است. زیرا حوزه علمیه قوی شیعه ساکت نمی‌نشیند و با تمام توان می‌کوشد حکومت شیطان را از کره زمین برچیند و مقدمات برپایی حکومت جهانی امام عصر (ارواح‌نفاذ) را فراهم آورد. و این برای شیطان از هر چیزی کشنده‌تر و خطرناک‌تر است. لذا شیطان یکی از نمایندگان خود در روی کره زمین - یعنی استعمار انگلیس را وادار می‌کند - تا آنها شخص خائن و بی‌رحمی مثل رضاشاه خبیث را مأمور برچیده شدن نظام اسلام و روحانیت و حوزه‌های علمیه کنند و پرچم‌های اسلام و نمادهای تشیع و تمام آن چه مردم را به یاد خاندان عصمت و طهارت می‌اندازد مثل قبور مطهر ائمه بقیع و حجاب بانوان و بسیاری از نمادهای دیگر اسلام ناب را نابود و یا تضعیف کنند.

بر این اساس فشار شیطان و پیروانش بر پایگاه قدرتمند امام زمان علیه السلام یعنی حوزه علمیه قم و شخص آیه‌الله حائری علیه السلام شدید و شدیدتر شد.

به شما می فهماندم قدرت باکیست:

در آن زمان آیةالله حائری رحمته الله هم کسالت قلبی اش شدت پیدا کرده، و به باغ سالاریه رفته بودند. مزاحمت روز به روز بیشتر می شد، به ناچار روزی بعد از درس مرحوم آیةالله سید محمدتقی خوانساری موضوع را مورد بحث قرار دادند و فرمودند: بهتر این است که تمام متحدالشکل شویم و اول من بدون عبا و عمامه به حرم می روم. تا برای آقایان راه باز شود، لکن باید اول مطلب را با حاج شیخ عبدالکریم حائری در میان بگذارید و چند نفر باید به سالاریه بروند آقای سیدعلی رضایزدی و دو نفر دیگر از علما خدمت شیخ رسیدند. ایشان فرمودند: حضرت آیةالله صدر نزد حضرت آیةالله حائری رفته و مشغول گزارش شدند چون ایشان بلند حرف می زدند و در اتاق مقابل ما بودند صدایش شنیده می شد. وقتی به این جمله رسید: مأموران طلبه ها را دسته جمعی به شهربانی می برند ناگهان حال حاج شیخ بهم خورد و تکیه داد که قدری آقای صدر و سایرین، مشغول ماساژ و دادند قطره و سایر دواها شدند. این پیش آمد بیشتر ما را ناراحت نمود. ساعتی گذشت و ایشان به خود آمدند، فوری ما را خواستند امر به توقف فرمود و عرض کردیم، باید برای اعلام نتیجه به آقای خوانساری، برگردیم و بعد از این که فهمیدند پیاده آمده ایم امر کردند تلفن کنیم وسیله بیاید، با درشکه یا ماشین برگردیم. بعد از مدتی کالسکه تولیت آمد و ما خداحافظی کرده بیرون آمدیم. در هنگام سوار شدن ما رئیس شهربانی - فرماندار و عده ای دیگر از رؤسا وارد باغ شدند معلوم شد که هر روز به عیادت ایشان می روند و با اظهار این که امورات مرتب است اظهار ارادت نموده و سایرین هم که اطلاع داشتند، برای حفظ حال ایشان گزارش نمی دادند. امروز هنگامی که به حضور می رسند مورد اعتراض حاج شیخ واقع می شوند و به آنها می فرمایند: اگر این نبود که می خواهم خونی ریخته نشود، به شما می فهماندم که قدرت باکیست آقایان رؤسا، قضایا را انکار کرده و بعد به شهر می آیند، بعد از آن تعقیب دسته جمعی متوقف می گردد.

امام زمان سرپرست ما است، ظالم می رود و شما می مانید

آیه الله «عبدالحسین غروی تبریزی» خاطره مشابیهی به یاد آوردند و آن این که رضاشاه دستور داد که نباید قم هفت نفر معمم بیشتر باشد با این خبر خیلی ناراحت شدیم، به آیه الله حائری پناه بردیم، پدر و ملجاء ما طلاب بود. ایشان در بیرون شهر بسر می بردند. مرحوم آقا سید محمود طالقانی هم بود. ایشان با ناراحتی خطاب به حاج شیخ عرض کردند: «شما اینجا آمدید راحتی می کنید و ما را در چنگ دژخیمان انداخته اید» مرحوم حاج شیخ، به مرحوم طالقانی علاقه داشت و با پدر مرحوم آقای طالقانی خیلی دوست بود، مرحوم حاج شیخ رو به من کرد و فرمود: «چه عجب از پدر پیرتان دیدن کردید» بنده به ایشان عرض کردم در قم فشار به طلاب خیلی زیاد است. اجازه بدهید پیش شما آمده و یا به اوطان خود برگردند ایشان فرمودند: «ابدأ، طلاب نباید بروند و سنگر را خالی کنند» بعداً اضافه فرمود: «من از اوضاع شما و مملکت اطلاع دارم، ولی از من کاری ساخته نیست، اگر حالی باشد شبی، نیمه شبی، وقتی که برای نماز شب بلند شدم، شما را دعا می کنم» سپس با حالتی خاص و عجیب فرمود: «امروز - سرپرست ما - امام زمان علیه السلام است. رابطه خود را با ایشان محکم کنید، ظالم می رود و شما می مانید.»

ما زنده بودیم و دیدیم که فرمایش این مرد خدا محقق شد. خودم در قم دیدم که متفقین رضاخان ملعون را با خواری به طرف اصفهان می برند و ظالم رفت و ما ماندیم.

تاریخ رحلت آن مرحوم

آیه الله در آن ایام ۸۳ سال سن داشتند لذا دیگر جسمشان تحمل مشکلات را نداشت، ایشان در اواخر عمر شریفشان با دعای «امن یجیب المضطر اذا دعا و یکشف السوء» از خداوند خلاصی از زندان دنیا را خواستار شدند و گاهی می فرمودند: «دیگر مرگ هم سر قفلی دارد، ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت.»

ایشان در طول مدت حیات، تمام غصه ها را در دل خویش جا داد، و دم بر نیآورد تا

این که سیل این مصائب آنقدر بر وجود نازنینش فشار وارد کرد که به قول یکی از مراجع، آیةالله حائری دق کرد و از دنیا رفت.

وی پس از سالها مجاهدت و تلاش و صبر و استقامت در شب هفدهم ذی القعدة سال ۱۳۵۵ هـ ق برابر با دهم بهمن ۱۳۱۵ شمسی، به دیدار حق شتافت و عالم اسلام را در غم خود عزادار و روحانیت را داغدار و حوزه علمیه قم را یتیم کرد.

عظمت مقام مرحوم حاج شیخ به قدری بالا بود که حکومت وقت که به خون آن مرحوم تشنه بود نتوانست اجازه برپایی مجالس ترحیم را ندهد، این اجازه، به صورت محدود و کاملاً تحت کنترل صادر شد و فقط اجازه داده شد در هر شهر تنها یک مجلس فاتحه بر پا شود و از تعطیلی بازارها و ادارات مخالفت به عمل آمد و بسیاری از مجالس فاتحه آن مرحوم نیز توسط مأموران رژیم برهم خورد.

شیخ مهمان مولای کریمش شد

بعد از رحلت ایشان آیةالله صدر از بزرگان حوزه علمیه و از مراجع بزرگ، پس از مرحوم آیةالله حائری رحمته الله بودند در قصیده‌ای (عجل الله تعالی فرجه الشریف) عربی که معنی آن در ذیل می آید چنین می سرایند:

«او برای اهل علم بهترین پدر بود و بعد از او فرزندانش به درد یتیمی مبتلا شدند»
«آری مولایش او را بسوی خویش فراخواند و بنده پروردگار، میهمان خدای کریم شد» «لدى الکریم حلّ ضیفاً عبده».

پس از سرودن این اشعار برای آن بزرگوار (آیت الله صدر) مکاشفه‌ای راجع به آیةالله حائری رحمته الله رخ می دهد که این طور نقل می کنند:

در عالم رؤیا دیدم که در بوستان بسیار سرسبز و خرمی هستم که سراسر آن را درختان و میوه‌ها و نه‌های لبریز از آب زلال پوشانده است. این باغ خیابانهای وصف‌ناپذیری داشت و من در آن جا قدم می زدم. که در همان حال فردی از روبرو آمد و گفت: «آیا می خواهید حاج شیخ را ملاقات کنید؟»

گفتم: کدام حاج شیخ؟

گفت: «آیت‌الله حائری را».

گفتم: «باکمال میل»

پس او از جلو شروع به حرکت کرد و من هم به دنبال او حرکت نمودم. تا اینکه به فضای سرسبز و خرمی، در وسط باغی که کنار حوضی گلکاری شده بود رسیدیم. طرف راست آن فضایی تماشایی و ساختمانی باشکوه بود که چند پله بالاتر از زمین بود. و در و پنجره‌های متعددی به سوی باغ داشت. آن فرد راهنما به من گفت: نگاه کن!

وقتی نگاه کردم، حاج شیخ را دیدم که در یکی از اطاقها به در تکیه داده و باغ را تماشا می‌کند. سلام کردم و شتابان وارد اطاق شدم، حاج شیخ جواب مرا داد و پس از پذیرائی فرمود: «حالم بسیار خوب است» و آنگاه از حال آقایان و وضعیت حوزه پرسید. به عرض رساندم که: «الحمدلله وضعیت حوزه امیدبخش است».

آیه‌الله حائری خوشحال شد. در حال گفتگو بودیم که خدمتگزار وارد شد و برای حاج شیخ چای آور. فرمود: «برای آقای صدر هم بیاور» خدمتگزار برای من نیز چایی آورد و عجیب این که در تمام این مدت من فکر می‌کردم حاج شیخ در دنیا است و به باغ آمده است. لذا به او گفتم «اگر میل دارید من هم در خدمت شما باشم» فرمود «خیر شما کار دارید، با شما کار دارند و باید بروید» آنگاه دو دست خود را بلند کرد و گفت «نگران نباش، من تنها نیستم» من تازه متوجه شدم که ایشان از دنیا رفت است همانطور که با حاج شیخ صحبت می‌کردم، گاهی به مناظر زیبای باغ نگاه می‌کردم. آیه‌الله حائری رحمته با فراست دریافت که منظره باغ برای من جالب است. کمی بلند شد و هر دو دست را بلند کرد و با اشاره فرمود: «لدى الكرىم حلّ صيفاً عبده!» بنده پروردگار، شیخ عبدالکریم نزد خداوند کریم و مهربان مهمان شده است.

عزاداری در خانه‌ها

باشنیدن خبر فوت آیه‌الله حائری، موجی از غم و اندوه ایران را فرا گرفت و شیعیان عزادار شدند.

مردم متعهد شهر قم وقتی خبر فوت ایشان را شنیدند با فریاد و ناله و گریه‌کنان به

خیابان ریختند با اینکه سیاست دولت آن زمان تظاهرات دینی و لا اله الا الله گفتن را ممنوع کرده بود، ولی اهل قم بی توجه به این ممنوعیتها، شیون‌کنان در حالی که بر سر و سینه می‌زدند آنچنان شوری در تشییع جنازه ایشان، به پا نمودند که هیچ لشکری جلودار آنها نبود. مراسم تشییع جنازه ایشان با شکوه فراوان صورت گرفت و جسم شریفشان در حرم حضرت معصومه علیها‌السلام به خاک سپرده شد.

هر چند مردم مؤمن از شنیدن رحلت ایشان، ماتم زده بودند، اما مأمورین دولت که از این خبر خوشحال شده بودند به یکدیگر تبریک می‌گفتند و حتی نگذاشتند نصف روز هم برای آن مرجع بزرگ مراسم سوگواری برگزار شود و مراسم را بهم می‌زدند. در عین حال، مردم متدین قم، تا یک سال، عزادار ایشان بودند و در خانه‌هایشان برای آن مرجع فقید، مجلس فاتحه برگزار می‌کردند و عزاداری می‌نمودند.

آثار حضرت آیه‌الله حائری رحمته‌الله

علاوه بر آثار علمی و کتابی آن مرحوم، مهم‌ترین اثری که از ایشان به جا مانده، همان حوزه علمیه قم می‌باشد. حوزه‌ای که آیه‌الله حائری برای تأسیس و پا بر جا نگهداشتن آن زحمات طاقت‌فرسایی را به جان خرید و برای اعتلای آن تلاش فراوانی نمود. پس از گذشت ۷۰ سال از فوت آیه‌الله حائری رحمته‌الله تاکنون هزاران نفر طالب علم در مدرسه علمیه او درس فقاقت و معنویت آموختند و هر یک از آنها به عنوان مبلغ دین، این معارف را در بین مردم شیعه و بلکه در همه جهان منتشر ساختند.

در حوزه علمیه آیه‌الله حائری رحمته‌الله مردانی تربیت یافتند که هر یک پس از مفتخر شدن به لباس سربازی امام زمان علیه‌السلام نور معنویت و علم را در میان مردم منتشر کردند و مردم خواب و دور از معنویت را با خدای تعالی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام آشنا کردند و با تأسیس حوزه علمیه قم همه ساله در آن فضلا و علمائی مجتهد و مهذب تربیت می‌شوند که از زخارف و گنجهای با ارزش عالم تشیع می‌باشند.

برداشت:

«مهم‌ترین اثر جاودانه مرحوم آیه‌الله حائری رحمته‌الله تأسیس حوزه علمیه قم به عنوان

مرکز پخش معارف و آثار اهل بیت عصمت و طهارت در آخرالزمان است. که طبق روایات اهل بیت علیهم السلام در نزدیکی ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قم مرکز نشر این معارف به سراسر جهان می شود. تا حجت بر مردم جهان تمام شود و امام عصر علیه السلام ظهور فرمایند و بحمدالله این مهم انجام شده و در حال تکامل است و حوزه علمیه قم و فضلا و علمای گرامیش حقایق و معارف اهل بیت را به سراسر عالم نشر می دهند، لذا وظیفه ای سنگین به سنگینی رسالت مقام انبیاء و اولیاء امروز بر دوش طلاب و سربازان امام زمان علیه السلام قرار گرفته است و آنان در برابر غرق شدن انسانها در امواج فتنه های آخرالزمان در سراسر جهان، مسئولیتی بی نظیر دارند، چرا که اگر با تلاش آنان حتی یک روز ظهور امام عصر علیه السلام جلو بیفتد، از میلیونها فاجعه و هلاکت معنوی و مادی جلوگیری شده است. و انسانهای بسیاری از هلاکت به دست شیطان نجات یافته اند و این نجات دادن غریق های آخرالزمان، بر دوش سربازان امام عصر علیه السلام است. که وظیفه دارند گرفتاران امواج فتنه های آخرالزمان در سراسر دنیا را با کشتی نجات حضرت بقیة الله ارواحنا فداه آشنا کنند و حجت خدا را بر آنها تمام نمایند و بازوان توانای امام عصر علیه السلام در یاری دین خدا باشند، و این همان حقیقتی است که امروزه از آن به ظهور صغری تعبیر می شود. ظهور صغری یعنی پدید آمدن زمینه های ظهور کبری امام عصر علیه السلام، ظهور صغری یعنی درخشش نام امام زمان در عصر غیبت کبری، همانند درخشش خورشید قبل از طلوع و شکافته شدن تاریکی و حرکت بسوی طلوع خورشید.»

فرمایش یکی از اولیاء خدا در باب ظهور صغری

«یکی از اولیاء خدا فرمودند: مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی (قدس الله نفسه زکیه) می فرمود: از سال ۱۳۴۰ هجری قمری (برابر با ۱۳۰۰ شمسی) ظهور صغری آغاز شده است.»

با توجه به آنچه تاکنون در این مختصر در باب حیات شریف آیه الله حائری منعکس گردید به خوبی در می یابیم که دقیقاً از همان سالی که مرحوم آیه الله حائری رحمته الله به قم تشریف آورده و حوزه علمیه قم را به شکل اساسی بنا نهادند بنا به فرموده مرحوم

حاج ملا آقا جان زنجانی رحمته‌الله ظهور صغری شروع شده است. و این مطلب به روشنی در روایت معروفی از امام صادق علیه‌السلام بیان شده که «در آخر الزمان علم از نجف چون ماری که در سوراخ خود پنهان می‌شود، پنهان و از شهری به نام قم آشکار می‌شود، و این زمانی است که علم از این شهر به اقصی نقاط عالم پراکنده و به وسیله معارف دین، حجت بر مردم جهان تمام شده و سپس قائم ظهور می‌فرماید» آیا این روایت که مضمون آن در بالا نقل شد، چیزی جز همان ظهور صغری و مقدمات ظهور کبری امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، که به دست بزرگ مرد علم و دین، حضرت آیه‌الله حائری رحمته‌الله به انجام رسید و ثمره عظیم این حوزه علمی، انقلاب اسلامی ایران که کانون توجهات جهانی که تا امروز نزدیک به سه دهه از شروع آن می‌گذرد، گردید و اگر دوستان ناآگاه و دشمنان دانا، میدان را برای تلاش‌های عظیم و جهانی مرحوم آیه‌الله حائری رحمته‌الله باز می‌گذاشتند دیری نمی‌پایید که بعد از تأسیس حوزه علمیه به دست این بزرگ‌مرد تمام خاورمیانه و جهان تحت پوشش تبلیغات گسترده و همت بلند آن مرحوم قرار می‌گرفت، و شاهد آن اقدام مهم مرحوم آیه‌الله حائری برای تربیت طلاب و فضایی بود که به زبانهای خارج مسلط باشند و برای تبلیغ اسلام و تشیع به اقصی نقاط عالم بروند. اما این اقدام بزرگ و جهانی با مخالفت نادانان و کوتاه‌فکران مواجه و آن مرحوم دستش بسته شد، همچنین همت عالی آن بزرگوار در تشویق فضلا و افرادی که برای نشر معارف اسلامی به تأسیس مجلات و مطبوعات مذهبی اقدام می‌کردند نشان اهداف بلند آن بزرگ‌مرد در زمینه‌سازی برای حکومت جهانی اسلامی بدست مبارک حضرت بقیة‌الله علیه‌السلام بود.

آری بزرگان و افسران ارشد اسلام و سربازان فداکار حضرت بقیة‌الله، کسانی همچون آیه‌الله حائری، ده‌ها سال خون دل خوردند و نام تشیع را زنده نگه داشتند تا امروز حوزه‌های علمیه با قدرت و صلابت بر جبهه پوسیده تبلیغات شیطنی بتازند و با سلاح علم و بیان اهل بیت عصمت علیهم‌السلام حقایق ناب را برای مردم جهان آشکار سازند و آیا سستی و ضعف و دست روی دست گذاشتن تا آن که خود حضرت بقیة‌الله تشریف بیاورند!! کوتاهی در حق آن امام مظلوم نیست و به ادامه خانه‌نشینی آن امام کمک نمی‌کند؟!

آیا پنهان شدن علم در نجف و آشکار شدن آن در قم و سپس انتشار آن در تمام جهان و اتمام حجت بر جهانیان و سپس ظهور حضرت قائم آل محمد عجل الله فرجه که صریحاً در روایت منقول از امام صادق عجل الله فرجه مطرح شده جز تلاش و همت شبانه‌روزی علماء و فضلاء حوزه علمیه ایران، خصوصاً حوزه علمیه قم، معنای دیگری دارد و آنان را در برابر حجة ابن الحسن ارواحنا فداء مسئول نمی‌کند؟ به امید همت و تلاش سربازان مخلص حضرت ولی عصر عجل الله فرجه و پایان شب تیره مظلومیت آن بزرگوار، به دست این نوکران و شیفتگان فداکار و سربلند آنان در پیشگاه مقدس آن امام همام.

شرح حالات و زندگینامه

حضرت آیه الله العظمی سید حسین بروجردی اعلی الله مقامه

قال رسول الله ﷺ: علما امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل.

آیه الله بروجردی از سادات طباطبائی بروجردی است. و باسی واسطه به امام دوم شیعیان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد. جد ششم آن مرحوم، فقیه و حکیم عالیقدر سید محمد بروجردی است که خود از بزرگان و دانشمندان قرن یازدهم هجری به شمار می رود. سید محمد داماد میرابوطالب پسر ابوالمعالی کبیر تنها داماد و فقیه مشهور ملا صالح مازندرانی است که او نیز داماد جناب ملا محمدتقی مجلسی (مجلسی اول) می باشد.

همسر میرابوطالب هم دختر ملا عبدالله پسر علامه مجلسی اول و برادر علامه مجلسی دوم مؤلف کتاب شریف بحار الانوار است، به همین جهت خاندان آیه الله بروجردی از دو سو نواده دختری مجلسی اول می باشند لذا دانشمندان این خاندان از مجلسی اول تعبیر به جد و از مجلسی دوم تعبیر به خال (دائی) می نمایند سید محمد یک پسر و یک دختر داشت. دختر وی همسر استاد کل وحید بهبهانی فقیه نامی بود، و پسرش مرسوم به سید مرتضی دانشمندی بلندپایه به شمار می آمده دارای دو پسر فقیه مبرز بوده اند.

اول سید محمد مهدی بروجردی و این همان علامه بحر العلوم است و از اعظام مجتهدین شیعه و نوابغ کم نظیر اسلام و صاحب تشرفات کثیره به محضر مقدس ولی الله الاعظم امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده اند و دیگر سید جواد که او دانشمندی باوقار و سرشناس بوده است.

آیه‌الله بروجردی با سه واسطه به این سید بزرگوار می‌رسند. بدین نحو که حضرت آیه‌الله سید حسین بروجردی فرزند سید علی فرزند سید احمد فرزند سید علی نقی فرزند سید جواد بوده‌اند.

تولد و دوران تحصیل:

آیه‌الله العظمی بروجردی در ماه صفر سال ۱۲۹۲ قمری در شهر بروجرد دیده به جهان گشود از همان اول کودکی مورد علاقه و مهر سرشار پدر دانشمندش قرار گرفت و در سایه توجهات و عنایات او رشد نمود.

وقتی هفت ساله شد، پدرش او را به مکتب فرستاد تا به تحصیل اشتغال ورزد. نخستین سرمشقی که معلم به وی داد این بود: (هزار و دویست و نود و نه) و چون از معلم پرسید این سرمشق چیست؟ معلم گفت این امسال است!

در سن هجده سالگی (۱۳۱۰) به اصفهانی که در آن روزگار حوزه علمی گرمی داشت رهسپار گردید. پس از ورود به اصفهان مدت چهار سال با تلاش و جدیت سرگرم تکمیل معلومات خود و کسب فیض از محضر استادان بزرگ فن شد.

در سال ۱۳۱۴ که بیست و دو سال داشت به دستور پدر به بروجرد احضار شد، او گمان می‌کرد پدرش می‌خواهد او را برای ادامه تحصیل به نجف اشرف که بزرگترین حوزه علمیه شیعه بود بفرستد ولی پس از ورود و دیدار پدر و بستگان مشاهده می‌کند که به عکس انتظار او مقدمات ازدواج او را فراهم کرده‌اند از این پیش‌آمد اندوهگین می‌شود و چون پدر علت حزن و تأثر او را می‌پرسد می‌گوید:

من با خاطر آسوده و جدیت بسیار سرگرم کسب دانش بودم ولی اکنون بیم آن دارم که تأهل میان من و مقصدم حائل گردد. و مرا از تعقیب مقصود و نیل به هدف باز دارد! پدر به وی می‌گوید: فرزند! این را بدان که اگر فرمان پدرت را انجام دهی امید است که خداوند به تو توفیق دهد تا به ترقیات مهمی نائل گردی.

گفتار پدر تأثیر فراوان در وی می‌بخشد و او را از هر گونه تردید بیرون می‌آورد و بالأخره پس از ازدواج و اندکی توقف مجدداً به اصفهان برگشته پنج سال دیگر به

تحصیل و تدریس علوم مختلف همت می‌گمارد.

در سال ۱۳۱۸ مجدداً پدرش از بروجرد او را فرا خوانده ولی این بار خاطر نشان می‌سازد که قصد دارم ترا به نجف اشرف بفرستم. دانشمند جوان هم با اشتیاق زایدالوصف بار سفر بسته، اصفهان را به قصد بروجرد ترک می‌گوید.

آیه الله بروجردی در آن وقت ۲۷ سال داشت و مجتهد علم بود و همه او را به نبوغ و احاطه در فقه و اصول و حکمت می‌ستودند به طوری که از افاضل دانشمندان به شمار می‌رفت.

حضرت آیه الله بروجردی روزی به یکی از شاگردانش فرمودند:

من در اصفهان که بودم ۱۸ ساعت تمام را مطالعه می‌کردم، یا مباحث و یا تدریس داشتم ۶ ساعت را هم به خواب و خوراک اختصاص داده بودم و... من در تمام عمرم یک دقیقه را به بطالت صرف نکردم و یک کلمه لغو از دهانم بیرون نیامده است.

برداشت اول:

از فرمایشات مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

المَعْرِفَةُ بُرْهَانُ الْقُضْلِ: معرفت، برهان فضیلت است.

کسب معارف اهل بیت عصمت و طهارت روح و جان آدمی را با سرچشمه عالم هستی خدای متعال آشنا نموده و نزدیکی به خدای متعال روح آدمی را صفا و جلا داده و او را بسوی فضیلت و بزرگی رهنمون می‌سازد. مشرب فکری آدمی باید همواره از آب زلال معارف خاندان وحی باشد تا همواره در صراط مستقیم الهی گام بردارد و دچار گمراهی و حیرت نشود و تابع کسانی که عقاید خود را از مکتب وحی نیاموخته‌اند نباشد. تا در بیان خشک و بی‌آب گرفتار سراب نشده و از سبیل هدایت خارج نگردد.

برداشت دوم:

امام سجاد علیه السلام

جالسوا اهل الدین و المَعْرِفَةِ. با اهل دین و معرفت مجالست کنید.

بر اثر همنشینی با صاحبان معرفت، آگاهی و شناخت واقعی انسان نسبت به حقایق

دین افزوده می‌شود و سخنانی از اعماق جان آنان بر می‌خیزد و در وجود انسان اثر

می‌نماید بنابراین یکی از راههای مهم و مؤثر برای آشنائی با معارف همنشینی با بزرگان دین و معرفت است و فرموده‌اند: **المجالستُ المُوثره** (همنشینی اثرگذار است در روح آدمی) پس بدین وسیله می‌توان روح خود را با شنیدن سخنان آن بزرگان صفا داده و با عقاید و معارف خاندان عصمت و طهارت آشنا شده و پیرو واقعی آن بزرگواران شد. و شیعیان واقعی اهل بیت هم مردم را نه بسوی خود بلکه بسوی علوم اهل بیت و در یک کلام بسوی خدای متعال هدایت می‌کنند.

برداشت سوم:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

مَنْ أَعْمَلَ اجْتِهَادَهُ بَلَغَ مُرَادَهُ.

کسی که کوشش خود را به کار بندد به مراد خود می‌رسد. همواره مردان تاریخ‌ساز و شخصیت‌های ارزنده که نام آنان صفحات تاریخ را روشن نموده است در راه هدفهای بلند خود همواره تلاش و مجاهدت نموده‌اند و همیشه برای رسیدن به مقصد عالی خود جدیت نشان داده‌اند و در این مسیر حرکت نموده‌اند موانع را از پیش پا برداشته‌اند.

در فرازی دیگر امام علی علیه السلام می‌فرمایند: **لَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْعَبْدِ وَالصَّبْرِ حَقِيقَت**

بدست نمی‌آید مگر با جدیت و صبر.

تابش ماه و خورکجا یابد؟

سره سیم و زرکجا یابد؟

کام دل از هنرکجا یابد؟

سلک دژ و گهرکجا یابد؟

«هر که چون سایه گشت خانه‌نشین

و آن که پهلو تهی کند از کار

گر هنرمند گوشه گیر بود

و آنکه در بحر، غوطه می‌نخورد

و در نقل دیگر فرموده‌اند:

«هر که دانه نفشاند به زمستان در خاک ناامیدی بود از دخل به تابستانش»

بنابراین محبان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت باید در راه رسیدن به مقاصد خویش، گذشته از امید و آرزو در مقام رسیدن به آن باشند و از تلاش و کوشش در راه رسیدن به مقصد دریغ نورزند زیرا سعی و کوشش شعار عملی مردان بزرگ و نشانه اسلام راستین است.

برداشت چهارم:

قال الله تعالى في كتاب الكريم: وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا.

احترام به بزرگتر مخصوصاً احترام به پدر و مادر که خدای متعال بلافاصله پس از اطاعت از خود اطاعت ایشان را منظور فرموده است لذا در روایات بسیاری آمده است و دعای پدر و مادر در حق اولاد بسیار در شکل گیری آتیه و شخصیت فرزند مؤثر است لذا حضرت آیه الله بروجردی همواره دستورات پدر بزرگوارشان را اطاعت می فرمود و حتی در اموری که آنرا به ظاهر مناسب حال خود نیز نمی دانستند (مثل قضیه پیشنهاد ازدواج در اوج تلاش و جدیت آقا جهت کسب علوم دینی) باز هم تابع امر پدر بودند و خدای متعال نیز پاداشی شایسته به این فرزند صالح داد و او را پیشوائی بر عالم تشیع قرار دادند.

اساتید آیه الله بروجردی

از جمله اساتید ایشان جناب آخوند کاشی بوده است و درباره ایشان فرموده: آخوند کاشی هم در معقول و هم در منقول مجتهد بودند.

از دیگر استادان ایشان: آیه الله آخوند خراسانی رحمته الله بوده. معروف است آخوند خراسانی به اشکالات سر درسی توجهی نمی کردند ولی وقتی آیه الله بروجردی اشکال می کرد با عنایتی کامل به آن گوش می داد.

دیگر از اساتید ایشان: آقا میرزا ابوالمعالی فرزند حاجی کلباسی بودند که حضرت آیه الله بروجردی در مورد ایشان فرمودند «مجلس آقا میرزا ابوالمعالی شبیه مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله بود و روحانیتی داشت که انسان سیر نمی شد.»

استاد دیگر ایشان مرحوم آقا سید محمد درچه ای بوده است.

برخورد رضاخان با آیه الله بروجردی

با آن همه سجایای اخلاقی بالا هیچ پای بند به مقام نبود. در دیداری که رضاخان با ایشان داشت رضاخان شیفته اش می شود به مباشرش می گوید:

من تا به حال گفته بودم اگر کسی حاجتی داشت از راه حاج شیخ عبدالکریم بیاید ولی امروز می‌گویم اگر کسی کاری داشت از راه آیه‌الله بروجردی بیاید.

آیه‌الله بروجردی نگاهی می‌کند و می‌فرماید: اگر من هم کار داشتم از راه آیه‌الله حائری یزدی خواهم آمد.

آنجا رضاخان می‌گوید: آن مرد عاقل، این مرد کامل است.

دوری از خودنمایی و ابا از مدح و ستایش

در رمضان سال ۱۳۱۸ هـ ش در بروجرد طبق روال معمول و همیشگی که آیه‌الله بروجردی در ماههای مبارک رمضان منبر می‌رفتند و خصوصاً شبهای احیاء یکی از شبهای احیاء بود که مسجد مملو از جمعیت و منتظر ورود آقا بودند که بعد از مدتی با ذکر صلوات آقا تشریف آوردند. شخصی بنام آقای سوفی که در مجالس مداحی می‌کردند شروع به مداحی نمود و به محض ورود آقای بروجردی اشعاری در مورد علم و علما خواندند تا اینکه آقا به منبر رسیدند و مردم همه قیام کرده بودند و آقای سوفی داشت مداحی می‌کرد تا اینکه به اشعاری در مدح خود آیه‌الله بروجردی رسید که آقا در این موقع مانند کسی که در حالت شنیدن مزیبت باشد دست روی صورت گرفتند و بعد از تمام شدن مداحی برخلاف همیشه که آقا با خطبه‌ای شروع به صحبت می‌کردند بدون مقدمه و خطبه فرمودند: مگر من به آقایان چه کرده‌ام که از من توهین می‌کنید (هممه‌ای در حضار بوجود آمد و متعجب از اینکه چه کسی به ایشان توهین کرده است! آیا در بین راه کسی آقا را اذیت کرده؟! آقا به اشاره دست مردم را ساکت کرده و اضافه فرمودند: مطالبی را که آقای (مداح) به من نسبت دادند یا من واجدم یا فاقد، اگر فاقد باشم انصاف شخصی به وصفی که فاقد است عین اهانت است و اگر احیاناً واجد باشم بنده هر کسی که باشد (بجز ذوات ائمه اطهار علیهم‌السلام) در پیشگاه خداوند متعال مقصر است، شما کجا دیده‌اید که از شخص مقصر تعریف کند. من بعد شاهد چنین مطالبی نباشم. جلسه منقلب شد و بدون هیچ گونه مطلب دیگری ناله و فغان از مجلس پیا خواست.

همدردی با فقرا در زمان قحطی

در روزگاری که شدت نگرانی و قحطی، طبقات ضعیف مردم را تحت فشار فوق العاده‌ای قرار داده بود در یکی از این روزهای سخت، که آیه الله از مسجد سلطانی و اقامه نماز جماعت مراجعه می فرمودند، با منظره‌ای مواجه می شوند که بسیار متأثر و اندوهناک می گردند. زنی در حالی که بچه شیرخواری در بغل و چند بچه قد و نیم قد را هم بدست گرفته است و یک شی سیاه رنگ و بدبوئی را که به نام نان به مردم می دادند در دست داشت جلوی آقا را گرفته و در حالی که اشک از دیدگان او و اطفالش روان بود به زبانی ساده ولی مؤثر می گوید: آقا شما جانشین امام ما هستی، این نان را، این بچه‌ها چطور بخورند؟ اگر شما بداد ما نرسی ما کجا برویم؟ من بعد از چند ساعت معطلی این نان را با قیمت گران بدست آورده‌ام، ولی بچه‌هایم نمی توانند آنرا بخورند.

آقا در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود بعد از دادن مقداری پول به آن زن، فرمودند: امیدوارم بتوانم برای عموم فقراء کاری بکنم. بعد مستقیماً به خانه آمدند و در حالی که بسیار متأثر بودند، همه بزرگان و متمکین را به خانه خود دعوت فرمودند و با بیانات دلنشین خود حس رأفت و عطوفت آنان را تحریک نموده و مردم را تشویق به کمک به بیچارگان و محرمان نمود، و فرمودند: من دوست دارم این کمکها اساسی باشد. در نتیجه سرمایه‌ای فراهم و گندم خریداری و نان ارزان قیمت در اختیار فقراء قرار می گیرد. اضافه بر آن کارگاه بافندگی دستی خوبی هم، تأسیس و بیکاران را هم در آنجا به کار می گمارند و با این تدبیر و توجه جمع زیادی که در معرض تلف بودند، نجات پیدا کرده و زندگانی آنها هم اداره می شود.

رونق بخشیدن به حوزه علمیه قم

اوضاع قم در آن هنگام سر و سامانی نداشت تا اینکه مرحوم آیه الله العظمی بروجردی برای معالجه از بروجردها راهی تهران شدند. پس از بهبود، امام خمینی رحمته الله برای رونق بخشیدن به حوزه از ایشان درخواست کردند که در قم توطن کرده و حوزه را به

نحو احسن در تحت زعامت خویش اداره کنند آن بزرگوار هم دعوت امام را اجابت فرموده وارد قم شدند و درسی شروع کردند.

ایشان ابتداء کتاب اجاره و بعد از آن کتاب صلوة را تدریس فرمودند.

بزرگان حوزه مانند حضرت امام علیه السلام و مرحوم آية الله سيد محمد داماد و آية الله آقا مرتضی حائری علیه السلام نیز در درس ایشان شرکت می کردند و احياناً صحبت می فرمودند (و از ایشان تبلیغ می کردند) پس از ورود ایشان بود که حوزه، حیات علمی دیگری گرفت و رونق فراوان یافت.

حد تقوی حضرت آية الله بروجردی و رجوع احتیاطات به ایشان

در شهر قزوین یک مرد صرافی بود که وکالت از طرف مراجع داشت از مرحوم آخوند گرفته تا آقای بروجردی که می گفت: زمان مرحوم آخوند رفتم خدمت ایشان عرض کردم احتیاطات شما را به چه کسی رجوع کنیم؟ فرمودند آقا میرزا تقی شیرازی و در زمان آقای میرزا تقی شیرازی خدمت ایشان عرض کردم: احتیاطات شما را به چه کسی رجوع کنیم؟ فرمودند سید ابوالحسن اصفهانی. و در زمان آقای سید ابوالحسن اصفهانی خدمت ایشان عرض کردم: احتیاطات شما را به چه کسی رجوع کنیم؟ فرمودند: آقا حسین که شخصی سؤال می کند کدام آقا حسین؟ می فرمایند: آنکه در بروجرد است. در زمان آقای بروجردی خدمت ایشان عرض کردم: احتیاطات شما را به چه کسی رجوع کنیم؟ جوابی ندادند.

تزکیه نفس و تبعیت کامل از مرجعیت شیعه

کسی از تبریز برای مرحوم آقای بروجردی نامه می نویسد که مفادنامه بدین مضمون است: تاکنون از آقا سید ابوالحسن اصفهانی تقلید کرده ام و چون ایشان از نظر سنی سنشان بالا رفته و در نتیجه از نظر ذهن در صحت نیستند، من نمی توانم از جهت علمی از ایشان تقلید کنم و همچنین ایشان اصحابی دارند که کارهای غیر شایسته انجام می دهند که در نتیجه از جهت عملی هم نمی توان از ایشان تقلید کنم و از شما می خواهم

رساله ای بنویسید.

آقای بروجردی می فرمایند:

من نامه ای در جواب آن نوشتم به این صورت که: این جور چیزی، از تسهیلات شیطان است و هیچ وجه شرعی برای شما بر عدم تقلید از ایشان وجود ندارد و تا مادام که قطع پیدا نکنید که شخصی از نظر ذهنی نمی تواند کار کند، این مطلب را نمی توان نسبت داد و همچنین از نظر عملی که ما کارهای مردم عادی را باید توجه کنیم تا چه رسد به اصحاب یک مرجع تقلید، و در هر صورت علم اسلام به دوش ایشان است و من رساله نمی نویسم.

بعد آن شخص سؤال و جواب را خدمت آقا سید ابوالحسن اصفهانی می فرستند که معلوم می شود مطالب نامه برای امتحان بوده است.

حضرت آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی می فرمایند: ایشان شخصیتی است که مقید به تمام مسائل است.

مراتب زهد و تقوای آیه الله بروجردی

(از زبان آیه الله سید مصطفی خوانساری)

مرحوم آیه الله جمال الدین گلپایگانی از فقهاء و عارفان بزرگ بود که وقتی از آیه الله بروجردی پرسیده بودند: اعلم نجف کیست که موقوفه ای را به وسیله او به طلاب برسانیم؟! آیه الله بروجردی در پاسخ نوشتند: آیه الله سید جمال الدین گلپایگانی.

وقتی آیه الله حاج سید جمال الدین گلپایگانی، برای مراجعه به تهران آمده بود به ملاقات ایشان رفتیم، فرمودند به حاج آقا حسین سلام مرا برسانید و بگوئید اگر بنا بود سید جمال مقلد باشد از شما تقلید می کرد و فرمود: ما تصور می کردیم که بعد از مرحوم حاج میرزا حسین نائینی اعلمی وجود ندارد، ولی هنگامی که آیه الله حاج آقا حسین بروجردی را دیدم مرحوم نائینی یادمان رفت!

از آن جهت که مرحوم آیه الله حاج سید جمال الدین گلپایگانی، اهل معنی و عرفان بود، به آسانی به کسی آیه الله نمی گفت، ولی نسبت به مرحوم آیه الله بروجردی، چنین تعبیر می کرد.

گفتار آقای بروجردی در مورد مقام مرجعیت از لسان

آیه‌الله مجتبی عراقی

آیه‌الله شیخ مرتضی حائری می فرمودند: آقای بروجردی وقتی در نماز سرش را از سجده بر می دارد زبان حالش این است که:

خدایا! معذرت می خواهم بیشتر از این از عهده‌ام ساخته نیست.

مکرر در مکرر آیه‌الله بروجردی می فرمودند:

خدا شاهد و گواه است که من برای این مقام (مرجعیت) یک قدم بر نداشتم.

یعنی: کار، کار خدا بود به من ربطی ندارد. حالا که آمده است لازم است حفظش

کنم.

عظمت مقام فقیه عادل

مؤلف بزرگوار کتاب داستانهای شگفت آیه‌الله شهید دستغیب از زبان شیخ محمد

نهایندی می نویسد:

شبی در عالم رؤیا می بیند مشهد مقدس مشرف شده و داخل حرم گردیده، سمت

بالای سر حضرت حجة ابن الحسن (ارواحنا فداه) را می بیند و بخاطرش می گذرد که

اجازه تصرف در سهم امام علیه السلام را از آقایان مراجع تقلید دارد خوب است که از خود آن

بزرگوار اذن بگیرد. پس خدمت آن حضرت رسیده، پس از بوسیدن دست مبارک، عرض

می کند: تا چه اندازه اذن می فرمائید در سهم حضرتت تصرف کنم؟

حضرت می فرمایند: ماهی فلان مبلغ.

پس از چند سال شیخ محمد نهایندی، به مشهد مقدس مشرف می شود و در همان

اوقات مرحوم آیه‌الله حاج آقا حسین بروجردی هم مشرف شده بودند، روزی شیخ

محمد حرم مشرف می شود، سمت بالای سر می آید می بیند همانجائی که حضرت

حجّت علیه السلام نشسته بودند آقای بروجردی نشسته است به خاطرش می گذرد از اکثر آقایان

مراجع اجازه تصرف در سهم امام علیه السلام را گرفته، خوب است از آقای بروجردی هم اذن

بگیرد، پس خدمت آن مرحوم رسیده و طلب اذن می کند ایشان هم می فرمایند (ماهی فلان مبلغ، همان مبلغی که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در خواب فرموده بودند). پس شیخ محمد تفضیل خواب چند سال پیش در نظرش می آید و می فهمد تمامش واقع شد، الا اینکه بجای حضرت حجت عجل الله آقای بروجردی است.

حسن ظن و توکل بر خدای متعال

مرحوم فلسفی می فرمایند:

در اوایل مرجعیت ایشان مقداری وجوه به حوزه رسید و آن بزرگوار حقوق طلاب را از آن محل می دادند، ولی به همه نرسید.

در سال دوم و سوم اقامت ایشان در قم، به فاصله کمی ۳ نامه بوسیله پست به من رسید یک نامه از امام خمینی یک نامه از مرحوم حاج آقا روح الله کمالوند و یکی هم از آقا سیدابوطالب مدرس یزدی. این سه نامه یک مطلب مشترک داشت: مضمون آنها این بود که: حوزه قم تنها حوزه ای است که از اثر ضربات رژیم پهلوی مصون مانده است، این حوزه هم به علت نرسیدن وجوه به قدر کافی، دچار مشکل است. و لازم است که شما اقدامی بکنید. حتی امام مرقوم داشتند که شما آقایان حاج علینقی کاشانی، خسرو شاهی و حاج حسین آقا شایعی و بعضی دیگر را به منزلتان دعوت کنید و به آنها بگوئید که حوزه در معرض خطر است، مبلغی به عنوان وام بدهند تا آقای بروجردی از این وضع در آید تا کم کم وجوه برسد، چون موضوع مربوط به آیه الله بروجردی بود فکر کردم بهتر است خود ایشان را ببینم و بپرسم که اجازه می دهند چنین اقدامی بکنم؟ به قم رفتم و در اتاقی که فقط ما دو نفر بودیم گفتم: آقایان چنین نامه هایی نوشته اند آیا اجازه می دهید من این کار را انجام بدهم؟ ایشان صریحاً گفتند: نه.

سپس با همان متانت فرمودند: خداوند هرگز مرا از عنایت خود محروم نفرموده است من به خدا حسن ظن بسیار دارم. این مطلب مالی را با آقایان تجار در میان گذاردن و از آنها کمک خواستن، با حسن ظنی که من دارم ناسازگار است، اگر پولی به نام وجوه رسید به طلاب می دهم و اگر نرسید از کسی تقاضا نمی کنم.

من گفتم: اگر آنها این وجه را بطور رایگان ندهند، آیا شما اجازه می‌دهید به عنوان قرض الحسنه از آنها بگیرم؟ زیرا آنچه آقای خمینی نوشته‌اند این است که این تجار ممکن است پول بدهند که شما شهریه طلاب را بدهید تا وجوه برسد.

فرمودند: خیر قرض الحسنه هم نمی‌گیرم، هر طور که خدا بخواهد همان می‌شود، من به خدا حسن ظن دارم. من هم خدا حافظی کردم و از منزل ایشان بیرون آمدم. عصر آن روز و شب را در قم بودم. فردا خدمت ایشان رفتم که خدا حافظی کنم و بگویم من به تهران می‌روم. اگر امری دارید بفرمائید. در بیرونی منزل آقا، حاج احمد خادمی و دیگران گفتند: دیروز عصر وجه قابل ملاحظه‌ای از کویت رسید و پرداخت حقوق طلاب شروع شده است، کمی از حقوق مورد احتیاج نیز زیاده‌تر است، وقتی خدمت ایشان رسیدم گفتم آقا، شنیدم همانطور که به خدا امیدوار بودید و به عنایت خدای متعال مطمئن الحمدلله خداوند یاری فرمود. ایشان نیز فرمودند: بله خدا یاری نمود و باز یاری می‌فرماید.

آری، مرحوم آیه‌الله بروجردی چنین مردی بود، متوجه به حق و بر حسب روایات و به تعبیر خودشان حسن ظن به ذات اقدس الهی داشت. ایشان در عین حال با آن شأن معنوی و خلوص قلبی که داشت از لحاظ خضوع و خوف و اجلال نسبت به ذات اقدس باری تعالی واقعاً مرد فوق‌العاده‌ای بود. چند بار اتفاق افتاد که آن مرحوم درباره کلمه (یوم الحسره) حرف زدند. از جمله روزی من و ایشان در اتاق نشیمن تنها بودیم، به یک مناسبت فرمودند: یکی از اسماء روز قیامت یوم الحسره (روز افسوس خوردن) است که افراد به گذشته دنیای خود و غفلهایی که داشته‌اند افسوس می‌خورند. در این موقع دیدم چنان پرده‌ای از اشک روی چشم ایشان آمد، که گویی الان قیامت است و آن یوم الحسره برای ایشان مجسم می‌باشد، آن چنان سخن می‌گفت که باور داشت و مطابق با آن هم عمل می‌نمود.

مقامات معنوی بلند حضرت آیه‌الله بروجردی

حضرت آیه‌الله بهجت نقل فرمودند: که وقتی آقا شیخ محمود حلی به نجف آمدند و ما برای دیدن ایشان خدمتشان رسیدیم، ایشان هم برای بازدید به خانه ما آمدند و وقتی

برداشت دوم: انسان در هر موقعیت و شرایطی که هست نباید از هموعان خود غافل باشد، و باید تا جایی که امکان دارد در رفع حوائج مسلمانان و هموعانش تلاش و مجاهدت نماید و فقط به فکر دنیای زودگذر و فانی نباشد. دنیائی که جناب لقمان چنین زیبا آنرا برای فرزندش بیان می کند که: ای فرزند بدان از آن زمان که بدنیا آمده پشت به دنیا کرده و رو به آخرت در حرکتی و بدان در هر نفس یک گام به آخرت نزدیک و یک قدم از دنیا فاصله می گیری و عاقل آن کسی است که از آنجا که از آن فاصله می گیرد و دور می شود دل کنده و به جایگاهی که هر لحظه به آن نزدیک می شود زاد و توشه ای فراهم نماید. آدمی باید بداند که دنیا به منزله جلسه امتحانی می باشد که همه اهل آن باید لاجرم وارد این سالن امتحان شده و ورقه امتحانی خود را جواب دهند حال انسان غافل آن کسی است که بلافاصله پس از ورود به این سالن امتحان بجای اینکه تمام فکر خود را در جهت جواب دادن به سؤالها نماید حواسش به دکور سالن و یا میز و صندلی افراد و یا کت و شلوار دیگران پرت شود در دنیا نیز انسانها برای امتحان با شرایط متفاوت وجود دارند یکی خانه ای آن چنانی دارد و یکی ماشین آخرین مدل، یکی مقامات دنیائی و موقعیت اجتماعی بالائی دارد. انسان باید حواسش جمع امتحان خود باشد و فرصتی از حیات خویش را صرف تفکر در این امور واهی و تمام شدنی نکند و الا جزو خاسران خواهد بود.

برداشت سوم: یکی از مهم ترین مسائلی که باعث رشد و تکامل انسان می گردد پاکسازی باطن از نواهی الهی و صفات رذیله است و بهترین گام و مؤثرترین قدمها در جهت تزکیه نفس حصول تقوی می باشد. تقوی نوری است که انسان به واسطه آن نور راه خدای رحمان را از راههای شیطان تمیز داده و هرگز پای در سیره انحرافی نگذاشته و تمام همت و نیروی خود را در راه راست و صراط مستقیم صرف نموده و سریعتر به مقصد می رسد و طبق فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام: **انَّ التَّقْوَى اَفْضَلُ كَنْزٍ بَرَّاسْتِی** که تقوی برترین گنج است. انسانها چقدر برای رسیدن به گنج زحمت و مرارت می کشند و حال به قول امام راستگویان امیرالمؤمنین تقوی برترین گنجهاست. پس انسان هر چقدر برای رسیدن به آن تلاش و همت نماید باز هم کم است. زیرا صاحب برترین گنجهای عالم

شده است چرا که خدای متعال او را دوست می‌دارد **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ** و کسی را که خدای عزیز دوست داشته باشد هرگز ذلیل نشده و همواره در حصن حصین خدای متعال محفوظ می‌باشد.

برداشت چهارم: محبت به خدای متعال و ابراز محبت به اوصیاء الهی (خاندان عصمت و طهارت) که در اصل دوستی با ایشان دوستی با خدا و دشمنی با ایشان دشمنی با خدا می‌باشد که در زیارت جامعه کبیره به آن اشاره می‌فرمایند که: **مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ فَمَنْ ابْغَضَكُمْ فَقَدْ ابْغَضَ اللَّهَ** محبت به خاطر جاذبه‌ای که دارد مُحَبِّ را بسوی محبوب جذب می‌کند و افکار و عقاید او را در محب جا می‌دهد بنابراین هر چه محبت شدیدتر باشد سنخیت روحی بین محب و محبوب بیشتر می‌گردد. لذا در خاطره جناب شیخ علی اکبر نهاوندی مشاهده می‌کنیم که کلام و مکان و نوع جوابی که جناب آقای بروجردی می‌دهند چطور نزدیک به مولایشان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد. آدمی باید بداند آنچه در تقرب به اهل الله و خدای متعال مهم است زیارت بدنی اهل بیت عصمت و طهارت نیست بلکه آنچه اهمیت زیادی برای صاحب‌دلان دارد متخلق شدن به اخلاق الهی این ذوات مقدس و متصف شدن به صفات نیکو و خدائی است و آن گرانیان بدانها آراسته شده‌اند. اگر انسان چنین شد همواره در مقام حضور می‌باشد و از حقایق و معارف الهی بهره‌مند می‌گردد. **وَالْأَئِمَّةُ** اگر ملاک حضور بدنی باشد مادر صدر اسلام مشاهده می‌کنیم و خیلی از مسلمان‌نماها بودند که در کنار بدن مقدس حضرت رسول بوده و با ایشان به صورت ظاهر حشر و نشر داشته‌اند لیکن از آنجا که سنخیتی روحی و اخلاقی با آن حضرت نداشتند هیچگونه استفاده‌ای از آن وجود نازنین نبرده بلکه مورد تنفر و انزجار خدا و پیامبر خدا و ائمه اطهار بوده‌اند.

لذا از خدای متعال می‌خواهیم بنا به فرمایش مولایمان **اباعبداللّه الحسین** که فرمودند: **اللَّهُمَّ ثَبِّتْ عَلَيَّ مَحَبَّةَ أَوْلِيَائِكَ** خدای متعال ما را در محبت اولیاء خودش ثابت قدم نگه دارد.

چرا که به فرموده امام رضا **عَلَيْهِ السَّلَامُ**: **حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُكْفِرُ الذُّنُوبَ وَ يُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ**. محبت اهل بیت عصمت و طهارت کفاره گناهان و مضاعف‌کننده حسنات است. و

دوستی و محبت واقعی را مولی الموحدين امیر المؤمنین چه زیبا ترسیم نموده اند که:

مَنْ أَحَبَّنَا فَلْيَعْمَلْ بِعِلْمِنَا وَ لِيَتَجَلَّبَبَ الْوَرَع.

کسی که ما را دوست دارد، باید به رفتار ما عمل کند و لباس پرهیزگاری را بپوشد. و

جناب حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

لَوْ كَانَ حُبُّكَ ضَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ

اگر محبت تو صادقانه باشد، محبوبت را اطاعت می کنی زیرا محب مطیع کسی

است که او را دوست دارد.

برنامه روزانه حضرت آیه الله بروجردی رحمته الله

آیه الله فقید همیشه دو ساعت قبل از اذان صبح از بستر بر می خاستند و وضو گرفته نماز می خواندند سپس در دل شب مدتی مطالعه می فرمودند. اول وقت نماز صبح را خوانده و بعد از تعقیبات و قرائت قرآن مجدداً مشغول مطالعه کتب مختلف می شوند. آنگاه صبح هنگام صبحانه مختصری که از نان و پنیر تجاوز نمی کرد صرف نموده و بعد از آن به کتابخانه تشریف می بردند و تا هنگام درس که اغلب از ساعت ده صبح شروع می شد به مطالعه و تتبع در پیرامون درس آن روز می پرداختند و در این وقت هیچ کس را نمی پذیرفتند.

رأس ساعت ده درشکه و اخیراً تاکسی به در خانه می آمد و ایشان سوار شده مسافت بین خانه و حرم حضرت معصومه علیها السلام را طی کرده و به مجلس درسی که اغلب در حرم و صحن حضرت معصومه علیها السلام و اخیراً در مسجد اعظم برگزار می شد، حضور می یافتند و در مجلسی که بالغ بر ۱۰۰۰ نفر از دانشمندان بزرگ و فضیلابی مستعد نشسته و آماده استفاده از محضر پر فیض علامه بزرگ بودند، یک ساعت به تدریس طالبان علم مشغول می شدند و با دقت به اشکالات دانشمندان گوش می دادند و جواب اشکال آنها را می دادند.

بعد از درس که به خانه بر می گشتند داخل اتاقی در اندرون و گاهی در بیرونی اشخاصی را می پذیرفتند و طبقات مختلف می توانستند به حضورشان رسیده حوائج

خود را عرض نمایند و یا آنان که به زیارت آمده و فقط می خواستند مرجع خود را ببینند به دستبوسی ایشان نائل می شوند در این جلسات موضوعات گوناگون مطرح می شد و ایشان شخصاً به همه آنها رسیدگی نموده و دستورات لازم را صادر می نمود.

مقارن ظهر اشخاص رخصت طلبیده متفرق می شدند و اگر در بیرونی بودند بر می خواستند و می رفتند و مجلس عمومی نیز به پایان می رسید. در آن موقع به اندرون می رفتند و خود را مهیای وضو برای نماز می کردند و وضوی ایشان مدتی طول می کشید. قبل و بعد از وضو در اثنای آن آیات قرآن تلاوت می نمودند، سپس نماز ظهر و عصر گذارده و پس از تعقیبات نماز نهار میل می کردند. نهار ایشان هم مانند صبحانه بسیار ساده و مختصر بود. بعد از نهار به نامه های رسیده که بطور متوسط بین ۷۰ تا ۱۰۰ نامه بود شخصاً رسیدگی می فرمود یک روز را به جواب نامه ها و یک روز را به پاسخ استفتائات اختصاص داده بودند. در جواب دادن به نامه ها بسیار دقت می فرمودند بعد از رسیدگی به نامه ها و جواب آنها احیاناً اشخاصی را می پذیرفتند و چون وقت غروب می رسید وضوء گرفته و نماز مغرب و عشا را در صحن بزرگ حضرت معصومه علیها السلام به جماعت می گذرانند.

ادب فوق العاده حضرت آیه الله بروجردی

نقل است از حضرت امام علیه السلام که فرموده بود:

آقای بروجردی به منزل ما تشریف آورده بودند، خدمت ایشان پرتقال آوردیم ایشان پرتقال را خوردند و هسته های آن را در دست خود نگهداشتند و کنار بشقاب گذاشتن که مبادا کسی ببیند و بدش بیاید.

نشستن آیه الله بروجردی بر روی منبر

جناب حجة الاسلام و المسلمین میرزا حسن نوری فرمودند: در این چند سالی که اینجانب در خدمت ایشان بودم، هرگز وی را بدون عمامه و قبا ندیدم، همیشه به صورت دو زانو می نشست، هیچ گاه آن مرحوم را در حال نشستن غیر از این حالت ندیده ام.

ایشان از درد پا بسیار ناراحت بود آقایان پیشنهاد کردند هنگام درس که روی منبر قرار دارند دو زانو نشینند و پاها را روی پله پایین منبر قرار بدهند ایشان با تعجب فرمودند چطور ممکن است این کار را انجام بدهم آقایان نشسته اند؟ آقایان تشریف دارند.

تابستان و گذاشتن کرسی

آیه الله العظمی گلپایگانی فرمودند: خدا رحمت کند مرحوم آقای بروجردی را ایشان خیلی مقید به مبادی آداب بودند. به طوری که در فصل تابستان هم برای احترام جالسین کرسی می گذاشتند. زیرا پایشان درد می کرد و نمی خواست جلوی دیگران پای خود را دراز کش کنند زیر کرسی پایشان را دراز می کردند.

رد کردن وجوهات و توجه به آداب و احترام به دیگران

حضرت آیه الله العظمی سید موسی شبیری زنجانی فرمودند: کسی نقل می کرد که یکی از تجار خیلی مهم که قسمت مهمی از پولی که صرف حوزه می شد و وجوهات را خودش می داد. یک بار وقتی پول می فرستد بدون اینکه مبلغ را داخل پاکت بگذارد با حالتی که تقریباً بی احترامی محسوب می شود پول را برای آقای بروجردی می فرستد و به محض توجه، آقا رد می کنند.

چند تن از علما اعلام که آنجا بودند اصرار می کنند که پول را رد نکنند و اشکال ندارد چرا که اگر قرار باشد هر پولی را این چنین رد کنند پس با چه پولی حوزه را باید چرخاند و در ضمن بقیه آقایان مراجع قبلاً به این شکل نبوده اند و در این مورد چشم پوشی می کرده اند و پول را رد نمی کردند. ولی در عین حال ایشان می فرمایند پول را پس دهید. که نقل شده وقتی آقا پول را پس می فرستد آن تاجر مطلب را می فهمد ملتماً به اصرار می آید و پول را تقدیم می کند.

برخورد حضرت آقای بروجردی در مورد دستبوسی

آیه الله فاضل لنکرانی «دام تائیداته» فرمودند: در جهت رعایت ادب فوق العاده بود.

و در این باره دو مورد را ذکر می‌کنیم:

معمول این بود که وقتی خدمت ایشان می‌رسیدیم، دست ایشان را می‌بوسیدیم، ولی گاهی اوقات مانع می‌شدند که دستشان را ببوسیم. هر چند اصرار می‌کردیم فایده‌ای نداشت گاهی اوقات نه تنها مانع می‌شدند بلکه دستشان را جلو هم می‌آوردند.

این مسئله برایم تا مدتی سؤال برانگیز بود که سرّ این کار چیست؟ تا اینکه به خاطر تکرار سرّ قضیه را فهمیدم. معلوم شد آنگاه که خودمان با اختیار خدمت ایشان می‌رسیم مانع از دست بوسیدن ما نمی‌شدند ولی زمانی که ایشان ما را به خاطر کاری که دارند احضار می‌کردند به هیچ وجه اجازه نمی‌دهند که دستشان را ببوسیم، زیرا این را برخلاف ادب می‌دانستند که فردی را احضار کنند و بعد به او اجازه بدهند دستش را ببوسد، این دقت ایشان در رعایت ادب برای من بسیار اعجاب‌آور بود.

مورد دیگر را یکی از نزدیکان ایشان که با ما هم نسبتی داشت، برایم نقل نمود. ایشان فرمود: روزی به همراه آیه‌الله بروجردی و فرزندشان به منزل آقا می‌رفتیم، دم در که رسیدیم آقازاده ایشان از من زودتر داخل منزل شد. آقا برگشت و با عصبانیت فریاد کشید: آیا نمی‌فهمی ایشان مهمان من هستند؟ چرا جلوتر از ایشان وارد منزل شدی؟!

مبارزه و معاقبه بانفس

برای خشم خود، نذر کرده بودند که اگر بعد از این ناراحت شود، یک سال روزه بگیرد. اتفاقاً یک مورد هم عصبانی شده بودند لذا تمام سال را غیر از روزهایی که حرام بود روزه گرفتند.

احترام فوق‌العاده ایشان به اهل بیت و قرآن کریم

مرحوم آیه‌الله بروجردی به خاندان اهل بیت خیلی احترام می‌گذاشتند. یک وقت عده‌ای از مردم برای دیدار ایشان آمده بودند فردی در میان آنان گفت برای سلامتی امام زمان علیه السلام و آیه‌الله بروجردی صلوات، ایشان با عصبانیت فرمودند این شخص را از اینجا بیرون کنید چرا اسم مرا در کنار اسم امام زمان آورده است.

و اینکه زمانی: شاه عربستان به ایران آمد و برای آیه الله بروجردی هدایای فرستادند (البته ایشان جز قرآن و مقداری از پرده کعبه، مابقی را رد کردند).
در ضمن درخواست ملاقات با ایشان را داشت، ولی آیه الله بروجردی پاسخ رد دادند، درباره علت این امر فرمودند:
این شخص اگر به قم بیاید و به زیارت حضرت معصومه علیها السلام نرود توهین به آن حضرت خواهد بود و من چنین امری را به هیچ وجه تحمل نمی کنم.

احترام به قرآن و کتب روایی

ایشان احترام فوق العاده ای برای کتب، مخصوصاً کتب اخبار داشتند من باب مثال: مکرر اتفاق می افتاد که در جلسات استفتاء بعضی از اشخاص از خارج (علماء و وعاظ و اساتید شهرستانها) می آمدند و روبروی ایشان در جایی که کتابها بود می نشستند، ایشان اول یک قدری اظهار ناراحتی می کردند که معلوم بود ناراحت است، بعد قدری شروع می کردند به اشاره کردن بلکه آن طرف، خودش بفهمد. مرحله سوم می فرمودند: آقا پشت سر شما بسم الله الرحمن الرحیم است، کتابهای اخبار است، کتب فقه است.
آن هم ناچار می شد برخاسته و یا پائین برود و یا بالا.

چند برداشت:

برداشت اول: رعایت ادب یکی از لوازم اصلی کسب توفیق از محضر بزرگان و محضر خدای کریم است در حالات بزرگان این مهم به وضوح دیده می شود در احوال جناب مقدس اردبیلی آورده اند که آقا چهل سال حتی هنگام خواب هم پایشان را دراز نمی کردند. از ایشان سؤال شد چرا پایتان را در هنگام خوابیدن دراز نمی کنید. ایشان فرمودند: آیانه این است که عالم محضر خداست و مولای ما خدای متعال همواره شاهد و ناظر بر ماست پس شایسته نیست که در حضور خدا پایم را دراز نمایم و همین رعایت ادب او را به مقامی می رساند که به مقدس اردبیلی مشهور گردد. مردی که از سر تا به پا غرق در ادب و احترام به خدا و اهل بیت عصمت و طهارت بود برای همین است که فرموده اند:

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از لطف حق

لطف و عنایت خدای متعال شامل کسانی می شود که حضور مولای خود را احساس نموده و این آیه شریفه را نصب العین خویش سازند: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾، همواره کارهای ما را خدا و پیامبر ﷺ و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کنترل نموده و مراقب ما هستند. آیا انسان با حیا و حاضر، جرأت جسارت و یا نعوذ بالله انجام معصیت را به خود می دهد و در حضور پاکان عالم می تواند و جودش را به ناپاکی آلوده نماید.

برداشت دوم: آدمی باید مجاهد فی سبیل الله باشد. و همواره در جهاد اکبر و مبارزه با نفس تلاش و مجاهدت نماید تا آزاد شود و از قید و بندگی ما سوی الله خارج شد و بنده واقعی خدای متعال گردد، آنجاست که او لذت واقعی آزادی را حس می کند و می فهمد آزاد بودن یعنی چه؟

بسته در زنجیر کی شادی کند کی اسیر نفس آزادی کند

انسان هنگامی که به مرحله عبودیت خدای متعال رسید خود به نوعی ربانیت دست می یابد یعنی به مرحله ای می رسد که عبد به صفات معبود خویش دست می یابد و متخلق به اخلاق الهی می گردد. در این مرحله این حدیث قدسی در وی متجلی می شود که العبودية كنهه ربوبيت جوهر عبودیت ربانی شدن است یعنی مظهر خدای متعال شدن است. بنابراین شایسته است و انسان با نفس خویش مجاهدت نموده و هرگز خواست او را به خواست محبوب و معبود خویش برنگزیند:

سخت گیری بر دم دوستان بود چون دم صبح بر بوستان

به خصم درونی که آن نفس تو است ز تو بردباری نباشد درست

در آزار وی تیغ خود تیز باش به خونریزش دم به دم تیز باش

برداشت سوم: انسان باید در زندگی خدا را محور قرار دهد و همه چیز را به خاطر خدای متعال دوست داشته باشد و هر چیز و هر که را محبوب و مورد علاقه خداست او نیز آنرا دوست داشته و به آن محبت داشته باشد و چه زیبا امام سجاد علیه السلام در مناجات المحبین آورده است که اللهم ارزقني حُبَّكَ و يُحِبُّ مَنْ يَحُبُّكَ و حُبِّ كل عملٍ يوصلني

الی قربک.

تمرکز محبت بر روی محبوب واقعی خدای متعال قید و بندهای حیات مادی و فناپذیر دنیا را در مقابل چشمان ما می زداید و روی دلمان را متوجه حیات واقعی می کند که خدای متعال فرموده است «الْآخِرَةُ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»، آخرت جای زندگی و زنده بودن واقعی است. از خداوند متعال اصل و حقیقت محبت را خواستاریم که امام صادق علیه السلام می فرمایند: **أَنَّ أَصْلَ الْحُبِّ التَّبَرُّي عَنِ سَوَى الْمَحْبُوبِ**. اصل محبت دوری جستن از غیر محبوب است.

برخورد آیه الله بروجردی در مسائل سیاسی

مرحوم آیه الله بروجردی هنگامی که از دولت وقت گله داشت دولت کسی را برای رضایت خاطر ایشان به قم می فرستاد بسیار صریح و با صدای بلند می فرمود: نمی پذیرم. به طوری که فرستاده دولت هم می شنید و می رفت و به رئیس دولت وقت گزارش می داد، دولتی ها هم از طریق چند واسطه از ایشان علت را جویا می شدند و ایشان می فرمودند: به خاطر اینکه دولت در فلان موضوع روشهای نادرستی در پیش گرفته است. همین برخورد موجب می شد که دولت در کار خود تجدیدنظر کند و موجبات رضایت خاطر ایشان را فراهم آورد. غرض اینکه آن مرحوم در کمال صراحت حرف می زد. و کاملاً حق اسلام را رعایت می کرد، از حریم دین دفاع می نمود و هر جا فرصتی پیش می آمد پیشروی می کرد.

برخورد حضرت آیه الله بروجردی در روز عید غدیر

با تیمسار بختیار

بیرونی آیه الله بروجردی پر از جمعیت بود، ایشان هم در ایوان نشسته و تکیه به یک ستون داده بودند و شاه او را فرستاده بود تا در جریان مبارزه با بهائی گری بگوید. که نمی شود جلوی بهائی ها را گرفت و آنها را غیرقانونی کرد چون حامیان آنها از آمریکا و اروپا بر ما فشار می آورند که به آنها کار نداشته باشید. آیه الله بروجردی هم از نفاق و

دوروثی دولت و سرسپردگی آنها به استعمار حامی بهائیت بسیار ناراحت و دلگیر بودند. در کنار معظم له پله کوچکی بود. بختیار کلاش را برداشت و نشست دست ایشان را بوسید. آقا او را دید ناراحت شد و رویش را برگرداند، تیمسار بختیار کمی عقب رفت و روی پله نشست، آیه‌الله بروجردی برگشت ببیند او کجا رفت همین که دید در پشت سر ایشان روی پله نشسته است، با عصبانیت فرمود: بنشین زمین!

بختیار هم فوراً نشست زمین. این واقعه صرفنظر از اهمیتی که برای نشان دادن بیزاری آیه‌الله بروجردی از دستگاه وقت داشت به دلیل موقعیت و قدرت خاصی که شخص بختیار به عنوان فرماندار انتظامی تهران داشت نیز واجد اهمیت زیادی بود. تیمسار بختیار فرماندار نظامی وقت تهران و معاون نخست‌وزیر در لباس نظامی و مدالهای آویخته و اسم و رسمی که داشت با این برخورد تند مرجع عصر، فکرش را بکنید که چه وضعی پیدا کرده بود!

مانع از احیاء آتش پرستی در ایران

جناب آقای خوانساری، معروف به حاج شریفی از قول حاج احمد خادمی نقل نمودند: زمانی که مراسمی بر پا شده بود که از آتش تجلیل کنند و به اصطلاح جشنی گرفته بودند تا آتش پرستی را احیاء کنند وقتی آقای بروجردی فهمیدند بسیار ناراحت شدند و امر کردند تا با صدرا لاشرف تماس بگیرم و شاه را دیده و مطلب آقا را به او برسانم.

چون صدرا لاشرف همیشه بین الطلوعین بیدار بود خود را با ماشین بین الطلوعین به تهران رسانده و پیش صدرا لاشرف رفتم و گفتم می‌خواهم شاه را ببینم. صدرا لاشرف گفت: فردا (چون می‌دانست برای چه کاری آمده‌ام) گفتم خیر، همین امروز باید شاه را دیده و مطلب مهمی از طرف حضرت آیه‌الله بروجردی به ایشان برسانم.

در هر صورت بعد از تماسهایی قرار شد شاه را ببینم و در حدود ساعت نه صبح بود که شاه را ملاقات کردیم و شاه تازه از خواب بیدار شده بود و با لباسهای خواب آمد. تا ما را دید احوال آقای بروجردی را پرسید. گفتم: ناراحت است. شاه گفت: پیرمرد است و

طبیعی است. گفتم درست می‌فرمائی اما غیر از پیری ناراحتی دیگری دارد گفت: حتماً بر اثر مشغلات زیاد است و ما هم وقتی کارهای زیادی داریم خسته می‌شویم. گفتم: قضیه آتش آقا را ناراحت کرده است. گفت: آتش که چیزی نیست ما هم می‌خواهیم شرکت کنیم. گفتم: بله حضرت آیه‌الله هم می‌دانند که آتش چیزی نیست اما می‌فرمایند: اینها در خارج از کشور تبلیغ می‌کنند که آتشی را که پیامبر اسلام ۱۴۰۰ سال پیش خاموش کرده است شاه دوباره روشن کرد. شاه قدری فکر کرد و گفت: بگوئید من نمی‌روم و بعد از چند لحظه دستور داد که: بگوئید مراسم را ملغی کنند.

برخورد با شاه از موضع قدرت

زمانی که شاه از سفر خوزستان بر می‌گشت به راه آهن قم که رسیده بود برای ملاقات با آیه‌الله بروجردی توقف کرده بود. به آیه‌الله بروجردی خبر رسید که شاه، خواهان ملاقات با شماست، ایشان در کمال بی‌اعتنائی فرمودند: حتماً می‌خواهد همانطور که چند تا عکس با زنش در این مسافرت گرفته است بیاید با من هم عکس بگیرد.

این نوع برخورد را آیه‌الله بروجردی حتی با رضاخان هم داشت:

حضرت آیه‌الله شیخ علی صافی گلپایگانی فرمودند: من در یک ملاقات که ایشان با شاه داشت، وقتی دیدم خیلی عادی مثل برخورد با سایر مردم با او رفتار کرد، بعد به ایشان عرض کردم این برخورد شما ارادت ما را به شما بیشتر می‌کند. فرمودند: من با پدرش که قدرتمند از این بود و من هم آن وقتها این قدرت را نداشتم همین طور برخورد کردم این که جای خود دارد.

در توضیح فرمود: من از سفر حج که بر می‌گشتم برای زیارت به عتبات رفتم، آیات نجف جمع شدند و به من فرمودند: اوضاع در ایران چگونه است؟ آیا می‌شود علیه رضاخان کاری کرد؟ در هر صورت آن جلسه لو رفته بود وقتی به مرز ایران وارد شدم دستگیرم کردند و به تهران آوردند و در پادگان بازداشت‌م کردند.

رضاخان آمد با من ملاقات کند برای هر دوی ما نیمکت گذاشتند. نشستیم من برای

اینکه بفهمانم تحت تأثیر قدرت و مقام او قرار نگرفته‌ام دستم را گذاشتم روی لبه نیمکت و به آن تکیه دادم. او حرفهایش را زد و حرفهایی رد و بدل شد. یک وقتی هم به اقبال نخست‌وزیر وقت فرموده بودند:

پدرش بی‌سواد بود، ولی یک مقدار شعور داشت، اما این (محمدرضا پهلوی) شعور هم ندارد و چیزی ملتفت نمی‌شود.

برخورد تند آقای بروجردی علیه السلام با لوايح ششگانه

آیه‌الله بروجردی از نظر شجاعت حسینی بود، خیلی ترس بود، در جریان لوايح ششگانه که آیه‌الله بروجردی مخالفت کرده بود شاه قائم مقام رشتی و صدرالاشرف را می‌فرستند قم خدمت ایشان که بگویند: دخالت در این امور شأن شما نیست. آیه‌الله بروجردی در پاسخ می‌فرمایند: به شاه بگویید کاری نکنید که عصایم را بردارم و عمامه‌ام را بر سر بگذارم و تاج و تختش را ویران بکنم.

صدرالاشرف گفته بود: این را که نمی‌شود به شاه گفت و بین دو شخصیت بزرگ به هم می‌خورد. از این رو به شاه می‌گویند: حضرت آیه‌الله بروجردی گفتند: اعلی حضرت شاه مملکت است. شاه با عصبانیت گفته بود پس سید باید سر جایش بنشیند و در این امور دخالت نکند. قائم مقام گفته بود آقا ایشان این جور نگفته است ما نخواستیم بین شما و ایشان را بهم بزنیم بلکه حرف ایشان این بود که: شاه کاری نکند که عصایم را بردارم و عمامه‌ام را بر سر بگذارم و تاج و تختش را ویران کنم!!
شاه ترسیده بود و گفته بود: من مقلد ایشان هستم.

برداشتی چند:

برداشت اول: انسان با طی مراحل سیر و سلوک الی الله و رسیدن به مقام بندگی خدا هر چیز غیر او را کوچک و بی‌مقدار می‌داند و حکومت و ولایت واقعی را از آن خدا می‌داند و چون در حریم امن الهی واقع شده است از هیچ کس ترس و بیم ندارد و همیشه احیاگر امر خداوند متعال بوده و نهی از منکر را از وظایف اصلی خود می‌شمرد. انسان کوچک و بی‌مقدار در سایه اطاعت از خدای متعال به مقام مقرب، به بزرگ بزرگان خدای

در مراسم تشییع مرحوم آیه‌الله بروجردی رحمته‌الله جمعیت به قدری وسعت و تراکم داشت که اصلاً کسی به کسی نبود. ماشین‌های کسانی که از تهران به قم آمده بودند تقریباً در طول جاده تهران - قم متصل به هم بودند. شهرستان قم تا آن روز چنان جمعیتی به خود ندیده بود. مشایعین از همه طبقات بودند و از کثرت جمعیت و حالت سوگواری که همگان داشتند کسی به کسی نبود. رحلت آن مرحوم که پیشوای دینی حدود یک صد میلیون شیعه جهان بود ضایعه‌ای دردناک بود که پس از رحلت آیه‌الله اصفهانی نظیر نداشت. خداوند آن رهبران بزرگ دینی را غریق رحمت بی‌پایان خود فرماید.

دلیل کثرت جمعیت در تشییع جنازه حضرت آیه‌الله بروجردی

در کتاب تندیس اخلاص از قول شیخ رجبعلی خیاط فرموده است: در تشییع جنازه آیه‌الله بروجردی جمعیت بسیاری آمدند و تشییع باشکوهی شد. در عالم معنی از ایشان پرسیدم که چطور این اندازه از شما تجلیل کردند؟ فرمود: تمام طلبه‌ها را برای خدا درس می‌دادم.

رحلت آن مرحوم در صبح روز پنج‌شنبه ۱۳ / شوال / ۱۳۸۰ مصادف با ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ ش هنگامی که مردم از منزل بیرون آمدند با منظره دلخراشی روبرو شدند.

پرچم‌های رنگین همه برچیده شده و پرچم‌های سیاه در هر طرف به چشم می‌خورد. صدای تلاوت قرآن از بلندگوهای شهر به گوش می‌رسد آیاتی که تلاوت می‌شد بیشتر آیات مربوط به مرگ مصیبت و روز رستاخیز است. مردم دسته‌دسته دور هم جمع شده با بهت و حیرت از یکدیگر سؤال می‌کنند. اما به زودی معلوم شد که شیعیان جهان بزرگترین رهبر روحانی خود را در حدود ساعت هفت و پنج دقیقه از دست داده‌اند. این خبر جانکاه به فاصله یک ساعت در تمام دنیا به وسیله رادیو منعکس گردید.

برداشت:

آنچه انسان را بزرگ نموده و به کمال می‌رساند توجه او به خدای متعال و عمل

خالصانه او برای رسیدن و تقرب به خدای متعال است و باید در این راه همچون بزرگان و انسانهای شریف در حضور اولیاء خدا زانوی ادب بزند تا قرب حضرت حق نصیبش شود.

هر که خواهد همنشینی خدا گو نشیند در حضور اولیاء

چون شوی دور از حضور اولیاء در حقیقت گشته‌ای دور از خدا

انسان با تابش نور خدای متعال در روح و جان خویش معنی حیات واقعی را درک می‌نماید و مانند مشعلی فروزان هادی مردم بسوی حقیقت می‌گردد.

ز خورشید لطفت شعای بسم که جز در شعاعت نبیند کسم

گرم بر سرافتد ز تو سایه‌ای سپهرم بود کمترین سایه‌ای

مختصری از حالات و شرح زندگی حضرت آية الله العظمی

سید محمود حسینی شاهرودی اعلی الله مقامه شریف

تو روز در غم دنیا و شب غنوده بخواب ز کار آخرت کی خبر تواند بود

تولد و دوران تحصیل

مرحوم آية الله شاهرودی تولدشان در سال ۱۲۹۲ در روستای قلعه آقا عبداللّه در پشت بسطام از توابع شهرستان شاهرود که تقریباً حد وسط بین مشهد و قم می باشد واقع شد. پدر ایشان مرحوم سید علی معروف به آقا گل بود.

مرحوم آية الله شاهرودی ابتدا خط و فارسی و مقدمات عرب و قرآن را در زادگاه خود یعنی همان قلعه آقا عبداللّه فرا گرفت، سپس برای فراگیری علوم دینی به بسطام آمد و از محضر فاضل بسطامی کسب فیض نمود. بعد به شاهرود آمده و در نزد مرحوم مدرس و غیره در مدرسه بیدآباد مشغول فراگیری علوم گردید. سپس عازم حوزه علمیه مشهد مقدّس شد و در آنجا نزد اساتید حوزه، سطوح و خارج فقه را فرا گرفت و به حد اجتهاد رسید. در این زمان آخوند ملامحمد کاظم خراسانی هروی صاحب کتاب گرانسنگ «کفایة الاصول» دستور دادند که آقا سید محمود شاهرودی باید به نجف عزیمت نماید در نجف مرحوم آية الله العظمی حاج میرزا حسن بجنوردی گفته بودند آقای سید محمود شاهرودی مجتهد مسلم است. و از نجف اشرف ایشان را طلبیدند. آقای سید محمود شاهرودی در سن سی و پنج سالگی به درجه اجتهاد نائل شد و در سن چهل سالگی به نجف اشرف مشرف شدند و در نجف از محضر مرحوم آخوند خراسانی

و مرحوم آیه الله نائینی و آقا ضیاء الدین عراقی، مرحوم آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی بهره های فراوان می برد.

مقام علمی مرحوم آیه الله شاهرودی

مرحوم آیه الله شاهرودی از نظر مقام و مرتبه علمی، فقیه و دانشمندی کم نظیر بود. مرحوم میرزای نائینی و آقا ضیاء عراقی و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آخوند خراسانی به ایشان لقب ذو شهادتین داده بودند و اگر می خواستند اجازه اجتهادی به کسی بدهند محول به آیه الله شاهرودی می نمودند و امتحان را به نظر ایشان واگذار می کردند و معروف به شیخ العلماء و سید الفقهاء زمان خود بودند. و معروف است که آیه الله حاج آقا سید مصطفی میرکتولی که از علماء گرگان است درباره مرحوم آقای شاهرودی می فرمودند که آقا سید معصوم شاهرودی یعنی به جای محمود معصوم می گفتند و این کنایه ای بود بر زهد و تقوای بالای مرحوم آیه الله شاهرودی.

فرج بعد از شدت

چند سال بعد از ازدواج مرحوم آیه الله شاهرودی دارای چند فرزند شده و فوق العاده دچار فقر و تنگدستی گردیدند، و در اثر عدم اظهار حاجت طوری بود که مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی گمان می کردند که ایشان را مرحوم میرزای نائینی تأمین می کند و مرحوم نائینی هم خیال می کردند که امور آقای شاهرودی را مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی عهده دار است، در حالی که در این میان آقای شاهرودی در کمال سختی و مشقت بودند.

در اثر فشار و سختی معیشت آقای شاهرودی قبول می کند که برای یک شخصی که فوت شده یکسال نماز استجاری بخواند و پول آن را هم می گیرد و مدت سه ماه از نماز متوفی را هم بجای می آورد. ولی هر چه خواستند که در این پول تصرف کنند دل ایشان راضی نمی شد و از آن پول استفاده نکرده و بعد آن پول را بر می گردانند و می فرمایند سه ماه نماز هم هدیه باشد و در حال برگشتن از صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با

دلی شکسته خطاب به مولا علیه السلام نموده و عرض می‌کند، یا امیرالمؤمنین من فقط از خمس آل محمد علیهم السلام می‌خواهم و از راه دیگری نمی‌خواهم ارتزاق کنم و مرده خوری یاد ندارم. در آخر شب بعد از مطالعه و نداشتن شام درب خانه زده شد، ایشان با خود گفتند: که با این وضع فعلی مهمان هم بیاید من چه کنم؟ رفتند که درب خانه را باز کنند، از همان پشت درب شخصی صدا می‌زند: آقا سید محمود درب را باز نکن و از همان لای درب چوبی یک پاکت داخل شد و روی آن نوشته بود سهم سادات و در آن مبلغی بود که همه قروض ادا شد و مقادیری هم برای گذران زندگی اضافه آمد! الحمدلله رب العالمین.

یک خاطره

جناب حاج سید جمال الدین موسوی ملایری از علماء فعلی طهران و از شاگردان مجتهد درس مرحوم آقای شاهرودی فرمودند:

در زمانی که شاه ایران دارای پسری شد و بعنوان ولیعهد ایران نام گرفت، آقای عباس آرام که وزیر امور خارجه بود آمد عراق و به نجف اشرف وارد گردید که از طرف علماء و مراجع یک تلگراف و تهنیت به تهران مخابره کند. آنها آمدند خدمت آیه‌الله شاهرودی، یک مرتبه بدون مقدمه آقای شاهرودی فرمودند اسم شما چیست اشاره به آقای آرام عرض کرد: عباس آرام.

ایشان فرمودند: در مقابل اوامر خداوند رام هستید یا نه؟

عرض کرد: فامیل بنده آرام است.

فرمودند: رام، رام، در مقابل اوامر خداوند رامی یا نه؟

پس اضافه فرمود: اگر شب اول قبر از من پرسیدند که با این آقایان که اینجا آمدند آیا نصیحت نمودید یا نه؟ آیا قرائت نماز اینها را درست کردید یا نه؟ آیا در مقابل اوامر خدا رام می‌باشند یا سرکش؟

عرض کردند ما مسلمان و نمازخوان هستیم.

فرمودند: بله اما عمل شما چطور است؟

بعد مقداری از قبر و قیامت و حالاتش را آقایان فرمود که همه شروع به گریه کردن

نمودند. و از اصل موضوع که برای آن از تهران به عراق آمده بودند که تلگراف تبریک بود یادشان رفت و پس از شنیدن فرمایشات حضرت آیه‌الله شاهرودی از خدمت ایشان مرخص شدند و رفتند.

مقام زهد و تقوای آیه‌الله شاهرودی

حضرت آیه‌الله شاهرودی از همد زمان خود بود و زهد و تقوا ایشان معروف بود. به چند قضیه در این مورد اشاره می‌گردد.

قضیه اول:

دو بار کویتهای که مقلد ایشان بودند تصمیم می‌گیرند جهت رفاه حضرت آیه‌الله از مال خود که خمس آن را پرداخته بودند ماشین سواری برای ایشان بخرند ولی قبول نفرمودند.

با اینکه در زمان قبل از مرجعیت و بعد از آن در خانه استیجاری زندگی می‌کردند مبلغ پنج هزار دینار کویتی آوردند که خانه‌ای برای ایشان بخرند. آقا فرمودند که این پولها مال من است؟ عرض کردند بلی مال شماست، در همان مجلس به فرزندشان مرحوم آقا سیدعلی فرمودند: که این پولها را به دینار عراقی تبدیل کنید و به مصرف نان ماهیانه و مصارف ضروری حوزه‌های علمیه نجف و کربلا برسانید.

در سال بعد همانها که سال قبل پول آورده بودند که خانه‌ای برای آیه‌الله شاهرودی بخرند و آقا قبول نکرده بود. پول آورده بودند و بدست ایشان ندادند و به اتفاق مرحوم حاج آقا سیدعلی فرزندشان رفتند و منزلی خریدند و سند آن را بنام مرحوم آیه‌الله نوشتند و ایشان را منتقل به منزل جدید نمودند و تا آخر عمر در همان منزل زندگی نمودند و در همان جا هم وفات نمود و این منزل را بعداً دولت بعث عراق غصب نمود.

قضیه دوم:

مرحوم آیه‌الله سید علی شاهرودی فرزند مرحوم آیه‌الله العظمی سید محمود شاهرودی رحمته الله نقل فرمودند: در یکی از مواقعی که حضرت آیه‌الله قصد زیارت کربلا را نموده بودند و جهت این زیارت مبلغ سه قران که یک قران هزینه رفتن و یک قران هزینه

راه و منزل و یک قران هم جهت برگشت داشتن چون از منزل بیرون آمدند رسیدند به درب مغازه مرحوم عبدالحسین بقال که نزدیکی منزل بود و آقای شاهرودی به مرحوم عبدالحسین می‌گوید که قصد زیارت کربلا را دارم مرحوم عبدالحسین بقال به آقا می‌گوید: آقا من پنج قران از شما طلب دارم و ادا دین واجب و زیارت مستحب است. حضرت آقا مبلغ دو قران و نیم را به بقال می‌دهد و به منزل مراجعت می‌کند. سؤال کردیم: آقا کربلا چه شد و چرا برگشتید؟ ایشان فرمودند: کربلا تا جلوی دکان عبدالحسین بقال بود و دو قران و نیم به او دادم چون پنج قران از ما طلب داشت.

قضیه سوم:

ایشان همانند مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی موقعی که می‌خواستند به طلاب یول بدهند می‌فرمود من راضی نیستم که طلاب در نجف اشرف یا جاهای دیگر درسی غیر از فقه آل محمد علیهم‌السلام بخوانند و اگر کسی خواست وارد فلسفه شود باید اول مجتهد مسلم باشد و بعد وارد آن علوم گردد. و غالباً قبل از شروع به درس اهل علم را به تقوی نصیحت می‌کرد. و اگر علمائی که می‌خواستند به ایران بروند اول قرائت نماز او را می‌پرسید بعد می‌فرمود که اگر اهل علم اعمال و نماز مردم را اصلاح کنند هر چه مال امام علیه‌السلام را صرف کنند حلالشان باشد و اگر کسی از وکلای ایشان شکایتی داشت اول آن وکیل را نصیحت می‌نمود و اگر فایده نمی‌کرد آن شخص را عزل می‌کرد.

مرحوم سید علی شاهرودی فرزند ایشان می‌فرمود:

گاهی دو انگشت خود را حواله چشمهای من می‌نمود و می‌فرمود: بابا فلش (پول سیاه و ناچیز) نار جهنم است. مبادا از این اموال زیاده‌روی کنید باید تو که پسر و وکیل امور مالیه من هستی مثل طلبه‌های عادی باشی. می‌فرمودند: این پولها مال امام علیه‌السلام است و باید در امور حوزه‌ها مصرف شود.

توکل حضرت آیه‌الله شاهرودی

مرحوم آیه‌الله شاهرودی همچون دیگر مراحل ایمان در مرحله توکل نیز گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. از باب تذکر به درج یکی دو مطلب اکتفا می‌شود.

در یک ماه پول جهت شهریه و هزینه داروخانه‌ها و مصارف حوزه‌ها نرسیده بود، نانوائیان و صاحبان داروخانه‌ها مرتب تذکر می‌دادند که احتیاج به پول دارند. مرحوم سید علی شاهرودی خیلی مضطرب و نگران خدمت مرحوم پدرشان آیه الله شاهرودی می‌آید و می‌گوید قضیه از این قرار است و هیچ پولی نداریم. آقا فرمودند: وضع ما را آقا صاحب الزمان علیه السلام می‌بینند چرا من غصه بخورم خود آقا می‌دانند و اهل علم، بعد فرمودند کم عقیده‌ها عجله نکنید، مرحوم آقا سید علی گفت: آخر آقا بیست و نهم ماه است. ایشان فرمودند: مرا اذیت نکنید خود حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ترتیب کارها را می‌دهند.

برنامه این بود که هر شب بعد از رفتن مردم شام می‌خوردند و جای آقای شاهرودی را هم جهت خواب آماده بود و آنگاه می‌رفتیم خانه، آن شب پس از اینکه مردم رفتند و رختخواب آقا را هم آماده کرده بودیم، به آقا گفتیم: جای استراحت شما آماده است. آقا گفتند که من حالا نمی‌خواهم و کار دارم، ما هم نشستیم آن شب برخلاف شبهای قبل تا نزدیک چهار و نیم ساعت از شب گذشته نشسته بودیم، که ناگهان درب منزل به صدا درآمد. رفتیم درب را باز کردیم. دیدیم یک نفر پیرمرد فقیر با زبان محلی دشتی گفت با سید کار دارم، گفتیم فعلاً وقت استراحت است بروید و فردا صبح بیائید. پیرمرد اصرار نمود. ناگاه مرحوم پدر از داخل صدا زد بابا سید علی بگذارید بیاید، آن پیرمرد با همان زبان محلی خودش گفت عجب خود سید اجازه داده و شماها مانع می‌شوید؟ بالأخره پیرمرد آمد داخل منزل، دست آقا را بوسید و گفت این پولها مال شماست و بلافاصله دسته‌های اسکناس ده دیناری را از جیبهای بغلش بیرون آورد همه آن پولها چهارده هزار دینار بود که همه را تقدیم آقای شاهرودی نمودند. ما با دیدن این صحنه از مرحوم آقا و آن پیرمرد خجالت کشیدیم، وقتی که پیرمرد زوار خدا حافظی کرد و رفت مرحوم آقا فرمودند: ای کم عقیده‌ها ما صاحب داریم! حالا این پولها را بردارید و ببرید درب منازل مقیمین - نانوائیان و صاحبان داروخانه‌ها و طلب آنها را پرداخت نمایید.

تشرّف به محضر قلب عالم امکان حضرت ولیعصر علیه السلام

مرحوم آیه الله العظمی سید محمود شاهرودی در طول حیات طیبه خویش بارها به محضر مقدّس امام عصر مشرف شدند که در برخی موارد در هنگام تشرّف آقا را شناخته‌اند و در برخی هم بعد از تشرّف در اینجا به یکی از تشرّفات اکتفا می‌کنیم.

زیارت امام عصر علیه السلام در راه سفر زیارتی به کربلا

مرحوم آیه الله شاهرودی در یکی از سفرها که قصد زیارت کربلا را نموده بودند با جمعی از رفقا از نجف به کربلا و کاظمین و سامرا طبق روال معمول با پای پیاده حرکت نمودند، در محلی بنام حضرت سید محمد، آقای شاهرودی سخت مریض شدند و شدت تب به حدّی بود که روی زمین افتادند و قدرت حرکت از ایشان سلب شده بود و تمام اعضایشان به شدت درد می‌کرد. آقای شاهرودی به رفقا گفتند که شما مرا بگذارید بروید تا از فیض زیارت محروم نشوید و وقتی که برگشتید جنازه مرا به نجف اشرف برده و در وادی السلام بخاک بسپارید. رفقا به اجبار پذیرفته و رفتند! ایشان هم پاهای خود را سمت قبله کشیده و در آن آفتاب گرم منتظر قدم حضرت عزرائیل شدند که ناگاه صدای سم حیوانی به گوش رسید. از گوشه چشم نگاهی نمود، دید یک نفر چفیه سفید سوار بر یک الاغ سفیدی آمد و پیاده شد. آقای شاهرودی یقین کردند که این شخص شاید از ناصبی‌های اطراف است که قصد قتل او را دارد که آن شخص با زبان عربی فصیح گفت یا سید محمود شاهرودی کیف انت یعنی آقای شاهرودی ترا چه شده است؟ آقای شاهرودی گفت که گمنا تری یعنی همانطور که می‌بینی. فرمودند کجای شما درد می‌کند؟ گفت: همه جای بدن من درد می‌کند. آن آقا دست به پاهای ایشان گذاشت، آقای شاهرودی گفتند بالاتر تا آنکه به تمام بدن دست کشید و هر کجا که دست آن آقا می‌رسید درد هم برطرف می‌شد و بلافاصله برخاست و نشست در حالیکه احساس آرامش و راحتی می‌نمود و تصمیم گرفت که به سمت سامرا حرکت کند که به رفقا برسد، آن آقا فرمود: سوار شوید، مرحوم شاهرودی عرض کردند که حال کاملاً خوب است و می‌توانم راه بروم، خودتان سوار شوید اما آن آقا اصرار کردند که چون شما مهمان ما

هستید باید سوار شوید، بالأخره آقای شاهرودی سوار و آن آقا پیاده به راه افتادند، بعد از چند دقیقه به روستائی که نزدیک شط دجله به سمت سامراء بنام قلعه است رسیدند. آن آقا خداحافظی نمود و برگشت و آقای شاهرودی آمد جلوی قهوه‌خانه کنار آن روستا و مشغول خوردن چای و استراحت شد. پس از مدت نسبتاً طولانی آقای شاهرودی دیدند که رفقا از راه رسیدند و در حالی که مراقب عقب سر خود بودند که ببینند از آقای شاهرودی خبری هست یا نه، چون وارد قهوه‌خانه شدن دیدند عجب! آقا سید محمود اینجا نشسته چای هم نوشیده و خستگی را هم گرفته کانه هیچ راه نرفته و مریض هم نبوده است! رفقا بدون اختیار صدا زدند، اعجاز، اعجاز، اعجاز یعنی معجزه شده است، نزدیک بود مردم متوجه این امر شوند. آقای شاهرودی فرمودند: باباجان ساکت باشید من لباس زیادی ندارم، (چون قاعده بر این است که اگر برای شخصی اعجازی صورت بگیرد مردم لباسهای آن شخص را به عنوان تبرک پاره می‌نموده و می‌بردند)، لذا رفقا ساکت شده و با هم وارد شهر سامراء شدند، این تشرّف و یک تشرّف دیگر را که به صورت ناشناخته با حضرت ولی عصر علیه السلام روبرو شده بودند، اجازه نقل آن را دادند، اما بعضی از تشرّفات که به صورت شناخته شده خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده بودند را اجازه نقل نفرمودند. از حضرت آیه الله العظمی شاهرودی در مدت ۱۰۱ سال عمر پربرکت خود کرامات زیادی مردم مشاهده کرده‌اند که جهت آگاهی به چند مورد اشاره می‌گردد.

پرداخت نصف مبلغ درخواستی وجه سفر

عده‌ای از زوار ایرانی در خدمت ایشان بودند که یک مسافری آمد و مبلغی را جهت امر سفر خود تقاضا نمود، آقای شاهرودی نصف آن مبلغ درخواستی را مرحمت فرمود و گفتند با مبلغ پولی که خودت موجود داری به مقصد می‌رسی. آن مسافر ساکت شد بعد از رفتن آقای شاهرودی افرادی که آنجا بودند از او پرسیدند آیا آقا سید محمود درست فرموده یا خیر؟ آن شخص مسافر به جدّ آقای شاهرودی قسم خورد که همانطور که ایشان فرمودند درست بوده چون پول را از جیبش در آورد مطابق فرمایش آقا بود.

چرا دروغ می‌گویی مبلغ یازده درهم در جیب توست

عده‌ای از آقایان که در خدمت آقای شاهرودی بودند نقل کردند که عربی آمد و به آقای شاهرودی گفت من هیچ پول ندارم. آقا سید محمود جواب نداند و چون سماجت نمود آقا فرمودند: چرا دروغ می‌گوئی مبلغ یازده درهم در جیب داری! بعد از اینکه آن عرب خارج شد به او گفتیم اگر راست بگوئی ما هم ده درهم به تو خواهیم داد، عرب گفت کاملاً درست است و پولهای خود را بیرون آورد دقیقاً یازده درهم بود ما نیز ده درهم به او دادیم.

بروید بر سر چاه بگوئید سید محمود شاهرودی می‌گوید

از اینجا بروید:

منزلی بود در نجف اشرف در محله «حویش» نزدیک دروازه که قبلاً مرحوم شیخ هرنندی واعظ معروف در آن ساکن بود، بعد از وفات ایشان اولاد آن مرحوم در آن منزل زندگی می‌کردند، جماعتی از جنیان شروع به اذیت و آزار اهل خانه نمودند و ظرفهای کوچک مثل قاشق و چاقو و... را در چاه می‌ریختند و سر و صدای مهیبی را بوجود می‌آوردند که اهل خانه به ستوه آمده بودند شکایت این قضیه را به آیه‌الله شاهرودی نمودند، ایشان فرمودند که بروید بر سر چاه و بگوئید: سید محمود شاهرودی می‌گوید از این جا بروید و شیعیان ما را اذیت نکنید، همانطور عمل کردند و دیگر از آنها خبری نشد.

ای گاو در شیر دادن بخل نکن

شخصی بود بنام جاسم که دهقان بود و منزلش طرف محله «حویش» بنام شوافع در نجف اشرف بود و یک باغی هم داشت، این شخص گاوی داشت که شیر می‌داد و از فروش همان شیر امرار معاش می‌نمود، این گاو بعد از زائیدن از شیر دادن امتناع کرد و بچه خود را هم شیر نمی‌داد و اگر به طرفش می‌رفتند حمله می‌کرد. جاسم آمد در مسجد حویش و بعد از نماز ظهر شکایت گاو خود را به آقا سید محمود شاهرودی نمود،

مرحوم آقا سید علی می گوید آقا فرمودند: بابا سید علی یک کاغذی بده، من گفتم کاغذ ندارم، ایشان اشاره فرمودند روی زمین یک تکه کاغذ افتاده بود، من همان را برداشتم و تقدیم ایشان کردم، با مدادی که نزدش بود نوشت. (ایتهالبقره لا تبخلی بلبنک) یعنی ای گاو در شیر دادن بخل نکن. به جاسم فرمودند: این کاغذ را در گردن گاو بیآویز، آن شخص رفت و عمل نمود و حیوان هم رام شد، بعد از چندی اتفاقاً آن کاغذ گم شد و آن حیوان مجدداً سرکشی می نمود، باز جاسم آمد، خدمت آقای شاهرودی و شکایت کرد، آقا سید محمود فرمود: در گوش آن حیوان بگو سید محمود شاهرودی می گوید ای حیوان آرام باش و بخل نکن جاسم به همین دستور عمل نمود و حیوان رام شد.

تهدید و نفرین

مرحوم آية الله شاهرودی در امر معروف و نهی از منکر سعی بلیغ داشتند و در مواردی که لازم می شد اول به زبان نرم و اگر تأثیر نمی نمود قدری بیشتر و اگر اشخاص سرکشی می کردند و راهی نداشتند تهدید به نفرین می کرد.

نقل است که وقتی که در محل خویش پشت مدرسه آخوند در کوچه بن بست به نام کوچه مرشد واقع در شهر نجف ساکن بودند، و در این کوچه یک حیاط بود که دو اطاق آن در اجاره ایشان بود. مرحوم سید علی شاهرودی می فرمودند: یک اطاق دیگر هم این حیاط داشت که صاحبخانه در آن سکونت داشت. در همان کوچه چند همسایه هم داشتیم یکی حاجی سعید (عجم) چهار وادار، دیگر شیخ حسین هراتی برادر شیخ محسن هراتی از وعاظ مشهور نجف بود، بعد از آنها یک نفری آمد در آن منزل و عروسی هم داشتند خیلی هم بزن و بکوب راه انداختند و بعد از چند روز باز هم، شب و روز وسیله آزار همسایگان را با رقصی و ساز فراهم می نمودند آنچه مرحوم آقا نصیحت فرمودند فائده نکرد تا حدی که سید را مسخره و به ایشان جسارت نمودند، مرحوم آقا از این بابت خیلی ناراحت شد برای بار آخر فرمود اگر اذیت کنید شما را نفرین خواهم کرد. هر دو آقازاده های ایشان جناب حضرت آية الله العظمی سید محمد شاهرودی و مرحوم حاج آقا سید علی گفتند: که به اجبار مرحوم آقا نفرین کرد بعد از سه روز پدر خانواده مرد،

در هفتمین روز درگذشت پدر، داماد هم مرد تا روز چهارم پدر عروس هم مرد و خانه آنها سوت و کور شده بود و این قضیه در نجف اشرف معروف شده بود بطوری که بعضی به بعضی تهدید می کردند و می گفتند: مثلاً اگر فلان کار را نکنی به نفرین حضرت آیه الله شاهرودی مبتلا شوی.

قضیه روز وفات آقا

اشخاصی که فوت مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آقا سید محسن حکیم را دیده بودند قسم یاد نمودند که هرگز این محشر برپا نشده بود، یعنی این جمعیت انبوه فقط در رحلت آیه الله شاهرودی بچشم می خورد، مرد و زن پیر و جوان از اطراف و اکناف جمع شده بودند و هوا به غایت گرم بود، و در این روز جمعه این سیل عظیم جمعیت آماده تشییع جنازه بودند و چون جنازه را حرکت دادند به لطف خدای متعال یک ابر سیاهی آمد و بر روی همه مردم سایه افکند و این ابر سیاه تا آخر تشییع جنازه در آسمان وجود داشت و همه می گفتند این از کرامت آیه الله شاهرودی است که در روز رحلتش مردم اذیت نشوند و از گرما به زحمت نیفتند و طوری واضح بود که جای انکاری وجود نداشت.

بعضی از خصوصیات اخلاقی آقا

مرحوم آیه الله شاهرودی دارای قلبی رئوف و مهربان بود و رقت قلب ایشان معروف بود، گاهی اگر از برای اهل علم و یا غیر علم گرفتاری پیش می آمد خیلی ناراحت می شدند، اگر توانائی داشتند در رفع آن گرفتاری کوشش می نمود و اگر نه به آقا سید علی امر می کردند که هر طور هست ولو با واسطه و تلفن و غیره، رفع گرفتاری او را نماید و اگر باز هم ممکن نمی شد می رفتند حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دعا می کردند و بعد از رفع گرفتاری احساس آرامش و راحتی می نمودند.

دل نشکستن هنر نمی باشد

تا توانی دلی بدست آور

تا توانی درون کس مخراش کنندین راه خاها باشد

کار درویش مستمند برآر که ترانیزکارها باشد

مرحوم آقای شاهرودی خیلی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام علاقه داشت و در مجالس روضه خوانی از بکائین بشمار می رفت و در دهه اول محرم بلکه در همه ماه محرم کسی ایشان را متبسم نمی دید و گاهی که از برای درس می رفتند اگر در بین راه به مجلس عزای خامس آل عبا علیهم السلام بر خورد می کردند اول می رفتند مجلس عزا و بعد می رفتند سر درس و گاهی می فرمودند که اگر روضه خوان بیسواد هم باشد همین که گفت: السلام علیک یا ابا عبدالله اگر شنیدید و از مجلس بیرون آمدید مثل آن است که بر علیه آن حضرت علیه السلام قیام نمودید. بعضی از مواقع اتفاق می افتاد که هنگام رفتن به درس متوجه می شد که در چند منزل آنطرف تر مجلس روضه خوانی است بنا به ضرورت گاهی اوقات از راه دیگری به مجلس درس می رفتند (چرا که می فرمودند اگر از جلوی منزلی که برای امام حسین علیه السلام عزا برپاست رد شوم و شرکت نکنم به آن حضرت بی ادبی می شود).

وفات آقای شاهرودی و نام تنی چند از شاگردان آقا

همانطور که قبلاً اشاره شد مرحوم آقای شاهرودی در سال ۱۲۹۳ هجری قمری بدنیا آمد و در روز پنجشنبه حدود چهار ساعت به ظهر مانده در منزل مسکونی خود در شهر نجف اشرف در محل حویش در هفدهم ماه شعبان ۱۳۹۴ در سن یکصد و یک سالگی دعوت حق را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت.

بنا به وصیت ایشان پیکر مطهرش را به کربلا منتقل کرده و در شریعه فرات در محله خیمه گاه حضرت امام حسین علیه السلام غسل داده و کفن نمودند و در دو حرم مطهر امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام طواف داده و سپس به نجف اشرف برگردانده و در جوار حرم مطهر امیرالمؤمنین در مقبره مرحوم شیخ شوشتری، و آیه الله حاج شیخ عبدالله مازندرانی و مرحوم آشتیانی بزرگ در هنگام ظهر به خاک سپردند.

از شاگردان مکتب ایشان می توان به حضرت آیات عظام: سید محمد شاهرودی، آقا حسین وحید خراسانی، آقا میرزا جواد تبریزی، آقا سید جعفر مروج شوشتری و حضرت آیه الله سید حسن مرتضوی ابرسجی از مدرسین حوزه علمیه مشهد و حضرت آیه الله شهید سید اسدالله مدنی و بسیاری از بزرگان دیگر اشاره نمود که از خرمن پرفیض و با معنویت آن عالم ربانی بهره های فراوان برده اند.

ما به واسطه آقا سید محمود شاهرودی به محضر

پیامبر اکرم شرفیاب می شویم

یکی از اوتاد و زهاد در نجف اشرف پس از رحلت مرحوم آیه الله شاهرودی در عالم رؤیا مرحوم آیه الله شیخ جعفر شوشتری را می بیند و از ایشان می پرسد که مرحوم آقای شاهرودی کجا و در چه حالی هستند که مرحوم شیخ شوشتری رحمته می فرمایند: جمع ما جمع بود فقط یک سید کم داشتیم که آقا سید محمود شاهرودی آمدند و جمع ما کمال شد و اگر نه سید نداشتیم، آن شخص می گوید از مرحوم شوشتری (اعلی الله مقامه شریف) پرسیدم که آیا خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می رسید یا خیر؟ مرحوم شیخ شوشتری گفتند بدون واسطه نمی شود و اکنون ما به واسطه آقا سید محمود شاهرودی خدمت حضرت پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم می رسیم. (لازم به ذکر است که جناب شیخ شوشتری در زمان خود آنقدر در تقوی و زهد مقام بالایی داشت که به عیسای زمان شهرت یافته بود رحمة الله علیهم اجمعین).

مختصری از حالات و شرح زندگانی

حضرت آیه الله شیخ محمدتقی بافقی (اعلی الله مقامه شریف)

«هر که خواهد همنشینی خدا
از حضور اولیاء گربگسلی
چون شوی دور از حضور اولیاء
گوشیند در حضور اولیاء
تو هلاکی ز آنکه جزء بی کلی
در حقیقت گشته ای دور از خدا»

ولادت آیه الله محمدتقی بافقی علیه السلام

محمدتقی فرزند حاج محمد باقر تاجر بافقی و مادرش از سادات عظام بود وی در سال ۱۲۹۲ هجری قمری در بافق یزد به دنیا آمد.

آن جناب ستاره فروزانی از خیل یاران حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود او سربازی فداکار، مجاهدی نستوه، فقیهی فرزانه، عاشقی دلسوخته برای مولا و سرورش امام زمان علیه السلام بود.

مردی پولادین

در طول هفده سالی که در نجف اشرف مشغول تحصیل و کسب کمالات بود، در تمام شب های پنجشنبه که دروس تعطیل می شد، به مسجد سهله می رفت و شب را تا صبح در آن محل نورانی بیتوته می کرد، و صبح از همان جا به سمت کربلای معلی حرکت می کرد و فاصله (۸۴ کیلومتری) آن را یک روزه پیاده می پیمود، و نزدیک غروب وارد کربلا می شد که حتماً اعراب بیابانی و راهنوردان آنجا نیز کمتر می توانند این کار را بکنند، شیخ محمدتقی تا قبل از مشروطه از شاگردان آخوند خراسانی و سید محمدکاظم یزدی بود و از محضر آن دو نابغه علمی استفاده فقه و اصول می نمود. در علم حدیث و درایه از

یگانه استاد این فن سید حسن صدر کاظمینی استفاده کرد و از آیه‌الله مرعشی نجفی هم اجازه روایت و حدیث داشت.

تلاش و مجاهدت برای زمینه‌سازی ظهور حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه

پس از آن به ایران آمد و چون در روایات دیده بود که در آخر الزمان قم دارالعلم خواهد شد تمام فکرش بر این متمرکز بود که شاید این امر بدست ایشان انجام گیرد. چرا که در آن زمان شهر قم مرکز رسمی علم نبود و علمای بزرگ قم مانند حاج شیخ ابوالقاسم کبیر و آقای شیخ محمدعلی قمی و حاج شیخ محمد صدر و میرزا محمد ارباب و دیگران نیز مجالس مهمی نداشتند.

مراکز رسمی علم ایران در آن زمان شهر، اصفهان، اراک و تهران بود. مرحوم آیه‌الله حائری یزدی در اراک تشریف داشتند و جمعی از فضلا از محضرش استفاده می‌کردند تا زمانی که آن بزرگوار به قصد زیارت حضرت معصومه علیها السلام به سوی شهر قم حرکت نمودند. وقتی این خبر به علماء و بزرگان و به خصوص آیه‌الله بافقی رسید با توجه به اینکه ایشان به آیه‌الله حائری خیلی نزدیک بوده و دائماً با حضرتش در تماس بود اهل قم را برای استقبال از ایشان آماده نمود. لذا استقبال شایانی از ایشان به عمل آمد تا حدی که جمعیت تا مسیر امامزاده حضرت سید جمال‌الدین (شاه جمال) رسیده بود. از میان جمعیت اصرار و شوق مرحوم آیه‌الله بافقی بیشتر بود. زیرا ایشان دارای فراست در دین و دیدی دوراندیش بود، او می‌دانست که با چنین مردی می‌توان چنین اساس بزرگی را بنا نهاد و در قرون متوالی، آوازه علم و فضل را از قم به سراسر جهان رساند حتی در مجلسی به مرحوم آیه‌الله حائری یزدی رحمته الله عرض کرد: «آیا اخباری را که درباره ظهور علم در قم است، قبول دارید؟» ایشان فرمود: البته، مرحوم بافقی گفت: «آیا نمی‌خواهید که این کار مهم و اساسی به دست شما انجام شده و سالیان دراز در آن شریک باشید؟» فرمود: چرا! گفتند: «پس چرا تأمل دارید، در همین جا بمانید و بنای این اساس را بنیان گذارید».

فرمودند: «بودجه لازم است» مرحوم بافقی گفتند: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا

عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا؛ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آن که روزی او بر عهده خدا است.»
ظاهراً فرمودند: «ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها» (خداوند هر کاری را با اسبابش انجام می‌دهد) مجدداً مرحوم بافقی گفت: «هو مسبب الاسباب اذا اراد الله بعبد خیراً» (خداوند سبب‌ساز است...) و بالأخره ایشان را قانع کردند که در شهر قم بمانند و بنای کانون علم و اساس فضیلت را بگذارند و از آن طرف هم تجار و رجال بازار و گروه‌های دیگر مردم قم را تشویق کردند تا به قدر خود کوشش کنند که این بار را به منزل خود برسانند لذا آیه الله حائری قصد توقف کرد و به طلاب اراک خبر دادند که خداوند چنین خواسته که گفتار اولیائش ظهور نماید هر کس می‌خواهد به قم بیاید. و این شروع درخشش ظهور صغرای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود.

توکل و ایمان قوی مرحوم آیه الله بافقی

آیه الله آقا شیخ محمد شریف رازی می‌فرمود:

طلاب به دستور آقای حائری رحمته الله از اراک و سایر شهرها به قم هجرت کرده و مشغول تحصیل شدند و فقیه بافقی هم قدم به قدم با آیه الله حائری رحمته الله همگام شد و در استحکام این کوشید و همواره حامی آیه الله حائری رحمته الله در نگهداری حوزه و رسیدگی به وضع طلاب بود.

به عنوان مثال آیه الله حائری می‌فرمود «اول ماه اگر پول نرسید چه باید کرد؟» آقای بافقی می‌فرمود «آن به عهده من، اگر در هنگام پرداخت نرسید مرا خبر کنید تا از رزاق ذوالقوة المتین روزی نوکران و سربازان صاحب الامر علیه السلام را دریافت کنم»، از قضا بعضی اوقات دیر می‌شد به ایشان خبر می‌دادند و مرحوم حائری می‌گفت «حال تو جواب طلاب را بده» و شیخ بدون تأمل می‌گفت: «اگر تا عصر از خداوند شهریه نگیرم، بنده خدا نیستم». هنوز برخی از افراد آن زمان هستند که دیده‌اند و می‌دانند آیه الله بافقی در چنین شرایطی به مدرسه فیضیه رفته و طلاب را جمع می‌کرد و می‌گفت: «با من به مسجد بالای سر حضرت معصومه علیها السلام بیائید که با خدا کار دارم» طلاب که از دل به او اعتقاد داشتند و از صمیم قلب دوستش داشتند و مطیع او بودند پشت سر ایشان به مسجد می‌رفتند،

ایشان هم در جلوی آنها مشغول دعا و صلوات بر پیامبر و آلش می شد و می گفت: «خدایا اینها نوکران و لشکریان ولی و حجت تو اند»، زیاد صلوات می فرستاد، اتفاقاً استغاثه و دعا ناتمام بود که باب فرج به روی آنها گشوده می شد و پول می رسید و این قضیه مکرر رخ می داد.

سجایای اخلاقی

آیه الله بافقی دارای تقوای اخلاقی - دینی، سیاسی و خلاصه مصداق ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ بود. او نمونه بارزی از پرهیزگاران، الگوی کاملی از پارسایان، روشنگری از دلیران و شجاعان تاریخ بود. ظاهری آراسته و باطنی پیراسته، سیمائی نورانی و چهره‌ای ملکوتی داشت. نطقش ذکر، روحش متعادل، دیدارش انسان را متوجه خدا می ساخت و از دنیا دور و به آخرت نزدیک می نمود. در توکل به خدا کم نظیر و در یکتاپرستی و توحید عجیب و در ولایت بر خاندان رسالت، غریب و به مولایش امام عصر علیه السلام ایمانی حضوری داشت. برای طلاب و دانشجویان پدری مهربان، برای علماء و دانشمندان برادری ناصح و برای اقشار مردم رهبری دلسوز و لایق بود.

موعظه می کرد و نصیحت می نمود، اندرز می داد و برای همه معلمی مهربان به حساب می آمد. منطقی قوی و بیانی قاطع داشت و سخنانی آموزنده و تکان‌دهنده می فرمود. قلبی وسیع و دلی گشاده داشت، زبانی گویا و بیانی برنده‌تر از شمشیر داشت. کمتر کسی بود که تحت تأثیر کلامش واقع نشود زیرا هر چه می گفت از دل بود و به دل می نشست.

از دیدن بدیها و منکرات رنج می برد. بر خود می لرزید و چون دریای ژرف موج می زد، طوفان می کرد و به صدا در می آمد و عامل منکر را تنبیه می نمود و به ندامت و توبه و امانی داشت.

از همه مهم‌تر برخوردش با ستمکاران و ظالمان زمان بود. وی ایمانی راسخ داشت، دلی پر از محبت به خاندان رسالت و سادات داشت و بی اندازه به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله احترام می گذاشت به خصوص که صاحب دید و بصیرت بود و به نور خدا می دید و از

سیمای مردم دل و باطن و آینده و موضع آنان را فرامی‌خواند و احیاناً با اشاره و یا با صراحت به آنان هشدار می‌داد.

برداشت:

مرحوم آیه‌الله بافقی که خود مربی و هدایتگر مؤمنان بود ابتدا به فرموده مولای متقیان امیرالمؤمنین «طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس» به اصلاح وجود خویش پرداخته و لشکریان شیطان که همان صفات رذیله می‌باشند را از وجود خود پاک نمود بود و خانه دل را که فرموده‌اند «القلب حرم الله» از غیر او پاک نموده بود و منظور نظر رب العالمین گردیده بود.

چو در روی دشمن بود روی تو

نظر دوست نادر کند سوی تو

چو بیند که دشمن بود در سرا

نبینی که کمتر نهد دوست پا

لذا پس از طی مراحل سیر و سلوک در جوار خدای متعال آرام گرفت و تکیه‌ای چون خدای جبار داشت لذا صاحب جبروت الهیه گشته و کلامش چون سخن رب العالمین نافذ و گیرا بود و علم هدایتی شد برای رساندن مردم به حقیقت و خدا.

نگرش مرحوم بافقی به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی

امام خمینی رحمته الله

امام خمینی از مبرزترین دوستان مرحوم بافقی بودند که چه در زمان زندگی و دوران تبعید آن مرحوم و چه بعد از مرگ و شهادت، از ایشان یاد و بر روان پاکش مورد می‌فرستادند.

مرحوم بافقی از دید ولایت و نور ایمان راسخ خود، در سیما و چهره نورانی امام خمینی می‌خواند که روزی رژیم طاغوتی محمدرضا پهلوی به دست او سقوط می‌کند، ایشان این موضوع را حدود چهل سال قبل به بعضی از نزدیکانش خبر داده بود. چنان که مکرراً سرنگون شدن رضاخان را در جنگ بین‌الملل دوم، شهریور ۱۳۲۰ به بسیاری از دوستان خود پیش‌گویی کرده بود.

آیه‌الله شیخ محمد شریف رازی رحمته الله در این باره می‌گوید: بنده به خاطر دارم که امام

خمینی علیه السلام در درس اخلاق که (حدود ۶۵ سال قبل) در مدرسه فیضیه تدریس می کرد، هر گاه می خواست یک مرد مجاهد و یک مؤمن حقیقی، یک انسان نمونه و آدم واقعی و پرهیزکار با حقیقت را معرفی کند مرحوم بافقی را نشان داده و می فرمود: هر کس بخواهد در این عصر مؤمنی را زیارت کند و دیدار نماید کسی که شیاطین تسلیم او و به دست او ایمان می آورند به شهر ری مسافرت کند و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام مجاهد بافقی را ببیند و گاهی شعر معروفی را که به همین موضوع سروده شد می خواندند:

چه خوش بود که بر آید به یک کرشمه دو کار زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار

عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام به یکی از بندگان خدا

نامش یونس و در مذهب مسیحی بود، به خاطر یک عمل انسانی مورد عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام قرار گرفت و مسلمان شد و نامش را عبدالمهدی برگزیدند. داستان‌شان را یکی از علمای قم به نقل از حاج آقا عباس خدمتگزار بیت آیه الله بافقی این گونه نقل می کند:

مرحوم آیه الله بافقی به ما دستور داده بود شبها در منزل را نبندیم و هم چنان شب و روز در به روی مردم باز باشد.

یک شب، ساعت نیمه شب را نشان می داد که من احساس کردم فردی وارد خانه شد و چون بدون اخطار و اذن آمد فکر کردم دزد است. به سرعت برخاسته و بسوی حیاط رفتم، دیدم مردی بلند قامت در وسط حیاط ایستاده است، چون چیزی نمی گفت من پنداشتم سارق است. با قدرت بسوی او حمله کردم و دست‌هایش را محکم از پشت گرفتم و فریاد زدم «تو کیستی و از کجا آمدی؟» که دیدم آیه الله بافقی از درون خانه صدا زد: «عباس! مزاحم او نشو، نامش یونس است و مرا می خواهد» او را به اطاق آقا راهنمایی کردم و آیه الله بافقی به او احترام کرد. او بدست شیخ مسلمان شد و آقا نامش را عبدالمهدی برگزید. به من دستور داد او را حمام ببرم و جراحی را برای ختنه او دعوت کنم. و بعد روزها او را به باغ برده و اسلام و مقررات آن را به وی تعلیم نمایم.

من دستورات شیخ را یکی پس از دیگری انجام دادم و دیگر با عبدالمهدی دوست

شده بودم. یک روز از او جریان مسلمان شدنش را پرسیدم. گفت: من اهل بغدادم و مسیحی بودم. شغلم رانندگی بود و از بغداد به کربلا و نجف و دیگر نقاط بار می بردم. چندی پیش باری به تهران آوردم و پس از تحویل آن شب در جایی مشغول استراحت بودم که جوانی سوار بر اسب از راه رسید و خود را معرفی کرد که: ابوالفضل فرزند علی مرتضی است و آمده است به پاس حقی که من دارم مرا به دین حق رهنمون کند. پرسیدم «سرورم من چه حقی بر شما دارم؟»

فرمود: «شما مرد سالخورده ای را که خسته و تشنه و در راه مانده بود به کربلا رساندی او زائر کربلا بود و اینک من برای جبران آن کار نیک شما آمده ام تا شما را به اسلام رهنمون کنم». با شادمانی از او استقبال کردم و همراه او حرکت کردم او فرمود «از همین راه برو، دو نفر در انتظار تو هستند و تو را به منزل شیخ ما، محمدتقی بافقی می برند و او اسلام را به تو خواهد آموخت».

جلوتر که آمدم دیدم دو نفر جوان ایستاده اند. آنها مرا به خانه شیخ آوردند و رفتند و من به عنایت آن حضرت به دست حاج شیخ، مسلمان شدم و اینک خدای را سپاس می گویم.

آیه الله بافقی و توسعه مسجد مقدس جمکران

تا قبل از ورود مرحوم بافقی این مسجد، متروک و مخروب بود و چندان به آن توجهی نمی شد. تا این که آن بزرگوار با آن روح با عظمت و همت مردانه قصد رفتن به آن مسجد و دعوت و تشویق مردم به آن مکان شریف را کرد و گویا گوش او گوش حسن مثله جمکرانی بود و او از آن حضرت مستقیماً شنیده و فرمان دعوت مردم را در آن جا گرفته که در هر دو هفته یک مرتبه یا بیشتر خصوصاً در شب های پنجشنبه و جمعه که با تحصیل طلاب مزاحمتی نداشت به آن جا مشرف می شد و همراه با جمعی از طلاب متدین و پرهیزگار شب را تا به صبح بیتوته می کرد و سپس اقدام به تعمیر آنجا و ساختن آب انبار کرد، حتی خود نیز با شوق فراوان کار می کرد و به قدری در احیاء مسجد کوشید که تاکنون مردم مرهون اقدام و همت ایشان هستند.

تشرفات و ارتباطات روحی با امام عصر علیه السلام

مرحوم ملا اسدالله بافقی برادر بزرگتر مجاهد شهید حاج شیخ محمدتقی بافقی که شخصیتی باتقوی و صادق و مورد وثوق بود در این مورد می فرمود:

مرحوم آیه الله بافقی از کسانی بود که بارها به دیدار حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نائل شده بود که از جمله آنها موارد ذیل است:

مرحوم بافقی یگانه کسی بود که در قرون اخیر سر تا پای محو جمال مولای خود، حضرت بقیه الله علیه السلام بود و پیوسته در انتظار آن آئینه تمام‌نمای جمال و جلال خدای متعال بود، در تشرّف به محضرش به تکاپو افتاده و در این راه سختی‌ها را راحت و شداید را بردبار گردید، تا بالأخره به سر منزل مقصود رسید و از زمره تشرّف یافتگان به دیدار جمال دلربای محبوب دو عالم، حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) گردید و مانند مقدّس اردبیلی‌ها و علامه بحر العلوم‌ها و... به کسب این افتخار نائل آمد، ساعت‌ها به فیض دیدار حضرتش مفتخر گردید و بارها می‌گفت اگر مرا نکشند زنده خواهم ماند تا آن حضرت ظهور فرمایند و اگر هم مرا بکشند، باز ان شاء الله با آمدن آن حضرت رجعت می‌کنم و به دنیا خواهم آمد تا در رکابش خدمت کنم و دین خدا را یاری نمایم و این از امتیازات بارز ایشان به شمار می‌رفت، و نکته مهم این که آنچه از تشرفات و توسلات ایشان به امام زمان علیه السلام بر می‌آید نشانگر صمیمیت زیادی است که بین ایشان و امام و مقتدایش وجود داشته، آن مرحوم نمونه آشکاری از اولیاء الهی بود که نمایانگر این حقیقت است که با وجود زمان غیبت می‌توان با ایجاد سنخیت روحی از بُعد ملکوتی و ملکوتی به امام عصر (ارواحنا فداه) نزدیک شد آن هم در بدترین شرایط روزگار و دوران ظهور فساد و ظلم.

مرحوم بافقی الکوئی برای توسل به امام عصر علیه السلام

مرحوم آیه الله رازی به نقل از مرحوم ملا اسدالله بافقی، برادر آیه الله شهید بافقی در این باره می‌نویسد:

در زمان ما که بدترین زمان‌های غیبت است، کمتر کسی از اقشار مردم به این

موهبت رسیده و زیارت امام عصر علیه السلام نصیبش گشته. [منظور زمان رضاخان ملعون و قبل از شروع ظهور صغری می باشد] زمان ظلم، عصر جنایت، گناه و خفقان و بروز فحشاء و... است. معنویات از میان رفته و اصولاً کمتر کسی به حالات معنوی و باطنی و تزکیه نفس و اصلاح رذایل اخلاقی توجه داشته است، تا چه رسد به مقام تشرّف به محضر امام زمان ارواحنا فدا، اما در همین شرایط مرحوم بافقی شبانه روز گرم توسل به مولایش امام عصر علیه السلام بود و جز رضای او و رضای خدا حرفی نمی زد و کار نمی کرد، تشرفات ایشان را بعد از شهادتش از زبان روحانیون و خوبان شنیدیم.

مرحوم رازی در ادامه می فرماید:

آیه الله بافقی از دلباختگان و شیفتگان آن حضرت بود و در تمام شداید و گرفتاری ها جز به آن حضرت توسل نمی جست و می فرمود: غیر ممکن است و کسی درب خانه امام علیه السلام را بکوبد و در بروی او باز نشود. بیاد دارم که می فرمود: اگر مشکل مهمی برایتان پیش آمد در سحر شب جمعه در جای خلوت ۷۰ بار با این کلمات به محضر امام عصر علیه السلام استغاثه کنید که بسیار تجربه شده است «یا فارس الحجاز ادرکنی، یا اباصالح المهدی ادرکنی، یا ابوالقاسم المهدی ادرکنی، یا صاحب الزمان ادرکنی، ادرکنی ادرکنی و لا تدع عنی فانی عاجز ذلیل» هم چنین می فرمود نماز امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در سحر شب جمعه بسیار توسل مؤثری است.

بوداشت

«باید در گرفتاری ها و مشکلات خود به اهل بیت متوسل شویم و از عنایات کریمانه این خاندان استفاده کنیم، امام رضا علیه السلام در این مورد می فرماید:

هر گاه گرفتاری شدیدی بر شما وارد شد به وسیله ما از خداوند کمک طلب کنید، این است معنای قول خداوند که می فرماید: برای خدا اسماء نیکوئی است او را به آنها بخوانید.

آنگاه امام رضا علیه السلام فرمودند که امام صادق علیه السلام چنین فرموده اند: به خدا سوگند ما نامهای نیکوی خداوند هستیم که از احدی عملی پذیرفته نمی شود مگر به وسیله معرفت ما، آنگاه امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند را بوسیله آنها بخوانید.»

بنابر این اهل بیت علیهم السلام نامهای نیکوی خداوند می باشند که در این روزگار حضرت بقیه الله ارواحن افداه نمونه کامل آنان و مظهر عنایات خداوند به ما می باشند که ما باید تقوی و پرهیزگاری را پیشه خود نموده و با توسل بر عنایات این بزرگواران به خدای متعال تقرب جویم. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی را پیشه سازید و برای رسیدن به مقام قرب او، وسیله آماده کنید و در راه او کوشش نمائید شاید شما رستگار گردید. ما با توسل به ائمه اطهار و خصوصاً امام عصر از عالم غیب استمداد می طلبیم و عنایات آن بزرگواران را بسوی خود جلب می کنیم.

اساس دین امر به معروف و نهی از منکر

آیه الله شهید بافقی که در اثر ظلم رضاشاه ملعون به آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهر ری تبعید شده و مسموم از دنیا رفت، نمونه بارزی از حالات یک منتظر واقعی بود در بعد زندگی اجتماعی حقیقتاً منتظر برپائی حکومت عدل الهی بدست مبارک حضرت بقیه الله (ارواحن افداه) بود و یک تنه در برابر ظلم و ستم رضاشاه ملعون ایستاد و جان خود را در راه احیاء کلمة الله تقدیم نمود همان طور که در بعد فردی، اخلاق و سیر و سلوک دست توانایی داشت و فردی مهذب و خود ساخته و دارای ارتباطات عمیق و ریشه ای با حضرت بقیه الله علیه السلام بود. همین تهذیب نفس و تقویت روح او به طوری ریشه ای و استوار بود که می توانست ضامن حرکت اجتماعی او در برپایی معروف و نهی از منکر شود.

مرحوم آیه الله بافقی در یک حرکت، اجتماع عظیمی مردم را در صحن حضرت معصومه علیها السلام گرد آورد و با سیاست دولت بستم شاهی رضاخان که امر به معروف و نهی از منکر را ممنوع کرده بود به مخالفت برخاست، در حالی که علماء و مؤمنین دیگر، توانایی برافراشتن این پرچم و مخالفت با دولتی چنین ظالم و فاسد را نداشتند. شیخ شهید در این

اجتماع عظیم که مأمورین خشن رضاشاه ملعون از متفرق کردن و درگیری با آن عاجز مانده بودند طلاب و مردم را تشویق به اقامه این فریضه الهی نمود و به دولت قلدر رضاشاه معدوم هشدار داد.

او در این اجتماع با صدای بلند فریاد زد: «**أَمَا فَيْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ**» آیا در میان شما جوانمردی یافت می شود. و از مردم تقاضای مخالفت با این قانون شیطانی را کرد که در اثر این ندای جوانمردانه دولت به رعب و وحشت افتاد و قانون مزبور را لغو نمود. شیخ بزرگوار به اجرای این فریضه مداومت نمود تا آن که خانواده سلطنتی رضاشاه ملعون در ماه مبارک رمضان ۱۳۴۶ قمری مصادف با ایام تحویل سال نوی شمسی ۱۳۰۶ به قم آمده و با برافراشتن پرچم جنگ با اسلام و قرآن، در حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام، در غرفه بالای ایوان آئینه بدون حجاب به تماشای مردم مشغول شدند، تا دژ محکم اسلام و ولایت را بشکند.

شیخ شهید با جرأت و قدرت برای خاندان سلطنتی پیغام فرستاد که «شما چه کسانی هستید؟ اگر مسلمان نیستید پس در این مکان شریف چه می کنید و اگر مسلمانید پس چگونه در حضور چند هزار نفری مردم با سر و روی برهنه نشسته اید؟»

خانواده سلطنتی به وحشت افتاده و رضاشاه ملعون را سریعاً با تلگراف مطلع می سازد او نیز با ارتشی مجهز خود را به قم می رساند و شیخ بزرگوار را احضار و ضربات زیادی سر و صورت شریفش زده و او را به شدت مجروح می کند. در حالی و تنها ذکری که شیخ شهید بر لب داشت یا صاحب الزمان بود و سپس آن بزرگوار را به زندان تهران فرستاد.

زندانی که زندان را اسیر خود کرده بود

آیه الله بافقی از آنجا که دارای تقوای راستین و ایمان والایی به خدای متعال بود، زندان شهربانی تهران را اسیر خود کرد، قبل از آن که در آن اسیر باشد.

او چنان در مکتب اهل بیت علیهم السلام پرورش یافته بود که بعد جسمانی او را از محبوب دور نمی نمود و زبان حالش در زندان این بود:

هر کجا تو با منی، من خوش دلم گرچه باشد قمر چاهی منزلم

زندان شهربانی تهران در نظرش با مسجد جمکران قسم فرقی نداشت، وضعیت زندان از گریه‌ها، ناله‌ها، مناجات و عبادات این مرد بزرگ یک مرتبه متحول شد و به صورت مسجد درآمد. جمع زیادی از زندانیان تائب شدند و در اول وقت به امامت ایشان نماز جماعت می‌خواندند. معظم له نیز پس از موعظه ایشان مانند یوسف صدیق آنها را به توحید و خداپرستی دعوت می‌نمود.

حتی مأمورانی که مراقب ایشان بودند از دیدن حالات این مرد متنبه شده و اهل عبادت شدند. دولت که دید نمی‌تواند برای ایشان مأمور مسلمان بگذارد دو نفر یهودی را مأمور ایشان کرد. آنها در مدت کمی مسلمان شدند و بعد احکام را یاد گرفتند و مشغول عبادت شدند. بعد دو مأمور ارمنی (مسیحی) را برای مراقبت از او گماشتند. آنها هم مسلمان شدند. چرا که «من شأن المومن ان یؤمن به الشیاطین و الکفار» مؤمن واقعی چنان است که شیاطین و کفار به او ایمان می‌آورند و ایشان در این فضیلت ضرب‌المثل علمای اخلاق بودند.

تشرّف ملکوتی به محضر مبارک حضرت ولی عصر در عالم رؤیا

یک نفر از دوستان ایشان به نام سیدمرتضی می‌فرمود: «وقتی زندان آیه‌الله بافقی طولانی شد و ما هم از ایشان خبری نداشتیم، من بی‌اندازه مضطرب بودم تا اینکه شبی در عالم رؤیا دیدم که حضرت بقیةالله علیه السلام از سمت قبله می‌آیند در حالی که سوار بر اسب عربی و نجیبی هستند و نیزه‌ای هم در دست دارند و آن را حرکت می‌دهند آن چنان اسب ایشان سرعت داشت که گویی در فضا سیر می‌کرد. حضرت با صدای بلندی ابیاتی را می‌خوانند که یکی از آنها این بود:

از خود ید بیضا کنم

باز آمدم موسی صفت

مستغرق دریا کنم

فرعون و قومش سر به سر

تا اینکه به روی پل رودخانه یا موازی آن رسیدند و روی به سوی حرم کرده و با

حال گریه فرمودند:

«السلام علیک یا عمتی المظلومه، لعن الله قوماً هتكوا حرمتک و کسر و حصنک».

«سالم بر تو ای عمه مظلومه ام، خدا لعنت کند قومی را که حرمت تو را شکستند و به پایگاه محکم تو ضربه و شکست وارد کردند».

پس از آن مانند برق درخشنده به سمت تهران حرکت کردند. من از خواب بیدار شدم و خوشحال بودم و به اهل خانه گفتم: حاج شیخ از زندان آزاد شد. گفتند از کجا می گویی گفتم: خواب دیدم که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای نجات ایشان به سمت تهران می رفتند اتفاقاً روز دیگرش خبر رسید که ایشان همان روز از زندان بیرون آمده اند.

بازپرس از بازجوئی خود پشیمان شد

اوضاع زندان از حالات ایشان به هم خورده و به صورت مسجدی در آمده بود. روزی بازپرسی برای بازجوئی ایشان با چند نفر نزد ایشان می رود تا کار را یک سره کند و یک نفر منشی هم مشغول نوشتن می شود.

می پرسد: آقای شیخ شما را چه کسی تحریک کرده که به خانواده سلطنتی امر و نهی کنی؟

شیخ می فرمایند: اولاً بگو تو از کدام ملت هستی تا با تو بحث کنم؟

اگر یهودی یا مسلمان یا مسیحی تا از کتاب خودت با خودت مباحثه کنم.

چون می بینم که صورت خود را مانند زنان کرده ای و از جرگه مردان بیرون آمده ای کدام دین به تو این دستور را داده است؟ و ثانیاً: چه کسی به تو دستور داده تا از من سؤال و جواب کنی؟ گفتم: مرا رئیس دستور داده است. فرمود: خوب مرا هم رئیس دستور داده است.

گفت: بفرمائید رئیس شما کیست؟ فرمود: نمی شناسی؟ رئیس من اعلی حضرت ولی عصر حجة ابن الحسن العسکری علیه السلام است. بازپرس دید به جای بازجوئی کردن بازجوئی هم می شود. گفت: این مردی است سر تا پا خدایی و متدین و مغلوب هیچ حرکتی نمی شود، ناچار برای این که اوضاع زندان بیشتر از این خدائی نشود فرمان آزادی

معظم له را نوشته و گفتند: کدام مکان را بیشتر دوست داری؟ گفت دارالعلم و الایمان. قم. زیرا که حرم اهل بیت عصمت و طهارت و محل سکونت دوستان خدا است. گفتند: آنجا نمی شود. کجا را دشمن تر داری؟ فرمود: تهران زیرا که محل سکونت ستمگران و بیشتر فاسقان است (منظورشان درباریان بوده) و خدا فرموده: ﴿وَلَا تَزْكُتُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسُّكُمُ النَّارُ﴾.

گفتند: ناچار یا نجف و عتبات را انتخاب کن و یا تهران را، فرمود: به خاطر عذری که دارم نجف و عراق را نمی توانم، اما تهران هم که جای ستمگران است ولی چون چاره‌ای نیست جوار مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام را که محدث‌العلیم و سیدالکریم است بر می‌گزینم. گفتند چون آنجا هم جزو نواحی تهران است مانعی ندارد. و ماشین گران‌قیمتی آوردند تا ایشان را ببرد. فرمود من احتیاج به ماشین ندارم و پیاده روانه آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم گردید.

سخنی از یکی از اولیاء خدا

یکی از اولیاء خدا در توصیف مرحوم آیه‌الله بافقی و تشرّف ایشان به محضر مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌فرمایند:

یکی از صفات حسنه انسان که یقیناً او را به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نزدیک می‌کند امر به معروف و نهی از منکر است، این عمل پرارزش که ناشی از یک صفت انسانی محض است به قدری اهمیت دارد که نظام دین مقدس اسلام بیشتر از هر چیز به آن بستگی دارد.

اگر جامعه‌ای در مقابل بدیها و خوبی‌ها بی‌تفاوت و برای آنها خوبی و بدی فرقی نداشته باشد آن جامعه حیات دینی و انسانی خود را از دست می‌دهد. مردمی که امر به معروف و نهی از منکر دارند، روز به روز ترقی می‌کنند و به رشد خود می‌افزایند. عالمی که در مقابل بدعت‌ها و انحرافات و ظلم و ستم بی‌تفاوت باشد و امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند، نمی‌تواند خود را از یاران حضرت بقیةالله روحی فداه بداند.

مرحوم آقای حاج شیخ محمدتقی بافقی، یکی از کسانی است که در این صفت

معروفیت فوق العاده ای دارد و در زمان رضاشاه که اختناق و ظلم و گناه به اوج خود رسیده بود او قد علم کرده و امر به معروف و نهی از منکر می کرد و حتی اعمال ضد دینی شخصی رضاشاه را تقبیح می نمود.

او مکرر در این راه به زندان افتاد و تبعید شد ولی در عین حال از انجام وظیفه خودش دست نکشید و لحظه ای از این خدمت ارزنده کوتاهی نکرد و لذا مکرر به محضر مقدّس حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مشرف شد و از آن وجود مقدّس بهره های زیادی برد، یکی از آنها این است که ایشان می فرمود.

تشرّف جناب شیخ محمد تقی بافقی به محضر امام عصر از زبان خودشان

آیه الله بافقی علیه السلام فرمودند: قصد داشتم از نجف اشرف پیاده به مشهد مقدّس برای زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام بروم.

فصل زمستان بود که حرکت کردم و وارد ایران شدم، کوه ها و دره های عظیمی سر راهم بود، و برف هم بسیار باریده بود. یک روز نزدیک غروب آفتاب که هوا هم سرد بود و سراسر دشت را برف پوشانده بود به قهوه خانه ای رسیدم که نزدیک گردنه ای بود با خود گفتم امشب در این قهوه خانه می مانم، صبح به راهم ادامه می دهم. وارد قهوه خانه شدم دیدم جمعی از کردهای یزیدی داخل قهوه خانه نشسته و مشغول لهو و لعب و قمارند، با خود گفتم خدایا چه کار کنم اینها را که نمی شود امر به معروف و نهی از منکر کرد، من هم که نمی توانم با آنها مجالست نمایم، هوای بیرون هم که فوق العاده سرد است. همین طور که بیرون قهوه خانه ایستاده بودم و فکر می کردم و کم کم هوا تاریک می شد صدایی شنیدم که می گفت:

محمد تقی، بیا این جا! به طرف آن صدا رفتم، دیدم شخصی با عظمت، زیر درخت سبز و خرمی نشسته و مرا به طرف خود می طلبد! نزدیک او رفتم، او سلام کرد و فرمود: محمد تقی آن جا، جای تو نیست من زیر آن درخت رفتم، دیدم در حریم این درخت هوا ملایم است و کاملاً می توان برای استراحت در آنجا ماند و حتی زمین زیر درخت خشک و بدون رطوبت است ولی بقیّه صحرا پر از برف است و سرمای کشنده ای دارد.

به هر حال شب را در خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام که با قرائنی متوجه شدم او حضرت بقیه الله علیه السلام است بیتوته کردم و آن چه لیاقت داشتم استفاده کنم از آن وجود مقدّس استفاده کردم.

صبح که طالع شد و نماز صبح را با اجازه آن حضرت خواندم، آقا فرمودند: هوا روشن شد برویم. من گفتم: اجازه بفرمائید من در خدمتان همیشه باشم و با شما بیایم فرمود تو نمی توانی با من بیایی. گفتم پس بعد از این کجا خدمتتان برسم؟ فرمود: در این سفر دو بار تو را خواهم دید و من نزد تو می آیم.

بار اول قم خواهد بود و مرتبه دوّم نزدیک سبزوار تو را ملاقات می کنم و ناگهان از نظرم غایب شد.

من به شوق دیدار آن حضرت، تا شهر قم سر از پا نشناختم و به راه ادامه دادم. تا آن که پس از چند روز وارد قم شدم. و سه روز برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام و وعده تشرّف به محضر آن حضرت در قم ماندم ولی خدمت آن حضرت نرسیدم؟ از قم حرکت کردم و فوق العاده از این بی توفیقی و کم سعادتی متأثر بودم، تا آن که پس از یک ماه به نزدیک شهر سبزوار رسیدم، همین که شهر سبزوار از دور معلوم شد با خود گفتم: چرا خلف وعده شد؟!

من که در قم آن حضرت را ندیدم، این هم شهر سبزوار، باز هم خدمتش نرسیدم. در همین فکرها بودم، که صدای پای اسبی را شنیدم، برگشتم دیدم حضرت ولی عصر علیه السلام سوار بر اسبی هستند و به طرف من تشریف می آورند و به مجرد آن که چشمم به ایشان افتاد ایستادند، و به من سلام کردند و من به ایشان عرض ارادت و ادب کردم.

گفتم: آقا جان وعده فرموده بودید که در قم هم خدمتتان برسم ولی موفق نشدم؟ فرمود: محمدتقی ما در فلان ساعت و فلان شب نزد تو آمدیم تو از حرم عمه ام حضرت معصومه علیها السلام بیرون آمده بودی. زنی از اهل تهران از تو مسئله می پرسید، تو سرت را پائین انداخته بودی و جواب او را می دادی، من در کنارت ایستاده بودم و تو به من توجه نکردی، من رفتم!

بیست سال مکه رفتن در برابر یک شب در کنار قبر سیدالشهداء بودن

مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد رازی رحمته الله که از پرورش یافتگان مکتب شیخ شهید بود در نقل حالات استاد خود و مقام والایی که در معرفت به اهل بیت عصمت علیهم السلام مخصوصاً سیدالشهداء علیهم السلام داشتند نقل می کنند:

جناب شیخ شهید می فرمود: «علی ابن مهزیار اهوازی ۲۰ سال از اهواز به مکه رفت تا حضرت ولی عصر علیه السلام را زیارت کند چرا یک مرتبه و یا یک شب نیمه شعبان به کربلا نیامد تا حضرتش را در کنار قبر جدش حسین ابن علی علیه السلام ملاقات نماید؟»

به ادله اربعه راه ملاقات با امام زمان علیه السلام باز است

حضرت آیه الله بافقی می فرمودند: با استناد به ادله اربعه راه ملاقات با امام زمان علیه السلام باز است و علاوه بر آن مهمترین دلیل بر امکان چیزی واقع شدن آن است زیرا ما شاهد هستیم که از زمان شروع غیبت صغری (سال ۲۶۰ هجری قمری) تاکنون هزاران تشرّف معتبر اتفاق افتاده که در کتابهای زیادی نقل شده است.

نمونه ای از آن قضایا، قضیه ای است که یکی از چهره های موثق و مورد اعتماد، یعنی آقای اثنی عشری که از ارادتمندان اهل بیت هستند بدین گونه برای آیه الله شریف رازی رحمته الله نقل نمودند.

ملاقات با امام عصر علیه السلام در دامنه کوه خضر علیه السلام

ایشان به نقل از جناب آقای سیدمرتضی ساعت ساز (که از اشخاص بی رغبت به محبت دنیا و مشغول به برنامه های دینی و عبادی خود بود) می فرمود یک بار در خدمت آیه الله بافقی رحمته الله به مسجد جمکران در قم مشرف شدیم پس از انجام آداب و دعاها ی وارد، من در حال سجده و میان خواب و بیداری بودم که کسی گفت «حاج شیخ محمدتقی بیا! که حضرت ولی عصر شما را خواستار است» من سربلند کردم دیدم حاج شیخ محمدتقی حرکت کرد و به سوی کوه خضر که نزدیک مسجد است، شتافت، با

دیدگان جستجوگر خویش او را زیر نظر داشتم که دیدم در دامنه کوه با سه نفر که منتظرش بودند به گفتگو پرداخت و پس از گفتگو بازگشت. از او پرسیدم «آنان که بودند؟» فرمود «یکی از آنان سالارم امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود».

مقام و منزلت شیخ نزد حضرت ولی عصر علیه السلام

آقای سید مرتضی حسینی که یکی از سادات متدین قم بوده است، می گوید: «شب های پنجشنبه در خدمت مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد تقی بافقی به مسجد جمکران می رفتیم.

در یکی از شب های زمستان که برف سنگینی آمده بود من در منزل نشسته بودم، ناگهان به یاد آمد که امشب شب پنجشنبه است، ممکن است آیه الله بافقی به مسجد بروند ولی از طرفی چون آن وقت ها مسجد جمکران راه ماشین رو نداشت و مردم مجبور بودند که آن راه را پیاده بروند و به قدری برف روی زمین نشسته بود که ممکن نبود کسی بتواند آن راه را راحت بیاید، با خود فکر می کردم که معظم له به مسجد نمی روند.

به هر حال دلم طاقت نیاورد، از منزل بیرون آمدم، بیشتر می خواستم آیه الله بافقی را پیدا کنم، و نگذارم به مسجد جمکران بروند، به منزلشان رفتم، در منزل نبودند، به هر طرف سراسیمه سراغ ایشان را گرفتم تا آنکه به میدان «میر» که سر راه مسجد مقدس جمکران است رسیدم در آن جا دوست ناوایی داشتم که وقتی دید من این طرف آن طرف نگاه می کنم، از من پرسید چرا مضطربی؟ چه می خواهی؟

گفتم: نمی دانم آیا آیه الله بافقی به مسجد جمکران رفته اند یا امشب در قم مانده اند؟! ناوا گفت: من او را با چند نفر از طلاب دیدم که به طرف مسجد جمکران می رفتند! من با شنیدن این جمله خواستم از پی ایشان بروم، که آن دوست ناوا گفت: آنها خیلی وقت است که رفته اند، شاید الان نزدیک مسجد باشند.

من از شنیدن این جمله بیشتر پریشان شدم و ناراحت شدم که مبادا در این برف و کولاک به خطر بیفتند.

به هر حال چاره‌ای نداشتیم، به منزل برگشتم، ولی فوق‌العاده پریشان و مضطرب بودم خوابم نمی‌برد. تا آن که نزدیک صبح، مرا مختصر خوابی ربود. در عالم رؤیا حضرت ولی عصر علیه السلام را دیدم که وارد منزل ما شدند و به من فرمودند: سید مرتضی چرا ناراحتی؟ گفتم: ای مولای من ناراحتیم برای آقای بافقی است، زیرا او امشب به مسجد رفته است و نمی‌دانم به سر او چه آمده است؟!

فرمود: سید مرتضی گمان می‌کنی ما از حاج شیخ محمدتقی دوریم، همین الان به مسجد رفته بودم و وسایل استراحت او و همراهانش را فراهم کردم از خواب بیدار شدم به اهل منزل این بشارت را دادم و گفتم: در خواب دیده‌ام که حضرت ولی عصر علیه السلام وسایل راحتی آقا شیخ محمدتقی بافقی را فراهم کرده‌ام، اهل بیت هم چون به همین خاطر مضطرب بود، خوشحال شد و من فردای آن شب که از منزل بیرون رفتم به یکی از همراهان آیه‌الله بافقی برخوردیم گفتم: دیشب بر شما چه گذشت؟

گفت: جای خالی بود دیشب اول شب آیه‌الله بافقی ما را به طرف مسجد جمکران برد، ما یا به خاطر شوقی که در دلمان بود و یا کرامتی شد، مثل آن که ابدأ برفی نیامده و زمین خشک است، به طرف مسجد جمکران رفتیم و خیلی هم زود به مسجد رسیدیم، ولی وقتی به آنجا رسیدیم و در آن جا کسی را ندیدیم و سرما بر ما فشار آورده بود، متحیر بودیم که چه باید بکنیم. (آن زمان مسجد جمکران ساختمانی نداشت و فقط یک مسجد بسیار غریبی بود که در وسط بیابان افتاده بود و تنها خواص به آن مسجد می‌رفتند و از بهره‌های معنوی آن استفاده می‌کردند).

ناگهان دیدیم سیدی وارد مسجد شد و به حاج شیخ گفت: «می‌خواهید برای شما لحاف و کرسی و آتش بیاورم».

آیه‌الله بافقی با کمال ادب گفت: «اختیار با شما است».

آن سید از مسجد بیرون رفت، پس از چند دقیقه لحاف و کرسی و منقل آتش آورد و با آن که در آن نزدیکی کسی نبود، وسایل راحتی ما را فراهم فرمود.

وقتی می‌خواست از ما جدا شود، یکی از همراهان به او گفت: ما باید صبح زود به قم برگردیم این وسایل را به کجا بسپاریم.

آن سید فرمود: هر کس آورده خودش می برد و او رفت، مادر فکر فرورفتیم که این آقا این وسایل را از کجا به این زودی آورده، زیرا آن اطراف کسی زندگی نمی کند، و اگر می خواست آنها را از ده جمکران بیاورد، اولاً در آن شب سرد و کولاک کار سخت و مشکلی بود و ثانیاً مدتی طول می کشید.

بالآخره شب را به راحتی به سر بردیم و صبح هم که از آن جا بیرون آمدیم آن وسایل را همان جا گذاشتیم.

من به او جریان خوابم را گفتم و معلوم شد که حضرت بقیة اللہ (روحی فداه) هیچگاه دوستانش را و نمی گذارد. و به آنها کمک می کند و برای آقای شیخ محمد تقی بافق جریانات دیگری هم از این قبیل اتفاق افتاده که در بین دوستانش معروف است.

امام زمان علیه السلام چهار صد عبای زمستانی عطا کردند

یکی از علمای حوزه علمیه قم از حضرت آیه اللہ العظمی گلپایگانی نقل کرد که ایشان فرمودند: در عصر آیه اللہ حائری که عده محصلین حوزه به چهار صد نفر رسیده بود، در زمستانی طلاب از شیخ محمد تقی که مقسم شهریه مرحوم حاج شیخ بود، عبای زمستانی خواستند و ایشان از مرحوم حائری می خواست و آن مرحوم فرمود: «چهار صد عبا از کجا بیاورم» گفت: از حضرت ولی عصر علیه السلام بگیر» فرمود: «من راهی ندارم». گفت: «پس من ان شاء اللہ می گیرم». و شب جمعه به مسجد جمکران رفته و روز جمعه به مرحوم شیخ عبدالکریم حائری گفت «آقا صاحب الزمان وعده فرمودند فردا که شنبه است، چهار صد عبا مرحمت کند». و روز شنبه به وسیله مردی از تجار چهار صد عبا رسید و بین طلاب تقسیم کردند.

سلام مرا به او برسان

مؤلف محترم کتاب شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام از قول حاج علی محمد پاینده قضیه ذیل را نقل فرموده اند:

«مرحوم پدرم (حاج ابوالقاسم پاینده) گفتند: من نذر کرده بودم چهل شب جمعه یا

چهارشنبه (تردید از گوینده است) به خاطر جنبه اقتصادی و آفاتی که به زراعت رسیده بود به مسجد جمکران مشرف شوم. سی و نه شب رفتم، شب چهارم شد که به مسجد رفتم، اعمال مسجد را انجام دادم و نماز امام عصر علیه السلام را بجا آوردم و بیرون آمدم، هوس چای کردم گشتم تا آشنایی پیدا کنم و چای بخورم. به عده ای از آشنایان برخورد کردم، که اسباب چای داشتند لکن آب نداشتند. ظرف آب را گرفتم تا به آب انبار نزدیک مسجد رفته و آب بیاورم.

نصف پله ها را رفتم وسط آن جا چراغ نفتی نصب کرده بودند یک وقت متوجه شدم آقای دارد بالا می آید سلام کردم با محبت جواب داد. و از من احوال پرسید مثل کسی که سالهاست با من رفیق و آشنا است.

فرمودند: مسجد آمدی؟

گفتم: آری.

پرسیدند: چند هفته است؟

گفتم: هفته چهارم است.

فرمودند: حاجتی داری؟

گفتم: آری.

فرمودند: برآورده شد؟

گفتم: نه.

فرمودند: از کدام راه می آیی؟

عرض کردم: از جاده قدیم (آسیاب لتون)

فرمود: بین باغ آقا و آسیاب دو سه پل است شما وقتی از پل اول که بالا می روی شیخ

محمدتقی بافقی را می بینی که می آید در حالی که عبایش را زیر بغلش گذاشته و سنگ ها را از جاده به کنار می ریزد.

این برخورد را به او بگو و سلام مرا به او برسان و بگو از آنچه ما نزد تو داریم یک

مقدار به تو بدهد. وقت بازگشت من از همان راه که بر می گشتم در همان مکان به شیخ

محمدتقی بافقی برخورد نمودم. دیدم عبا را زیر بغل گذاشته و خم می شد سنگ ها را از

جاده به کناری می ریخت. چون به او برخورد کردم و جریان را تعریف نمودم و گفتم آقا ترا سلام رسانید نشست و خیلی گریه کرد. بعد گفت آقا دیگر چیزی فرمودند؟ گفتم: فرمودند از آنچه که از ما نزد شما است مقداری به من بدهید، ایشان کیسه‌ای در آورد و مقداری پول خورد که داخل کیسه بود کف دست ریخت و چند قرانی به من داد و فرموده آقا مطلب دیگری فرمودند؟ گفتم: نه مرحوم شیخ فرمود: خداوند به شما خیر و برکت دهد و رفتند.

بعد از این جریان مرحوم پدرم می‌گفت من وضعم خوب شد و اوضاع کارم رو به راه شد.

سخن حضرت آیه‌الله العظمی بهاء‌الدینی درباره مرحوم بافقی

مرحوم حاج شیخ محمدتقی بافقی از نوادر زمان بود، او در تأسیس حوزه علمیه قم سهم بسزائی داشت. طهارت نفس او فوق‌العاده بود، به صورتی که محرز و مسلم بود شیخ در کارهایش به چیزی جز رضایت خدای متعال نمی‌اندیشید، نسبت به دوستانش بسیار خدوم بود و به کرامت طلاب بسیار توجه داشت، در آن اوائل تأسیس حوزه علمیه، در اول هر ماه حدود هزار تومان پول (سکه) که وزنش هم زیاد می‌شد. درون کیسه‌ای می‌ریخت و به سراغ تک‌تک حجره‌های فیضیه می‌آمد و شهریه طلبه‌ها را می‌داد. به طلبه‌ای که می‌فهمید کوششی در دروس و امور تقوایی دارد، خیلی احترام و تواضع می‌کرد. هنگام تعطیلی تابستان که طلبه‌ها مسافرت می‌رفتند شهریه چند ماه را یکجا پرداخت می‌کرد که مجبور نباشند هر ماه برای گرفتن شهریه رنج مسافرت را تحمل کنند. مرحوم بافقی آن گونه صادق بود که دوست و دشمن به صداقتش ایمان داشتند. خواهر رضاخان ملعون که فوت کرده بود. او گفته بود آیه‌الله بافقی بر او نماز میت بخواند! شیخ فرمود: ما در عبدالعظیم بودیم که گفتند بیا نماز بخوان! من گذاشتم همه که جمع شدند، گفتم نمی‌آیم.

مرحوم بافقی مرد مبارزی بود، به مبارزه با دستگاه فاسد ستم‌شاهی برخاست بعد هم تبعید شد به زندان افتاد، اما آن گونه محکم و پابرجا بود که حرفهای بعد از زندانش با

قبل از زندان فرقی نکرد. خانه ایشان در جوار حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در خیابانی واقع شده بود که رفت و آمد نظامیان در آن خیابان زیاد بود.

اتاقی هم که ایشان در آن می نشست، درست در مقابل در حیاط بود و شیخ به این موضوع که او را می بینند، و هر آن ممکن است مزاحمش شوند، هیچ توجهی نداشت، بی اعتنا به همه چیز در همان اتاق، جلسات گفت و شنود داشت و خودم مکرر در همان جا خدمت ایشان رسیدم.»

برداشت

حضرت آیه الله بافقی مردی شجاع و بسیار با اراده بود که این شجاعت و اراده بالا را در سایه مجاهدت نفسانی و سالهای سال ریاضت شرعی و کسب فیض از محضر اساتیدی چون آقا سید احمد کربلانی و توسلات فراوان به محضر ائمه اطهار علیهم السلام و خصوصاً حضرت ولی عصر علیه السلام صاحب گردیده بود و از قید و بندهای مادی رسته و در جوار اولیاء الهی و محضر خدای متعال به آرامش و سکون واقعی رسیده بود، لذا با ورود در زندگی سراسر پر فراز و نشیب، این سرباز فداکار امام عصر و مخصوصاً در زمان خفقان حکومت ننگین پهلوی هرگز از خود سستی و خود باختگی نشان نداد و از موارد بارز این آیه الهی گردید که «كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ» و او مؤمنی واقعی بود که تندبادهای طوفانها هرگز در او تزلزلی به وجود نیاورند که: المؤمن كالجبل راسخ لا یركه العواصف. آری آیه الله شهید بافقی نمونه بارزی برای منتظران واقعی امام عصر علیه السلام می باشد که با تاسی به این بزرگوار می توان قدمی بزرگ در جهت طلیعه ظهور حکومت عدل جهانی به رهبری امام عصر علیه السلام برداشت.

و سرانجام این رادمرد بزرگ و سرباز مخلص امام عصر علیه السلام در سال ۱۳۲۲ هجری شمسی در تبعیدگاه (شهر ری) به لقاء الله پیوست و در مسجد بالاسر حضرت معصومه علیها السلام پایین قبر منور حضرات آیات عظام آیه الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی و حضرت آیه الله العظمی سید حسین بروجردی در جوار رحمت حق آرمید. رحمت و مغفرت خدا بر آن ولی الله پیوسته جاری باد.

مختصری از حالات و زندگینامه

حضرت آیه الله حاج شیخ غلامرضا یزدی (اعلی الله مقامه شریف)

کاش چون اصحاب کهف این روح را حفظ کردی یا چو کشتی نوح را
ای بسا اصحاب کهف اندر زمان پهلوی تو پیش تو هست هر زمان
غار با تو یار با تو در سرود مهر بر چشمست و بر گوشت چه سود

شیخ غلامرضا یزدی رحمته الله علیه به تحقیق الگویی است کامل که اگر مختصر حالات این بزرگ مرد که در این صفحات آمده با تفکر و تأمل کامل مطالعه گردد به ابعاد وجودی یک انسان مؤمن و واقعی پی برده و نسیم خوشی از حیات بهشتی این مرد بزرگ جانمان را معطر ساخته و پندارهای غفلت و بی توجهی را کنار زده و راهی بسوی محبوب و پروردگار عزیزمان باز می گردد.

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

تولد و تحصیلات شیخ

آیه الله حاج شیخ غلامرضا یزدی معروف به فقیه خراسانی، در شعبان سال ۱۲۹۵ هجری قمری در خانه حاج آقا ابراهیم یزدی در شهر مقدس مشهد بدنیا آمد، پدر ایشان به دلیل ارادتی که به امام رضا علیه السلام داشت، او را غلامرضا نامید، شیخ غلامرضا، تحصیل علوم دینی را از مدرسه علمیه مشهد آغاز کرد و پس از گذشت مدتی برای ادامه تحصیل، عازم اصفهان شد، در اصفهان از محضر اساتید چون «آقا نورالله اصفهانی» آیه الله درچه ای، «آقا نجفی اصفهانی» بهره برد، شرایط زندگی طلبگی در اصفهان به شیخ فشار

زیادی می آورد، اما او با عشق به هدفی که داشت، هر فشار و سختی را بجان می خرید. روزی یکی از دوستان شیخ برای رفع گرسنگی چند روزه، چند جلد از کتابهایش را فروخت و غذایی تهیه کرد اما شیخ غلامرضا با این اقدام مخالفت کرده و به رفیقش گفت «کتابی را که در آن علم و غذای روحی بود، فروختی و در عوض غذایی خریدی و خوردی، روح بدون علم مرده است، پس روح را کشتی و بدن را زنده کردی، اصل را از بین برده و فرع را چسبیدی».

کار خود کار بیگانه مکن	«در زمین مردمان خانه مکن
کز برای اوست غمناکی تو	کیست بیگانه تن خاکی تو
جوهر خود را نسینی فریبی»	تا تو تن را چرب و شیرین می دهی

پس از چند سال اقامت در اصفهان، شیخ برای ادامه تحصیل در سطوح عالیتر و کسب فیوضات معنوی، راهی حوزه علمیه نجف اشرف شد. و در آنجا از محضر اساتید بلند مرتبه‌ای چون آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، حاج میرزا حسین خلیلی، آیه‌الله محمدحسین نائینی و آیه‌الله سید محمدکاظم طباطبائی یزدی و شیخ محمد باقر اصطهباناتی بهره‌های فراوان برد. شیخ، بعد از گذراندن دوره‌های تحصیلی در نجف، به ایران مراجعت کرد، و به دلیل اصرار زیاد مادرش، هر چند علاقه فراوانی به استفاده از دریای علم آیات عظام در نجف داشت، اطاعت امر کرده و در موطن خود شهر یزد رحل اقامت افکند.

برداشت:

تلاش و مهاجرت در زندگی مردان خدا و عباد صالح الهی رکن اساسی می باشد و بنا به فرمایش مولایشان خدای متعال که در کتاب شریفش فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» در راه خدای متعال تلاش و جدیت می نمایند لذا خدای متعال هم طرق هدایت خویش را بنا به وعده صادقش نصیب این سعادت‌مندان نموده و پس از مدتی تلاش و مجاهدت و صبر و استقامت آنان را در جوار پر عظمت خویش مستقر فرموده و هر یک از آن بزرگواران چراغی می شوند جهت هدایت انسانهای مستعد و تلاش‌گر بسوی معبود حقیقی یعنی خدای متعال.

«نفس خود را کش جهان را زنده کن	خواجه را کشتست او را بنده کن
عقل عقلت مغز و عقل پوست پوست	معه حیوان همیشه پوست پوست
قیمت همیان و کیسه از زراست	بی ززر، همیان و کیسه ابتر است
همچنانکه قدر تن از جان بود	قدر جان از پرتو جانان بود»

مکارم اخلاقی شیخ

در مدت اقامت شیخ در نجف، یکی از سالها، بیماری وبا در آن شهر شیوع یافت به طوری که روزانه ۴۰۰ نفر در شهر نجف در اثر بیماری جان سپردند. در این میان گروه زیادی از طلاب نیز به این بیماری مبتلا شده بودند، که در اثر شدت بیماری حتی قادر نبودند رخت و لباس های خود را بشویند، شیخ غلامرضا با خلقی کریمانه و روحی سرشار از مهربانی و محبت، شب ها تمام لباس های طلاب در چادری می پیچید و آنها را برای شستن به کنار شط می برد و پس از خشک کردن لباس ها، دوباره آنها را به دوش می گرفت و تا نجف می آورد و در نیمه های شب بدون اینکه کسی بفهمد، یک یک لباسها را جلوی درب اطاق طلاب می گذاشت و می رفت.

برداشت:

بزرگان و آنها که در کرامت و فضیلت و انسانیت گوی سبقت را از بقیه انسانها ربوده اند از درب تواضع وارد شده اند و نسبت به همه مردم متواضع بوده و خدمت به خلق خدا را عبادتی بزرگی می دانند لذا بزرگان فرموده اند تواضع مرکب بزرگواری و کرامت است. آن انسانی صاحب مقام و منزلت واقعی می گردد که اندیشه تکبر و فخر را از سر خود بیرون کند و هیچگاه آنها را نخواهد که خدای متعال می فرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.

«آن سرای بزرگ آخرت برای کسانی است که نخواهند در زمین برتری جوئی و فساد را و عاقبت خیر از آن پرهیزگاران است.»

«بدولت کسانی سرافروختند که تاج تکبر بینداختند»

آن انسانی روشنابخش محفل انسانی است که قلبش مالا مال از محبت و دلسوزی

نسبت به بندگان خدا باشد و هدایت و رشد آنها را از جان و دل بخواهد و برای سعادت‌مندی و سلامتی دین و دنیای ایشان تلاش نماید.

وجودی دهد روشنایی به جمع که سوزش در سینه باشد چو شمع

انسان هنگامی به عزت واقعی می‌رسد که به مقام بندگی خدای متعال برسد و خویش را نسبت به کسی بزرگ نشمارد، انسانهای بزرگ که به مقامات بالای حیات معنوی و انسانی نائل شده‌اند برای خود شأن و منزلتی قائل نبوده‌اند و پاکی مطلق زمانی به انسان دست می‌دهد که برای هیچ کس تکبر و فخر نفروشد و تواضع را شعار خویش در زندگی قرار دهد.

تو آنکه شوی پیش مردم عزیز که مرخویشان را نگیری به چیز
بزرگی که خود را به خردی شمرد به دنیا و عقبی بزرگی ببرد
از این خاکدان بنده‌ای پاک شد که در پای کمتر کسان خاک شد

علم همراه با تواضع:

شیخ غلامرضا یزدی به اعتراف اهل علم از مجتهدان و بزرگان عصر خود بود. آیه‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی که در آن زمان با شیخ هم دوره بودند و در نجف اشرف ساکن بودند، خطاب به یزدی‌ها فرمودند:

«خوشا به حالتان! خوشا به حالتان! به ایرانیها بگوئید شیخ غلامرضا یزدی حجت زمان است، مثل من بیست نفر در نجف هستند که بعضی مجتهد یا مرجع تقلید شده‌اند، ولی هیچ یک شیخ غلامرضا نمی‌شوند».

هر چند شیخ از آیات عظام همچون شیخ عبدالکریم حائری، حاج میرزا سید علی مدرس لب خندقی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، حاج آقا حسین قمی، اجازه اجتهاد داشت ولی هرگز به فکر احراز مقام مرجعیت نبود و از عمل به این امر خودداری می‌کرد و در جواب مردمی که به ایشان می‌گفتند چرا رساله ارائه نمی‌کنید؟ می‌فرمود «رساله بده زیاد است، من باید دنبال کارهای دیگر بروم».

هر چند شیخ حدود ۴۰ سال ریاست بلامنازع دینی مردم شهر یزد و شهرهای همجوار را بر عهده داشت و پاسخ‌گوی مسائل آنها بود، ولی چون علم ایشان به دور از هوای نفس بود، هر گاه ایشان را حجة الاسلام یا آية الله خطاب می‌کردند برمی‌آشفت و می‌گفت: «شیخ غلامرضا حجة الاسلام نیست، از این پس مرا تنها شیخ بخوانید».

آية الله العظمی مکارم شیرازی در کتاب «آئینه دانشوران» درباره ایشان می‌فرماید: «من در مدرسه آقا باباخان شیراز تحصیل می‌کردم. یک دفعه شنیدم که حاج شیخ غلامرضا یزدی که مردی عالم و واعظ است، از یزد به شیراز آمده است. شنیده بودم ایشان صفات نورانی و عرفانی زیادی دارد لذا خیلی تلاش کردم تا به او نزدیک شوم، ولی یک بچه دوازده ساله کجا و آن آقای بزرگوار کجا! تا اینکه به فکر افتادم درس را نزد ایشان شروع کنم، آن زمان سیوطی می‌خواندم، نزد ایشان رفتم و گفتم: می‌توانم یک درس نزد شما بخوانم؟ فرمودند: چه اشکالی دارد و این مرد بزرگوار با آن سن بالایش (و با آن همه علم و کمالاتش) با حوصله و متانت و تواضع فوق‌العاده درس سیوطی را (از مقدماتی‌ترین دروس حوزه) برای من شروع کرد».

اخلاص شیخ غلامرضا یزدی

با توجه به اخلاصی که شیخ در امر تبلیغ داشت، منبرش، منبر معنویت و نورانیت بود، آية الله قاضی در این باره می‌گوید: «در منبر شیخ حالات ویژه‌ای برای انسان ایجاد می‌شد، از همه مهمتر اینکه انسان به یاد خدا می‌افتاد و گویا داخل خانه خدا قرار می‌گرفت، ما خیال می‌کردیم این حالات از خودمان است، ولی وقتی شیخ از میان ما رفت، این حالات هم رفت، یکی از دوستان می‌گفت: «منبر حاج شیخ را امام عصر علیه السلام اداره می‌کند که اینقدر معنویت دارد».

شیخ مقید بود با مردم ساده و روان و در خور فهم مردم سخن بگوید و از بکار بردن اصطلاحات فلسفی و علمی که مانع هضم مطالب می‌شد پرهیز می‌کرد. آنچه را می‌گفت خود حتماً به آن عامل بود لذا سخن او در مردم مؤثر بود، استاد مرحوم علامه جعفری در این باره می‌گفت «شما روحانیون باید اهل عمل باشید، اگر شما شیخ غلامرضا را

می‌دیدید با همان دیدنش (دیدن عملش) جواب همه سؤالهائیتان را می‌گرفتید». شیخ در منبرهایش به خداپرستی و توحید حقیقی تأکید داشت و همواره می‌فرمود با کوشش و جدیت و چیرگی بر هوای نفس، می‌توان حتی به مقام نزدیک به مقام معصوم رسید.

برداشت:

انسان تا اهل علم و عمل نباشد هرگز گفتار تنها منهای عملش در دل انسانها نمی‌نشیند آن سخنی دل‌نشین و پذیرفته شده است که از دل برآمده باشد و صاحب سخن عامل به آن حرف باشد والا آن تأثیر لازم را در مستمع نخواهد گذاشت.

عالمی را که گفت باشد و بس
عالم آن است که خود بد نکند
هر چه گوید نگیرد اندر کس
نه بگوید به خلق و خود بکند

انسان باید از عمر خویش که تنها سرمایه بزرگ الهی است که به او ودیعه داده شده نهایت استفاده را بنماید و همه فکر و اندیشه خود را در راه رسیدن به خدا و معنویت صرف نموده و در راه رسیدن به آن مجاهدت نماید. و بداند که با تلاش و مجاهدت و غلبه به هوای نفس و عادات بد به مقام بالایی خواهد رسید و در جوار ائمه هدی و تحت تربیت آنها لیاقت هدایت و ارشاد سایر انسانها را یافته و برای گروهی از متقین علم هدایت و رستگاری می‌گردد. و باید دانست که دنیا و هر چه در آن است اموری اعتباری است که یک روز هست و روز دیگر نیست و هر نوش و شیرینی آن با هزاران نیش و تلخی آمیخته است و اصل حیات و زندگانی بقول خدای کریم در جهان دیگر در انتظار مؤمنین است: ﴿وَالْآخِرَةُ لَهِیَ الْحَيَوانِ﴾.

جهد آن کن که نمائی ز سعادت محروم کار خود ساز که اینجا دوسه روزیست مقام

سربازی و وظیفه‌شناسی

از خصوصیات مردان خدا این است که نه تنها از دین و ایمان خود مراقبت می‌کنند و سعی دارند خود را به خدا نزدیک کنند، بلکه مواظب دین و ایمان مردم هم هستند و تمام همت‌شان بر این است که مردم را به راه خدا و به سوی سعادت، راهنمایی و هدایت

کنند و از هر فرصتی برای زنده کردن یاد خدا در دل مردم استفاده می‌کنند و لحظه‌ای از این وظیفه غافل نیستند، شیخ غلامرضا یزدی مصداق حقیقی این کلام بود.

پس از اقامت در یزد، به جهت بیماری چشم درد قادر به مطالعه زیاد و نوشتن مطالب چندان که می‌خواست نبود، لذا از طریق سخنرانی و منبر رفتن وظیفه خود را انجام داده و مردم را با حقایق دین و معارف اهل بیت آشنا می‌ساخت. مردم یزد هنوز خاطره منبرهای با معنویت شیخ را از یاد نبرده‌اند و هنوز صدای آن مرد خدا در تک‌تک مساجد روستاهای استان یزد و بسیاری از شهرهای دیگر ایران طنین‌انداز است، شیخ بسیاری از اوقات با پای پیاده و گاهی با الاغ به دورافتاده‌ترین روستاها، برای تبلیغ می‌رفت و حتی زمانی که هیچ کس حاضر نبود به روستایی بدآب و هوا برای تبلیغ برود، شیخ داوطلب رفتن به آن جا می‌شد. شاید طول مسیری که شیخ در طول عمر پربرکتش برای تبلیغ طی کرد به چندین هزار کیلومتر می‌رسید.

شیخ با همت عالی‌ای که داشت، نه تنها در همه روستاها و شهرهای مجاور یزد بلکه در شهرهای کرمان - رفسنجان - سیرجان - تربیت حیدریه - بم - اقلید - طبس - گناباد - فردوس - شیراز - قم و مشهد نیز منبر می‌رفت و کام‌تشنه مردم را از حکمت‌های نهفته در آیات و روایات سیراب می‌کرد.

در یکی از سفرهایی که شیخ به شهر مقدس مشهد داشتند، همین که متوجه شدند یکی از روستاهای دورافتاده مشهد واعظ ندارد سریعاً داوطلب به رفتن به آن روستا شدند. و وقتی یکی از علمای مشهد به ایشان می‌گویند آقا شما تازه از راه رسیدهاید بهتر است بروید برای زیارت، شیخ در جواب گفته بود امام رضا علیه السلام همه جا هست، آن حضرت زائر زیاد دارد ولی نوکر کم دارد، من می‌روم و نوکری امام رضا علیه السلام را می‌کنم.

دزد قافله

یکی از جلوه‌های زیبای وظیفه‌شناسی شیخ در امر تبلیغ در زمان رضاشاه خائن هویدا شد.

زمانی که به خاطر دستور متحدالشکل کردن لباسها، عده‌ای امر تبلیغ را رها کردند و

سراغ مشاغل دیگر رفتند و عده‌ای هم کنج عزلت خزیدند و خانه نشین شدند، شیخ حتی یک روز هم کارش را تعطیل نکرد او می گفت: حکم خدا در هر لباسی باید گفته شود، لذا بدون عبا و عمامه راهی مسجد می شد و مردم را موعظه می کرد. شیخ که به خوبی می دانست هدف استعمار خانه نشین کردن علما و تضعیف مردم است، در اعتراض به کسانی که کنج عزلت گرفته بودند می فرمود:

«اگر دزدی آمد و قافله رازد، آیا باید ترک زندگی کرد، حالا دزدها آمده‌اند و عبا و عمامه را برده‌اند، آیا باید زندگی را ترک کرد؟ باید انجام وظیفه کرد چه با عمامه چه بدون عمامه!»

و خود شیخ حتی در آن زمان هم گاهی در یک روز، به چند روستا برای تبلیغ می رفت، روزی در راه سفر به یکی از قریه‌ها، در میان راه، شیخ برای وضو گرفتن به یکی از دهات نزدیک رفت، در آن جا به پیرمردی بر می خورد به او فرمود: حمد و سوره‌ات را بخوان! پیرمرد خواند و شیخ دید اشکال فراوان دارد. سپس پسری را دید که به سن تکلیف رسیده بود به او گفت اصول دین را بگو، دید پسر بلد نیست جواب بدهد، لذا احساس تکلیف کرد و به همراهانش گفت: در اینجا وظیفه من عوض شد، من در این روستا می مانم، سلام مرا به اهالی روستای آباده برسانید و بگوئید امسال منتظر من نباشند، من در اینجا وظیفه مهمتری دارم.

شیخ حقیقتاً مصداق عبارت «حافظاً لدینه» بود و همه هم و تلاشش، صیانت و ترویج دین خدا بود و در این راه هر سختی را به جان می خرید.

سخاوت شیخ غلامرضا یزدی

قضایای بسیاری از دوستان و آشنایان شیخ نقل شده که همه نمایانگر این است که شیخ غلامرضا هیچگونه دل بستگی به مال دنیا نداشته است.

یکی از دوستان شیخ نقل می کند که: روزی تصمیم می گیرد عبای گران قیمتی برای شیخ بخرد، به مغازه عبافروشی می رود و پس از خرید عبا متوجه می شود که عبافروش تنها یک عدد از این نوع عبا داشته است، سپس آن عبای گران قیمت را به شیخ هدیه می کند،

فردای آن روز دوباره سری به آن مغازه عبا فروشی می‌زند و می‌بیند عین همان عبا در مغازه هست، به مغازه‌دار می‌گوید: مگر شما نگفتید فقط یک عدد از این نوع عبا دارید؟ مغازه‌دار می‌گوید بله درست است، ولی شیخ دیروز این عبا را آورد و باشش عدد عبای ارزان عوض کرد و آنها را به طلاب جوان کم‌بضاعت داد. آن فرد دوباره آن عبا را می‌خرد و برای شیخ هدیه می‌برد، ولی دوباره روز بعد عبا را در مغازه می‌بیند و این عمل چندین مرتبه تکرار می‌شود.

خلق پیامبری ایشان

روزی شیخ با یکی از دوستانش، برای ادای نماز جمعه، به مسجد رفته بود، که بعد از اتمام نماز سیدی آمد و از پشت منبر به شیخ زد و گفت: من خرجی ندارم چند روز است زن و بچه‌ام گرسنه‌اند، به من کمکی کنید، شیخ غلامرضا به او گفت: بنشین ان شاء الله درست می‌شود و به دوستش گفت مرکب را بیاور از راه بازار می‌رویم و به همراه دوستش راهی شدند و از بازار هم گذشتند درست در همین موقع آن سید آمد و گفت: حاج شیخ سرت را پائین انداخته‌ای و می‌روی من خرجی ندارم. شیخ گفت: سید بیا برویم خدا کارها را درست می‌کند، چند قدم که جلو رفتند، دوباره سید آمد و مشت محکمی به سینه شیخ زد به گونه‌ای که ایشان به زمین افتاد و عمامه از سرش افتاد و بالحن تندی به شیخ گفت: می‌گویم زن و بچه‌ام گرسنه‌اند، آن وقت تو سرت را پائین انداخته‌ای و می‌روی؟! همراه شیخ خیلی دوست داشت این مرد گستاخ را ادب کند ولی شیخ اجازه نداد، شیخ از زمین بلند شد، خاک لباسش را تکاند و به سید گفت: بیا برویم الان خدا می‌رساند. همین طور که در راه می‌رفتند، یکی از تجار شهر را در راه دیدند، او به شیخ عرض سلام و ادب کرد و شیخ به او گفت: بیست تومان داری به من قرض بدهی؟ تاجر کیسه پولش را بیرون آورد و گفت: هر چه می‌خواهی بردارید! شیخ گفت: بیست تومان کافی است، سپس مرد را صدا زد و گفت: سیدجان! تو را به جدت ببخش که دیر شد. و سپس دست سید را بوسید، سید که از این عمل شیخ خجالت زده بود از شیخ عذرخواهی کرد و روانه منزلش شد.

که دست کرم به زبازوی زور

نیشته است بر گور بهرام گور

نه زنجورم که از دستم نیبالند

من آن مورم که در پایم بمالند

که زور مردم آزاری ندارم

کجا خود شکر این نعمت گزارم

که به عفو از گناه پاک شوی

گر گزندت رسد تحمل کن

خاک شو پیش از آنکه خاک شوی

ای برادر چو خاک خواهی شد

بیزاری از صوفیه

در یکی از سالهای اقامت شیخ در شهر یزد مردی خراسانی و درویش مسلک به یزد آمد و با گفتن سخنان انحرافی و بیان عقاید ناصحیح، سعی در گمراه کردن مردم شهر داشت، او منبر شیخ را تحریم کرده بود و به مردم می گفت: من پای منبر شیخ نمی روم تا شما هم نروید و علیه شیخ بدگویی می کرد، از آنجا که همواره مردم ساده لوح، خیلی سریع فریب اینگونه افراد را می خورند عده ای دورش جمع شدند و به او گرایش یافتند و با تحریکات و تهمت های شیطانی او شیخ را رها کردند.

شیخ غلامرضا مدام مردم را نصیحت می کرد که این مسلک درویشی (صوفی گرایانه) است انحرافی است و این ها عقایدشان باطل است، ولی جمعی از مردم فریفته ظاهر سخنان آن مرد صوفی شده بودند و به دنبالش می رفتند. وقتی شیخ این نافرمانی را از جانب عده ای از مردم شهر دید به نشانه اعتراض به حضور این مرد شیطان صفت، شهر یزد را ترک کرد و راهی مشهد مقدس شد، شیخ مدتی در مشهد بود و در آن جا برای طلاب درس می گفت، اما نبود آن اسوه زاهد و تقوی برای مردم شهر گران آمد، لذا علمای اقدامی چند نفر را به مشهد فرستادند تا از شیخ بخواهند که به یزد باز گردد. از طرف دیگر مرحوم آیه الله حائری رحمته الله علیه مؤسس حوزه علمیه قم هم که از موضوع مطلع شده بود و می دانست نبود شیخ در یزد چه ضرری برای دین مردم آن دیار دارد،

شیخ را به قم طلبید و از ایشان درخواست کرد به یزد برگردد و ریاست دینی مردم شهر را بر عهده بگیرد.

شیخ غلامرضا وقتی مطمئن شد که مردم شهر تربیت شده‌اند، و از کرده‌شان پشیمان گشته‌اند به یزد برگشت تا دین مردم را از خطرات حفظ نماید.

اسوه صبر و استقامت

یکی از صفات بارز اولیاء خدا صبر و استقامت آنان در برابر فشارهای مختلف زندگی است. یکی از این فشارها، مصیبت مرگ فرزند عزیز و دل‌بندی است که در راه خدا و دین او تلاش می‌کند و مرحوم حاج شیخ پس از سفرخانه خدا به همراه فرزندش شیخ محمود به قم مشرف شدند و حضرت آیه‌الله العظمی بروجردی به افتخار ایشان مجلس درسی ترتیب دادند، پس از چند روزی بیماری سختی فرزند شیخ را راهی بیمارستان کرد، و پس از مدت کوتاهی جان به جان آفرین تسلیم کرد و وقتی علما حوزه به احترام شیخ درس را تعطیل کردند او گفت: ما درس را تعطیل نمی‌کنیم و پس از درس بر جنازه فرزند عزیزش نماز خواند و وقتی خواستند جنازه را دفن کنند حاج شیخ محاسن خود را روی دست گرفته بود و می‌فرمود: «بارالها، این امانت را خوب نگهداری کردم، بعد از تشرّف به حج و زیارت خانه‌ات، اینک آن را به تو بر می‌گردانم».

آیه‌الله «صدر الغروی» نقل می‌کند که: من به طرف قبر خم شده بودم که قطرات اشکی صورتم را خیس کرد، سر بلند کردم و دیدم آیه‌الله گلپایگانی و امام خمینی بالای سرم ایستاده‌اند و بر مصیبت این دوست می‌گریند، اما خود حاج شیخ هرگز اشک نریخت.

نقل است که ایشان بعد از دفن پسرشان، همین که می‌خواستند قبر را ترک کنند، قطرات اشکی در چشمشان حلقه زد، ولی ایشان سرشان را بالا گرفتند و گفتند: «ای اشک چرا می‌آیی، مگر اتفاقی افتاده است؟!» عصر همان روز از سوی آیه‌الله بروجردی، مجلس ترحیمی برگزار شد که نخستین سخنران آن «میرزا محمدتقی اشراقی» بود که سخنش را اینطور آغاز کرد «ما شنیده بودیم که پیامبر اسلام فرمودند «علماء امتی افضل به

انبیاء بنی اسرائیل» ولی تاکنون با چشم ندیده بودیم، یکی از پیامبران حضرت یعقوب بود که با وجود این که می دانست یوسف زنده است، آنقدر گریه کرد که چشمانش کور شد، اما امروز دیدم که آیه الله حاج شیخ غلامرضا خود بر جنازه فرزندش نماز گذارد و اصلاً گریه نکرد».

بیان آیه الله العظمی بروجردی در مورد شخصیت آیه الله شیخ غلامرضا یزدی

بعد از سخنان آیه الله اشراقی، حاج شیخ خود به منبر رفت و یک ساعت در تفسیر سوره حمد سخن گفت و سخنانشان آنچنان علمی بود که همه را شگفت زده کرد. آری این صبر عجیب فقط یک نمونه از کمالات آن ولی خدا بود، بزرگ مردی که آیه الله بروجردی آن چنان ارادتی به او داشت که می گفت: «شیخ غلامرضا همه کاره من و صاحب اختیار من است».

شیخ هوای نفس نداشت

مرحوم آیه الله شیخ مرتضی حائری «فرزند بزرگوار حضرت آیه الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری»، مؤسس حوزه علمیه قم می گوید: من فقط در طول عمر دو نفر را دیدم که حقیقتاً خالی از هوای نفس بودند، یکی مرحوم «حاج شیخ حسین زاهد» در تهران و دیگری مرحوم حاج شیخ غلامرضا در یزد، اما علو همت شیخ غلامرضا را هیچکس نداشت.

آری شیخ از دوران طلبگی علم را با معنویت همراه کرده بود و همواره در تلاش بود تا با تزکیه نفس، عنان نفس را در اختیار بگیرد، تا بنده واقعی خدا شود. یک قضیه در این باب ذکر می شود که خالی از لطف نیست.

دوستان شیخ نقل می کنند که ایشان در دوران طلبگی به یکی از خوراکی ها علاقه بسیاری داشت، ولی به خاطر تربیت نفسش، هر گاه پولی به دستش می رسید از خرید

امتناع کرده و پول را به مستحقی می بخشید تا این که یک بار پولی به دست شیخ آمد و او آن خوراکی را که سی سال بود از آن نخورده بود خرید، درست در همین زمان سائلی به در خانه شیخ آمد و گفت: من نیازمندم اگر دارید به من کمک کنید، شیخ که جز آن خوراکی چیز دیگری در منزل نداشت با کمال صیانت از آن گذشت و خوراکی را به سائل بخشید و بعد از آن خدا را شکر نمود که توانسته است خوب امتحان بدهد.

برداشت:

انسان اگر می خواهد در راه خدای متعال چیزی را انفاق کند باید چیزی را که در نزدش ارزشمند می باشد انفاق نماید و به قول معروف تا جایی که امکان دارد و ظرفیت دارد نسبت به این امر اقدام نماید تا مزه خوبی و احسان و عمل برای خدا را در ذائقه خود حس کند لذا خدای متعال نیز در قرآن فرموده: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾. یعنی: هرگز مزه (آن حس نیکی و کمال) را نمی چشید مگر آنکه از چیزی که محبوب دلتان است در راه خدای متعال انفاق کنید با این کار خدایی او خدا را بر هوای خود ترجیح داده است و خدای متعال اجر محسنین را ضایع نخواهد کرد.

معنای توسل

شیخ اعتقاد عمیقی به توسل به اهل بیت علیهم السلام به عنوان حلال مشکلات داشت و در هر گرفتاری ابتدا در خانه اهل بیت می رفت، در یکی از سالها که شیخ به همراه چند تن از دوستان خود به عتبات عالیات سفر کرده بود در یک مجلس روضه خوانی، سماور بزرگی مملو از آب جوش روی ایشان افتاده و بدنش دچار سوختگی شدید شد، دوستان شیخ خیلی از این حادثه متأثر شدند، ولی شیخ به آنها فرمود: چرا ناراحتید؟ الان متوسل به حضرت سیدالشهداء علیه السلام می شوم و شفا می یابم و همین طور هم شد، فردای آن روز هیچگونه اثری از آن سوختگی شدید در بدن شیخ نبود و سیدالشهداء علیه السلام ایشان را شفا داده بودند.

ارتباط شیخ با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

آیه الله میلانی در وصف شیخ غلامرضا می گفتند: «ایشان سرباز امام زمان علیه السلام هستند». این بزرگترین افتخار برای انسان است که به لیاقت سربازی امام زمان علیه السلام برسد و یکی از خصوصیات یک سرباز حقیقی این است که با مولایش ارتباط داشته باشد. البته منظور ما از ارتباط در اینجا، ارتباط روحی است، این که او حقیقتاً روحش را از رذائل پاک و تزکیه کرده باشد و قلبش آئینه تجلی صفات الهی شده باشد تا لیاقت پیدا کند سخن امام را با گوش دل بشنود و با امام مرتبط باشد، که این صفات الحق در شیخ غلامرضا موجود بوده و مورد عنایت حضرت بقیه الله ارواحنا فداه بود.

آقا «سید علی طباطبائی عقدائی» نقل می کند که: زمانی که از یزد به قم رفتم مأمورین رضاشاه مرا مانند سایر طلاب گرفتند و برای خدمت سربازی به پادگان باغ شاه تهران بردند و در آنجا همه را معاینه پزشکی می کردند، به نحوی که در مرحله ای از معاینه به اشخاص می گفتند کاملاً لخت شوید، وقتی نوبت به من رسید، حیا مانع از آن شد که اطاعت کنم، لذا مرا در اتاقی زندانی کردند، در آن حال اسارت و در ظلمات زندان یک دفعه قلبم متوجه وجود مقدس امام زمان علیه السلام شد و با چشم گریان به وجود نازنینش متوسل شدم و از حضرتش خواستم که مرا از این مخمصه نجات دهد، در همین حال توسل بودم که یک دفعه دیدم درب اتاق باز شد و شیخ غلامرضا داخل شد و فرمود:

سید علی بیا برویم، من که مبهوت بودم که شیخ چگونه در مقابل آن همه نگهبان و سرباز پادگان توانسته خود را به من برساند و چه طور در راه رویم گشوده، سریعاً به دنبالش حرکت کردم، شیخ مرا از سالن عبور داد که پر از افسر و درجه دار بود، ولی آنها هیچ حرفی به ما نزدند گویا هیچ کس ما را نمی دید، ما از داخل پادگان خارج شده به دژبانی رسیدیم، ولی با کمال تعجب دژبانها هم هیچ عکس العملی نشان ندادند، و ما به راحتی از پادگان خارج شدیم، وقتی حدود ۳۵ متر از پادگان دور شدیم، شیخ غلامرضا به من گفت: برو به قم و درست را بخوان، هیچکس با تو کاری ندارد و راه قم را به من نشان

داد، من که هنوز گیج و مبهوت بودم خواستم از شیخ سؤال کنم که شما چه طور ماجرای ما را فهمیدید؟ همین که رویم را برگرداندم، دیدم شیخ نیست.

آری وقتی انسان با امام خود، ارتباط روحی عمیقی داشته باشد و روحش به روح امام متصل شود به امر امام مأمور انجام وظایف مهمی می شود و برای او غیبت و ظهور امام علیه السلام تفاوتی ندارد و همیشه در خدمت امام زمانش می باشد هر چند به حسب ظاهر مانند بقیه مردم، آن حضرت را نبیند.

تشرّف به محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

حاج شیخ به نقل از دوستان، علاوه بر ارتباط روحی توفیق زیارت آقا، امام زمان علیه السلام را نیز یافته بود و مورد توجهات خاص آن حضرت بود، حاج «شیخ فقیه خراسانی» پسر شیخ غلامرضا نقل می کند:

چندین بار در سفرها، یا در شهرها، به دنبال مرکب حاج شیخ در حرکت بودم که یکدفعه می دیدم ایشان غیب می شوند و دوباره بر می گردند، وقتی از ایشان سؤال می کردم که آقا شما به کجا می روید که من دیگر شما را نمی بینم، می فرمود: به ملاقات آقایم امام عصر علیه السلام رفته بودم، تا چند سؤال فقهی از ایشان پرسیم.

بیداری از خواب غفلت

یکی از مسائلی که مرحوم شیخ به آن اهمیت خاصی می داد و فوق العاده بر آن تأکید داشت، اقامه نماز جماعت بود، حاج شیخ تقریباً همه ایام سال نماز ظهر و عصر، مغرب و عشاء را به جماعت برگزار می کرد و بسیاری از سالها مقید بود که حتی نماز صبحش را نیز به جماعت برگزار کند.

ایشان سعی می کرد نماز جماعت را در مساجد مختلف به جای آورد، وقتی به مسجدی می رفت و با حضور او نماز جماعت آن مسجد رونقی می گرفت برای نمازهای بعدی به مسجد دیگری می رفت و به این ترتیب سعی می کرد کاری کند که در تمام

مساجد، نماز جماعت پرشکوه برگزار شود و مردم متوجه اهمیت این موضوع باشند. او حتی در سفر به قریه‌ها و روستاها نیز همین طریق را پیشه می‌کرد و با این اقدام او اهل آن قریه نیز مشتاق به ادای نماز به جماعت می‌شدند، ایشان حتی در حال بیماری در اواخر عمر با وجود کهولت سن نیز مقید بود نمازش را به جماعت ادا کند، طوری که مردمی که او را بیش از جان خود دوست داشتند، او را برای رفتن به مسجد به پشت گرفته و به سوی محراب می‌بردند و بعد از پایان نماز دوباره جناب شیخ را که دیگر توان راه رفتن نداشت، به پشت گرفته و به منزلش بر می‌گرداندند.

در یکی از روزها در همان ایام بیماری، مردم مدتی برای آمدن او جهت اقامه نماز منتظر شدند، و وقتی انتظار طولانی شد، ایستادند تا نماز را فرادی ادا کنند، درست در همین لحظه حاج شیخ با حال بیمار و رنجورش وارد مسجد شد و بعد از اینکه در محراب قرار گرفت مردم به او گفتند: ما گمان می‌کردیم شما چون مریض هستید تشریف نمی‌آورید، جواب فرمود: هر گاه دیدید شیخ برای نماز به مسجد نیامد به خانه‌اش تابوت ببرید.

همچنین آن مرحوم به ادای نمازهای مستحبی بسیار اهمیت می‌داد و از هر فرصتی برای نماز خواندن استفاده می‌کرد، بطوری که در روز چندین ساعت مشغول نماز بود. وقتی دوستان ایشان می‌گفتند ما نمی‌دانیم شما در نماز چه دیده‌اید که اینقدر نماز می‌خوانید؟ ایشان می‌فرمود: «اگر شما بدانید از اینجا تا چند کیلومتر راه، روی زمین اشرفی ریخته است، اولی را که برداشتی، دوّمی را هم بر می‌دارید و تا آخر همین کار را می‌کنید. نماز ارزشش خیلی بالاتر از اشرفی است، نماز گنج است، ارتباط بنده با آفریننده است، آن هم ارتباط مستقیم».

لذا جناب شیخ گاهی، وقتی که قرار بود در جایی منتظر کسی باشد، همان جا به نماز می‌ایستاد و از وقتش برای نیایش با معبود استفاده می‌کرد.

برداشت:

این حالات و روحیات در اولیاء خدا و سالکین الی‌اللهی که از خواب غفلت بیدار

شده‌اند به طور دائم وجود دارد، آنان چنان به سوی خدای تعالی و اجابت دعوت او قدم برداشته‌اند که خداوند متعال، قلبی بیدار به آنان مرحمت فرموده است، همانطور که وقتی کسی سکه‌های پر قیمت طلا را روی زمین می‌بیند، شروع به جمع‌آوری آنها می‌کند و فرصت را از دست نمی‌دهد و جمع‌آوری طلا را به آینده موکول نمی‌کند آنان نیز درباره نماز جماعت و حقایق معنوی چنین‌اند، و اگر ما چنین حالتی را در خود نمی‌بینیم، باید بدانیم که قلب بیداری نداریم و باید کاری کنیم و قدمهایی بسوی خدای تبارک و تعالی برداریم تا این قلب خفته را بیدار و چشم دل را به حقایق معنوی باز کنیم.

امید محرومان

جناب حاج شیخ علاوه بر دستگیری از نیازمندان شهر، خود به نیازمندان سایر نقاط نیز رسیدگی می‌کرد، ایشان هر گاه به روستاها و یا شهرهای مجاور سفر می‌کرد از احوال مستضعفین جو یا می‌شد، او پدر مهربان فقرا بود، و فقرا همواره چشم انتظار بودند تا شیخ به روستای آنها سفر کند و با سخاوتش کمکی به آنها نماید.

یکی از این افراد پیرزنی بود که در یکی از روستاها تنها و بی‌کس زندگی می‌کرد و حاج شیخ سالیانه مبلغی به او کمک می‌کرد تا اینکه یک سال حاج شیخ بیمار شد و نتوانست به آن روستا سفر کند، از قضا پیرزن که خانه‌نشین بود و از حال شیخ خبر نداشت، از این که شیخ کمک همه ساله را به او نرسانده دلگیر بود و با خود می‌گفت: «گویا شیخ غلامرضا هم ما را از یاد برده است».

آن شب پیرزن وقتی برای نماز صبح بیدار می‌شود، یکدفعه کوبه در به صدا در می‌آید او به سختی خود را به درب می‌رساند و بعد از گشودن در سیدی را می‌بیند که با کیسه‌ای در دست دم در ایستاده است، سید به پیرزن می‌گوید: این قدر نگو حاج شیخ مرا فراموش کرده است، او شما را از یاد نبرده بلکه به علت بیماری نتوانست مقرری شما را برساند. عجیب این که مبلغی که سید به پیرزن می‌دهد، هر چند مقدار معینی بوده، ولی تا آخر عمر کفاف مخارج زن را می‌دهد و او دیگر هیچگاه نیازمند نمی‌شود. البته شایان ذکر است که آن پیک از طرف شیخ نبوده و جناب شیخ آن زمان در بستر بیماری بودند.

برداشت:

نظیر این جریان برای دیگر اولیاء خدا و یاوران امام عصر علیه السلام نیز دیده و نقل شده است، آنچه مهم است آن است که خداوند متعال آبروی یاوران امام زمان و نوکران واقعی آن حضرت را همیشه حفظ می کند و با کمک های ملائکه و مأمورین ویژه امام علیه السلام حرمت و عظمت و محبوبیت این اولیاء الهی را نزد مردم حفظ می فرماید.

محبوب دل های همه بود

مردم شهر یزد و بسیاری از شهرهای اطراف، چون سالها بود که از شیخ جز زهد و تقوی و سخاوت و خیرخواهی و معنویات و اخلاق چیزی ندیده بودند، بیشتر از جان خویش شیخ را دوست می داشتند، همه شهر یزد بود و یک شیخ غلامرضا که هم عالم مسائل دینی شان بود هم پناهگاه در ماندگانی شان، حتی جوانان یزد شیفته و عاشق شیخ بودند و همیشه از منبر پر نورش استفاده می کردند در سالهای پایانی عمر شیخ، چند بیماری ایشان را از پا انداخته بود تا آنجا که اغلب ایشان را به دوش می گرفتند و تا محراب و یا منبر می بردند و در این میان جوانان از همه مشتاق تر بودند تا سعادت بدوش گرفتن آن ولی خدا نصیب شان شود، لذا گاهی چندین جوان پای منبر شیخ حلقه می زدند و هر یک آرزو می کردند که افتخار به دوش گرفتن شیخ به آنها برسد و هر یک بر دیگری در این جهت سبقت می گرفتند.

در باب علاقه شهر به شیخ ذکر قضیه زیر خالی از لطف نیست:

در زمان رضاشاه ملعون یکی از دوستان شیخ، از تهران برای موعظه به یزد آمد و در منبر حملات تندی به شاه و بهائی ها گفت. بهائی ها که آن زمان قدرتی داشتند، فوراً به شهربانی رفته و خواستار دستگیری مهمان شیخ شدند. مأموران، شبانه خانه شیخ را محاصره کردند، ولی شیخ به آنها گفت: اگر مهمان را می برید مرا هم باید ببرید. مأموران گستاخ غافل از محبوبیت شیخ نزد مردم، او و مهمانش را دستگیر کرده و به ژاندارمری بردند، همین که خبر به گوش علما و مردم رسید همه یکپارچه دست به اعتصاب زدند، مغازه ها بسته و بازار را تعطیل کردند و جمع زیادی اطراف شهربانی تجمع اعتراض آمیز

تشکیل دادند، از طرف دیگر گروه‌های دیگر مردم در گوشه و کنار شهر تظاهرات راه انداختند و خواستار آزادی شیخ شدند، مأموران که حتی احتمال هم نمی‌دادند که دستگیری شیخ این عواقب را برایشان داشته باشد دیدند نظم شهر بهم ریخته کسب تکلیف کردند و با دستور مؤکد مافوقشان برای جلوگیری از اغتشاش فوراً شیخ را آزاد کردند.

برداشت:

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ «آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند خداوند برایشان محبتی قلبی در دل‌های مردم قرار می‌دهد». آری اولیاء خدا و آنان که به حقایق وحی، ایمان راستین آورده و به آن جامه عمل پوشانده‌اند، از این امتیاز ویژه برخوردارند که خداوند متعال بدون هیچ تبلیغات و فشاری و بدون هیچ تلاش و زحمتی محبت آنان را در دل‌های مردم جای می‌دهد و آنان بدون مقدمه با محبت قلبی مردم نسبت به خود مواجه می‌شدند، در حالی که مردم در برخورد با ایشان و اظهار محبت به آنان، هیچ جهت مادی و دنیایی در نظر ندارند و به اصطلاح محبوبیت آنان از درون دل‌ها بر می‌خیزد.

سالکین الی الله و آنان که خود را با لباس تقوی و اجابت دستورات خدای متعال و سفارشات خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام آراسته‌اند، با این نشانه معنوی می‌توانند به حقانیت حرکتی که در راه خدا کرده‌اند بیشتر مطمئن شوند، زیرا گاهی ممکن است با پول و مادیات و تبلیغات و فریب، نظر مردم را به سوی کسی جلب کرد، اما هیچ گاه دل‌های مردم حقیقت‌جو با پول و مادیات و تبلیغات به سوی کسی جذب نمی‌شود و انقلاب و دگرگونی دل‌ها در دست کسی نیست جز خداوند متعال.

رفتار و برخورد شیخ با مردم

شیخ با نور معنویت خود، قلوب یهودیان و زرتشتیان یزد را نیز مسخر کرده بود، یهودیان یزد الطاف و کرامات بسیاری از شیخ دیده بودند، و به خصوص در جنگ جهانی دوم، در حالی که فقر شدید و گرسنگی همه را تحت فشار گذاشته بود، حاج شیخ کیسه

آرد به خانه مردم شهر می برد، و یهودیان را نیز فراموش نمی کرد و برای آنها هم آرد می برد وقتی اطرافیان شیخ اعتراض می کردند و می گفتند او یهودی است شیخ می فرمود: مگر یهودی خوراک ندارد، مگر یهودی گرسنگی نمی فهمد.

همین کرامات اخلاقی شیخ سبب شده بود تا یهودیان متعصب از سیره شیخ، دلباخته او شده و احترام فوق العاده ای برای ایشان قائل باشند، یکی از یهودیان یزدی پیر مردی بود که سالیان سال خادم کنیسه قدیمی شهر یزد بود، این مرد علاقه بسیاری به شیخ داشت و احترام خاصی برای ایشان قائل بود و وقتی مسلمین از علت ارادت او می پرسیدند جواب می داد: «در زمان قحطی که نان کم بود، نانوایان به خاطر یهودی بودن، نان به ما نمی دادند، وقتی شیخ از این موضوع مطلع شد، با همکاری فرزندش، نیمه های شب به در خانه ما می آمد و کیسه های آرد را در منزل ما می گذاشت و می رفت، لذا برای ما آن زمان شیخ از موسی هم بالاتر بود و به همین علت است که ما هر گاه اسم ایشان را می شنویم برایش طلب آمرزش می کنیم.»

برداشت:

حضرت علی علیه السلام در کلمات قصار خویش در نهج البلاغه می فرماید: «خالطوا الناس مخالطة ان تتم معها بکوا علیکم و ان عشتم حنوا الیکم» با مردم چنان معاشرت کنید که اگر از دنیا رفتید برای شما صمیمانه گریه کنند و اگر زنده بودید دلهایشان مشتاق به سوی شما باشد». و مرحوم حاج شیخ غلامرضا حقیقتاً مصداق این فرمایش بود، که حتی مردم یهودی و غیرمسلمان نیز مشتاق او بوده و پس از مرگ بر فوت او متأسف بودند.

ملائک پیکر حاج شیخ را به کربلا می برند

در همان روز رحلت شیخ، عده ای از یزدیها که به کربلا مشرف شده بودند، در حرم متوجه می شوند که عده ای از مردم جنازه ای را دور حرم حسینی علیه السلام طواف می دهند. آنها می پرسند: این جنازه کیست؟ جواب می دهند جنازه شیخ غلامرضا یزدی است که امروز فوت کرده است و بعد از چند دور طواف جنازه به دور حرم مطهر سیدالشهداء آن را به

بیرون می بردند، زائرین یزدی بدنبال طواف کنندگان از حرم بیرون می آیند ولی نه اثری از جنازه می بینند و نه از طواف دهندگان. آنها که غرق حیرت و تعجب بودند برای این که مطمئن شوند تلگرافی به یزد می زنند و از حال شیخ می پرسند که در جواب می شنوند، شیخ در همان روز فوت کرده است.

یقیناً این ملائکه بودند که پیکرش را به عطر حریم حسینی معطر می نمودند و با تربت کربلا متبرک می کردند.

تواضع عجیب شیخ و نزول رحمت خدا

خدمتکار منزل شیخ نقل می کرد که: زمانی در یزد هفت شبانه روز باران آمد و بسیاری از بناهای خشت و گلی فرو ریخت و مردم به آب انبارها و ساختمانهای آجری پناه بردند، شب هفتم بود که در نیمه های شب دیدم شیخ عمامه شان را بر داشته اند و زیر باران، وسط حیات ایستاده اند و با صدای بلند تضرع می کنند و می گویند: ای خدا، همه مردم بدنبال کسب و کار و طاعت و عبادتند، در این شهر فقط غلامرضا گناهکار است. اگر این باران برای عذاب غلامرضا است تو او را ببخش.

درست نیم ساعت بعد از دعای شیخ، ابرها به حرکت آمده و باران هفت روزه پایان می یابد.

روح شیخ معین مؤمنان پس از فوتشان

یکی از آشنایان شیخ نقل می کند زمانی که برای فرستادن افراد به خدمت سربازی قرعه کشی می شد، من به مقبره شیخ رفتم و عرض کردم: شما می دانید که من فقط همین یک پسر را دارم و جز او کسی دیگر را ندارم؛ فردا روز قرعه کشی است، شما به درگاه خدا واسطه شوید تا پسر من از خدمت معاف شود.

فردای همان روز با پسر من به پادگان رفتم، ناگهان دیدم پسر من در حالیکه برافروخته و ناراحت است، پیش من آمد و گفت: یک نفر از صف های جلو آمد به زور شماره مرا که ۷ بود گرفت و شماره خودش را که ۹ بود به من داد. من به پسر من گفتم: «ناراحت نباش! صبر

کن تا اسامی را بخوانند».

وقتی اسامی را از بلندگو اعلام کردند، گفتند: شماره ۷ سرباز و شماره ۹ معاف است. این از کرامت شیخ غلامرضا یزدی بود در برآورده شدن حاجت من.

توجه شیخ به بیمار و شفاء سریع

همسر یکی از شاگردان شیخ نقل می کند که من یک بار به بیماری ای مبتلا شده بودم و زخمی در صورتم ایجاد شده بود که به گفته پزشکان بهبود زخم دو ماه طول می کشید و لازم بود مراقبت بسیار از آن بکنم و اصلاً به آن آب نزنم.

من که این حالت برایم بسیار سخت بود، به سر مزار شیخ غلامرضا در امامزاده رفتم و عرض کردم: حاج شیخ! هر گاه من بیمار می شدم، همسرم می آمد به شما می گفت و بیماری من درمان می شد. حالا با این بیماری که عارضم شده، خیلی در مشقت هستم، چگونه می توانم دو ماه وضو نگیریم، نمازهایم را چگونه بخوانم، از شما می خواهم شفای مرا بگیرید. خدا می داند که بعد از مدت کوتاهی، زخم به کلی بهبود یافت و دیگر هیچ اثری از آن نبود.

برداشت

یکی از فعالیت های اولیاء خدا پس از مرگ کمک به نیازمندان و حاجتمندان است که به مزار ایشان می روند، یا از ارواح آنان کمک می خواهند که کرامت فراوان ارواح امامزادگان معظم و سایر اولیاء خدا که در کتابهای بسیار نقل شده، در این راستا می باشد. زیرا آن بزرگواران پس از مرگ با دستی بازتر به کمک انسان می شتابند هر چند ما انسانها چنان در خواب غفلت فرو رفته ایم، که به قدرت وسیع آنان پس از مرگشان توجهی نداریم و اگر گاهی بعضی از ما سراغ آنها می رود حوائج مادی و دنیائی و شفای امراض جسمی خود را از آن بزرگواران می خواهند، که البته اولیاء خدا به این جهت به میان ما نیامده اند، اما در عین حال کرامت و بزرگواری فرموده در صورتی که مصلحت خدای متعال تعلق بگیرد نظر عنایتی فرموده و همان حوائج مادی را برآورده می سازند. یکی از اولیاء خدا می فرمودند: وقتی به زیارت ائمه اطهار علیهم السلام یا امامزادگان علیهم السلام

می‌رویم، اگر تنها حوائج مادی و شفای امراض بدنی مدنظرمان باشد، مثل این است که انسان از طبیب درجه اول، وقت طبابت گرفته باشد تا ساعتی به محضر او راه یابد و سرطانش را درمان کند، اما وقتی به حضور طبیب حاذق می‌رسد ابتدا اسب خود را نزد او می‌برد و تمام توجهش به این است که طبیب اسب او را شفا دهد، اما خود و سرطان خود را فراموش می‌کند.

ایشان می‌فرمودند: ما هم وقتی در محضر ائمه اطهار علیهم‌السلام و امام‌زادگان عظیم‌الشان و اولیاء آنان، تمام توجه‌مان به شفای بدنی و حوائج دنیوی است باید بدانیم به جای معالجه روح خود، مرکبمان (اسب زیر پایمان) یعنی همان بدن خود را تحت معالجه قرار داده‌ایم و روحمان مریض باقی می‌ماند، و سرطانهایی چون حسادت، تکبر، غفلت، خودخواهی، و امثال اینها لاعلاج مانده و ما را آزار می‌دهد. او می‌فرمود: گاهی اگر امام علیه‌السلام یا امام‌زادگان عظیم‌الشان، همین اسب زیر پای ما (یعنی بدن ما) را شفا دهند و روحمان مریض باقی بماند، ممکن است به مصلحت نباشد و ما با سالم شدن از لحاظ بدنی، بیشتر در خواب غفلت فرو رویم لذا چه بسا ممکن است که شفای امراض جسمی به مصلحت انسان نباشد، چرا که روح شخص از خواب غفلت بیدار نیست و با سلامتی جسمی خود را بیشتر آلوده این دنیای پست می‌کند.

چند کرامت از جناب شیخ

در زندگی شیخ غلامرضا یزدی، قضایای فراوانی از طریق دوستان و آشنایان نقل شده، که ما در این جا به اختصار به چند مورد اشاره می‌کنیم.

دریافت نان از تنور خاموش

یکی از سالها حاج شیخ به همراه چند نفر از نزدیکانش، به مشهد رفته بودند. در بازگشت از مسیر جاده طبرس به منطقه‌ای می‌رسند که چند سال دچار قحطی بود و مواد غذایی به خصوص نان یافت نمی‌شد. حاج شیخ با همراهانش به منزل یکی از اهالی آن محل می‌روند و درخواست نان می‌کنند.

مرد صاحب‌خانه می‌گوید: در این روستا اصلاً نان یافت نمی‌شود و مردم از شدت

گرسنگی در حال مرگ می باشند، شیخ از صاحبخانه کسب اجازه نموده و دست خود را داخل تنور که مدت ها بود خاموش مانده بود، کرده و بعد از چند لحظه با کمالت عجب و حیرت اطرافیان، از تنور خاموش بوی عطر نان بلند می شود و بعد شیخ چند قرص نان تازه از تنور خاموش بیرون می آورد.

میله بزرگ آهنی خود به خود جوش می خورد

روزی شیخ به شهر اردکان سفر می کرد، که وسط راه ماشین خراب می شود. راننده پس از بررسی متوجه شد که میل وسط ماشین شکسته و به هیچ وجه امکان حرکت نیست، شیخ وقتی وضع را چنین دید از ماشین پایین شده و دو رکعت نماز می خواند. بعد به راننده گفت: حرکت کن! راننده گفت: حاج آقا، میل وسط ماشین شکسته و به هیچ وجه نمی توانیم حرکت کنیم! شیخ دوباره به او گفت: ماشین را روشن کن و برو! راننده به احترام شیخ امرش را اطاعت می کند و سعی می کند ماشین را روشن کند، که با کمال تعجب ماشین خیلی راحت روشن می شود و آنها حرکت کرده و به راحتی به مقصد می رسند.

در اردکان وقتی شیخ از ماشین پیاده شد، راننده که متحیر بود ماشین چطور روشن شده، سریع پایین شد و زیر ماشین را نگاه کرد، دید اثری از شکستگی میل نیست و کاملاً جوش خورده است.

ظاهر شدن آب به کرامت شیخ

شیخ غلامرضا در سفری، پای پیاده به همراه چند تن از دوستانشان عازم حج بودند، در بین راه ذخیره آبشان تمام شد و همگی دچار تشنگی شدیدی شدند بگونه ای که نزدیک بود تشنگی زیاد آنها را از پای در آورد، در این میان شیخ به همراهان خود گفت: من به پشت آن تپه می روم تا جستجو کنم بلکه آبی بیابم. سپس به پشت تپه رفت و بعد از مدتی گفت بیائید اینجا آب هست و کاروانیان تشنه همه به طرف تپه دویدند و سیر از آب نوشیدند و دستمالهای خود را نیز خیس کردند، تا در هوای گرم روی سرشان بیاندازند و خنک شوند، سپس به مسیر خود بازگشتند تا به سفر ادامه دهند، در این میان یکی از همراهان می گوید: حال که آب هست دوباره بروم هم آب بنوشم و هم دستمالم را خیس

کنم و به طرف تپه رفت، ولی وقتی به پشت تپه رسید دیگر اثری از برکه آب ندید، با کمال تعجب به طرف شیخ رفت و علت را از ایشان پرسید، شیخ برای انحراف ذهن او از این موضوع گفت: «خدا لعنت کند شیطان را بروید صلوات بفرستید» و در نقل دیگری هم هست که بعد از افشای سرّش، از فرد مطلع تعهد گرفته که تا شیخ زنده است، این ماجرا را جایی نقل نکند، چون هدف شیخ تنها رفع تشنگی زوار بود.

جواب سؤال بدون پرسش

فردی نقل می‌کند که در جوانی مسئله‌ای شرعی برایم پیش آمده بود که پاسخ آن در رساله نبود. لذا به مسجد رفتم تا سؤالم را از شیخ غلامرضا بپرسم. ایشان در مسجد مشغول خواندن نماز نافله بود و از طرفی من هم خجالت می‌کشیدم سؤالم را از ایشان بپرسم، در همین افکار بودم که شیخ نمازش تمام شد. سپس نیم‌نگاهی به من انداخت و با حالتی صمیمانه فرمود: جانم، اشکالی ندارد، مسئله تو درست است.

برای من خیلی عجیب بود که شیخ از کجا سؤال مرا فهمید و بدون بیان من جواب آنرا برایم فرمودند.

پذیرائی از مهمان

روزی شیخ غلامرضا در منزل، بی‌خبر از همه جا، به یکی از نزدیکانش می‌گوید: حاج ملاعلی (از اهالی شهر) برایش مهمان آمده و هیچ پولی در خانه ندارد، این پول را برای او ببر تا خجالت زده مهمانانش نشود.

وقتی آن فرد به خانه ملاعلی می‌رسد، در می‌زند، ملاعلی در خانه را باز می‌کند و سلام کرده و می‌گوید برادر، من در خانه میهمان دارم. او هم جواب می‌دهد: من می‌دانم این پول را هم شیخ جهت شما فرستاده‌اند.

خبر از امور غیبی توسط شیخ

روزی شیخ با چند تن از دوستانش در مدرسه مصلی یزد بودند، که شیخ به آنها می‌گوید: الان چند نفر وارد مدرسه می‌شوند و به حجره ما می‌آیند، آنها سؤالی دارند و سؤالشان این است، من از پاسخ دادن به آنها معذورم شما پاسخشان را بدهید. بعد در مدت کوتاهی، همان چند نفر وارد حجره شدند و در کمال حیرت دوستان شیخ درست

همان سؤال را پرسیدند.

نزول رحمت (باران) از آسمان با درخواست شیخ

یکی از نزدیکان شیخ نقل می کند که: روزی به همراه شیخ از یکی از دهات به طرف یزد می آمدیم، آن زمان فصل تابستان بود و گرمای هوا خیلی زیاد بود، ما آب همراه نداشتیم، من به شیخ گفتم: حاج آقا، کاش آب بر می داشتیم من خیلی تشنه هستم. شیخ فرمود: من هم تشنه هستم، اگر خدا بداند که ما تشنه هستیم و آب می خواهیم، برایمان آب می رساند.

همینطور که مشغول صحبت بودیم یکدفعه دیدم در آن آسمان آفتابی که گرمایش ما را به ستوه آورده بود، چند تکه ابر پدیدار شد و در وسط تابستان باران شدیدی باریدن گرفت به نحوی که آب بر زمین جاری شد، شیخ گفت: بیا پیاده شویم و از این آب بخوریم ما از خدا آب طلب کرده بودیم و خدا برایمان آب فرستاد، سپس دست را زیر باران گرفتیم و در حالیکه دعا می خواندیم، آب نوشیدیم.

از مکه تا یزد

فردی از کاروان حاجیان یزدی که به مکه رفته بودند، از کاروان جدا می افتد، او در مکه در مانده و مستاصل می شود، نه توانایی پیدا کردن کاروان را داشته، نه پولی که بتواند به تنهایی به یزد برگردد. اتفاقاً روزی در مسجد النبی حاج شیخ را می بیند و مشکل خود را برای ایشان بیان می کند. شیخ به او می گوید: بیا نماز بخوانیم، بعداً با هم به یزد می رویم. آن مرد خیلی خوشحال شده مشغول اقامه نماز می شود بعد از اقامه نماز، حاج شیخ به او می گوید چشمت را ببند و سه صلوات بفرست، او امر شیخ را اطاعت می کند و وقتی چشمانش را باز می کند، خود را در یکی از کوچه های یزد می بیند. آنگاه شیخ به او می فرماید: من راضی نیستم تا وقتی زنده ام این ماجرا را برای کسی تعریف کنی.

یاری امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

یکی از علمای بم نقل می کند: زمانی در خدمت شیخ به محلی می رفتیم، در راه طوفان شدیدی وزیدن گرفت و ما راه را گم کردیم، لذا از جایی که بودیم تا مقصد راه زیادی اضافه شد. حاج شیخ همان جا نماز شب را به جای آورد و به آقا امام زمان علیه السلام

متوسل شد و از ایشان تقاضای کمک کرد.

خدا را گواه می‌گیرم که درست در همان زمان، یکدفعه دیدم رو بروی در مسجد شهر ایستاده‌ام، و صدای مؤذن به گوشم رسید.

برداشت:

آنچه از کرامات و معجزات بدست صاحبان انفاس قدسی و اولیاء خدا صادر می‌شود بدان جهت است که این بزرگان صد درصد خود را مطیع موالیان خود ائمه اطهار علیهم‌السلام قرار داده‌اند و همانطور که خدای متعال در حدیث قدسی فرموده است که: ای بنده من اطاعت من نما (مطیع من باشد و لا غیر) تا تو را مانند خود قرار دهم و در آن زمان چشمت چشم خدائی و گوشت گوش خدائی و دستت دست خدائی می‌شود یعنی مثل خدا شده (در صفات افعالی) و کارهایی از تو سر خواهد زد که منشأ و سرچشمه آن خدائی بوده و به چشم نامحرمان این درگاه عجیب و غیر قابل تصور است.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

لذا انسان با تبعیت از ائمه معصومین علیهم‌السلام هم که مظهر عامل و آئینه تمام‌نمای خدای متعال می‌باشند. ذره‌ای از قدرت بیکران آن ذوات مقدسه را کسب نموده و کارها و کراماتی چون کرامات شیخ غلامرضا رحمته‌الله را به ظهور می‌رساند و در معرفت امام همین کلام از معصوم بس است که فرموده‌اند: آنچه از کرامات و معجزات خدای متعال به مؤمنین از خلقت آدم تا روز قیامت عنایت کرده یک دهم کراماتی است که در وجود یک امام موجود است. و این کلام زیبا بزرگی غیر قابل تصور امام معصوم علیه‌السلام را می‌رساند و سالک الی الله باید بداند هر چند در سیر کمالات گام بر دارد و به مراتب بالایی هم نائل آید و در بالاترین مراتب سیر و سلوک هم که باشد باید مانند شاگردی زانوی ادب زده تا از آن اقیانوسهای بیکران فضیلت و کرامت به نسبت ظرفیت خود استفاده کرده و به خدای خویش نزدیکتر گردد.

انسان باید بداند که اگر از دام شیطان رها شود و ارزش خود را بداند و خود را ارزان نفروشد و دنیا را محل گذر دانسته و مشغله‌های مادی توان و نیروهای باطنی او را هدر ندهد راه برای رسیدن به جوار خداوند متعال و استفاده از هزاران هزار نیرو و قدرت

فوق العاده‌ای که در وجود تک تک انسانها به ودیعه گذاشته شده بسیار روشن و هموار است فقط باید مواظب بود دنیا و زرق و برق آن هدف اصلی را که رسیدن به مقام بندگی خدا است از ذهن و فکر ما پاک نسازد.

ورنه در سینه دریا گهر راز یکی است

کثرت موج ترا در غلط انداخته است

زندگینامه و شرح حالات حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی (اعلی الله مقامه شریف)

ولادت و دوران تحصیل

حضرت آیه الله گلپایگانی در هشتم ذی القعدة ۱۳۱۶ هجری قمری در روستای «گوگد» از توابع شهرستان گلپایگان دیده به جهان گشود.

پدر ایشان محمدباقر، عالمی باتقوی بود و به خاطر زهد و تقوایی که داشت مردم آن سامان او را «امام» خطاب می کردند، چون فرزند پسر نداشت با پای پیاده خود را به آستان مقدس رضوی رسانده و از آن حضرت تقاضا می کند که از خدا بخواهد که پسری به او عنایت کند تا سبب روشنایی چشم او و عزت و برکت اسلام باشد.

دعای پدر مستجاب شده و خدای تعالی این مولود گرانقدر را در ایام ولادت حضرت رضا علیه السلام به ایشان عنایت فرموده و به همین خاطر نام او را محمدرضا و لقبش را «هبة الله» و کنیه اش را «ابوالحسن» می گذارند.

سید محمدرضا در سن ۲/۵ سالگی مادر خود را از دست داده و در سن ۹ سالگی از نعمت سرپرستی پدر محروم می شود. اما از همان اوایل کودکی که به تحصیل علوم دینی می پردازد آثار نبوغ و ایمان همراه با عشق الهی در وجودش نمایان بوده است.

تحصیلات اولیه و فراگیری قرآن را در زمان حیات پدر در همان روستای خود شروع کرده و به سفارش پدر کتاب «حیة القلوب» علامه مجلسی رحمته الله را در مکتب، نزد استاد فرا می گیرد. پس از خواندن دروس سطح در حوزه های گلپایگان و خوانسار راهی اراک شده و مدت چهار سال از محضر آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله استفاده می کند و پس از - حضرت آیه الله حائری به شهر مقدس قم و تأسیس حوزه علمیه قم به دست آن بزرگوار - ایشان نیز به دعوت استاد خود راهی شهر مقدس قم شده

و در آن جا رحل اقامت گزیدند و پس از سالها استفاده از محضر درس بزرگانی همچون شیخ عبدالکریم حائری یزدی و حضرت آیه‌الله العظمی بروجردی از مجتهدین طراز اول حوزه علمیه قم شد و پس از فوت مرجع کل و زعیم عالیقدر حضرت آیه‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله به عنوان مرجع تقلید شیعیان و زعیم عالیقدر حوزه‌های علمیه شناخته شد.

نیابت عام امام زمان علیه‌السلام

این مرجع بزرگ شیعه، به خاطر طهارت روح و توجهی که به ائمه اطهار مخصوصاً امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) داشتند مورد لطف و عنایت شدید ائمه علیهم‌السلام بودند و به حق می‌توان گفت که امام عصر (ارواحنا فداه) او را به عنوان نایب عام خود انتخاب کرده بودند به طوری که در برهه‌های حساس مرجعیت، الطاف آن حضرت دائماً به سوی ایشان سرازیر بوده است.

خود ایشان نقل فرمودند: در سفری که به عتبات عالیات مشرف شده بودم در مدت اقامت در نجف - در حجره مرحوم حاج شیخ علی مشکوة ساکن بودم - روزی بعد از زیارت حضرت علی علیه‌السلام به حضرت عرض کردم که اگر این زیارت ما قبول است یک جویری عنایت فرموده و به ما بفهمانید، همان شب در عالم رؤیا دیدم مشرف شده‌ام حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ضریح حضرت تا سینه‌ام می‌باشد و من یک سر و گردن از ضریح بلندتر بودم یک قدح عسلی روی ضریح بود که شفافیت عسل هنوز در ذهنم هست. ناگهان ندا آمد: «سید محمدرضا از این عسل تناول کنید» من مقداری از عسل را خوردم در عمرم چنین عسلی نخورده بودم... پس عرض کردم اجازه بدهید بقیه‌اش را ببرم برای جناب سید ابوالحسن اصفهانی که مرجع عالم شیعه در آن زمان بود. ندا آمد «سهم ایشان داده شده و این مخصوص شما است» من همه عسل را خوردم، از خواب بیدار شدم دیدم شیرینی عسل هنوز در دهانم هست.

بقیه داستان را آقای مشکاة چنین توضیح داده بود: آقا مرا از خواب بیدار کردند و فرمودند: «آشیخ علی من الان میهمان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودم و حضرت به من

عسل عنایت کرد و دهان من از آن عسل هنوز شیرینی است که یک چیزی بیاور برای ت تبرک کنم». در همان تاریکی مقداری نبات پیدا کردیم و آوردیم دادیم ایشان تبرک کردند من از آن نبات به هر مریض رو به قبله که دادم شفا گرفت.

آیه الله العظمی گلپایگانی فرمودند: از این قضیه به بعد احساس کردم خداوند در سؤر من (باقیمانده غذا و آب انسان) شفایی قرار داده است.

حضرت رضا علیه السلام در شکل آقای گلپایگانی رحمته الله علیه آمدند

معظم له از بس ذوب در حب حضرت ثامن الحجج علیه السلام بودند مثل حضرت رضا علیه السلام بودند و حضرت در قیافه ایشان تجلی نموده بود.

نقل است، آیه الله سید علی یربلی رحمته الله علیه وقتی از مشهد مراجعت کرده بودند، آیه الله گلپایگانی به دیدن ایشان رفته بود، آیه الله یربلی به آقای می گویند: من به شما تبریک می گویم. آقای علتش را سؤال می کنند. در جواب می گویند: من که به مشهد مشرف شدم مریض بودم گفتم مرا ببرید مشهد لا اقل آنجا در محضر حضرت باشم، اگر چه نمی توانم به حرم مشرف شوم لیکن باز در حضور حضرت هستم. ما را به مشهد منتقل کردند. وقتی وارد مشهد شدم هنوز به حرم مشرف نشده بودم. به حضرت رضا عرض کردم آقایان من مریض هستم و به حرم نمی توانم مشرف شوم، اما شما می توانید به عیادت ما بیایید.

شب در عالم رؤیا دیدم که گفتند حضرت رضا علیه السلام به دیدن شما تشریف می آورند. وقتی وارد شدند دیدم که در قیافه شما می باشند من در همان عالم رؤیا گفتم: این که سید محمدرضای خودمان است! و معلوم شد که شما (مثل چهره ای) از امام رضا علیه السلام هستید.

حضرت رضا علیه السلام آقا را به زیارت دعوت کرده اند

تابستان ۱۳۶۸ شمسی که به مشهد مشرف شده بودند معمولاً هر روز به خصوص وقت شستشوی حرم که خلوت بود به حرم مشرف می شدند. روزهای آخر به خاطر خستگی اصلاً صبح تصمیم به حرم رفتن نداشتند اما یکی از خدام حرم که از انخیز است و ارتباط روحی و معنوی با ائمه اطهار علیهم السلام دارد تماس می گیرد که مشغول شستشو

هستم آقا تشریف بیاورند. اتفاقاً راننده آقا نبوده و نیم ساعت طول می کشد. مجدداً زنگ می زنند که اگر آقا تا یک ساعت دیگر هم تشریف بیاورند حرم خلوت است. اتفاقاً باز هم وسیله رفتن فراهم نمی شود. باز زنگ می زنند که خدمت آقا عرض کنید اصرار بنده بی جهت نیست از ناحیه حضرت امر شده است که شما را برای زیارت امروز دعوت کنم، و بالأخره آقا مشرف می شوند. در بازگشت از مشهد آقا این جریان را نقل کرده و فرمودند: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ».

برداشت:

یکی از رازهای مهمی که باعث استجاب دعا می گردد طهارت قلب و باطن از آلودگیها است طهارت قلب و باطن باعث می گردد در دعا و توسل انسان هیچگونه غرض شخصی را منظور نکند.

و از آنجا که اخلاق زشت و آلودگی روحی، روان و روح انسان را در بند می کشد و نمی گذارد روح آدمی پرواز نماید ولی مردان خدا که خود را تزکیه نموده اند و زنجیر بندگی شیطان را از گردن خود در آورده اند و بنده خدای عزیز شده اند هیچگاه در دعا و توسل تظاهر و ریا نداشته و چون در اسارت معصیت و گناه نمی باشند قدرت نفس آنان در اثر کسب طهارت و پاکی نفس بالا بوده و در توسلات و دعاها موفق می شوند.

نقل چند کرامت از ایشان

شفای یک بیماری صعب العلاج

آقای عاشوری که مقیم اهواز هستند اظهار نمودند:

خواهرم ناراحتی اعصاب داشت به نحوی که گاهی بدون حجاب از منزل بیرون می آمد. خدمت آقای گلپایگانی رسیدم و مطلب را به ایشان عرض نمودم. آقا قندی تبرک کردند من آن قند تبرکی را بردم به خواهرم دادم و ایشان خورد بعد از چند روز ایشان خوب شد و مرض ایشان به کلی مرتفع گردید.

بهبودی امام جماعت شهرستان ملایر

حجت الاسلام و المسلمین جناب حاج میرشاه ولد عالم بزرگوار و امام جماعت شهرستان ملایر نقل می‌کند: در یکی از بیمارستانهای تهران پنج الی شش روز بود که در بخش سی سی یو تحت مراقبت بودم. وضع روحی و جسمی ام در شرایط فوق العاده نامناسبی بود. در شب هفتم در عالم رؤیا دیدم که حضرت آیه الله گلپایگانی رحمته الله علیه در کنار بسترم سجاده پهن کرده و با حالت خاصی مشغول نماز و تهجد است. تا از خواب بیدار شدم گفتم من از این حالت و خیم شفا پیدا خواهم کرد. نماز و دعای ایشان در کنار بسترم نشانی از استجابت این دعا است. اتفاقاً آقای انصاریان مدیر محترم انتشارات انصاریان به عیادت بنده آمده بود. من خوابی را که شب قبل دیده بودم، کوتاه و فشرده برای ایشان نقل نمودم ایشان در بازگشت به قم این خواب را نزد آقا بازگو کرده بودند، آقا مکثی کرده و از آقای انصاریان پرسیده بودند آن رؤیا در چه شبی بوده است؟ پاسخ داده بود فلان شب. آقا فرموده بودند من در آن شب، افرادی را در قنوت نماز شب یاد کرده و نام بردم، یکی هم آقای میرشاه ولد بود.

دفتر شهریه حضرت آیه الله گلپایگانی

کتابدار مدرسه حجتیه می‌گوید: در عالم رؤیا دیدم که به محضر حضرت حجت مشرف شده‌ام. و ایشان دفتر شهریه‌ای دارند و به طلاب شهریه می‌دهند، جلو رفتم و عرض کردم اسم مرا هم در دفتر شهریه یادداشت فرمائید. حضرت به شخصی که همراهشان بود و دفتر را در دست داشت فرمودند: اسم ایشان را هم بنویس. وقتی دفتر را باز نمودم که اسم مرا بنویسد دیدم بالای دفتر نوشته شده «دفتر شهریه حضرت آیه الله گلپایگانی».

این قضیه حکایت از توجه حضرت به ایشان دارد و ایشان در صرف و جوه تا آنجا که مقدور بوده طبق خواسته و امر حضرت عمل می‌کردند. معظم له با اینکه به پول اهمیت نمی‌دادند، ولی در صرف بیت المال نهایت احتیاط را می‌کردند.

برداشت:

بروز کرامات از جانب اولیاء خدا بدان سبب است که خدای متعال این شعله‌های

فروزان هدایت را در مسیر دید انسانها قرار دهد تا بدانها تاسی نموده و اعمال و رفتار ایشان را به عنوان الگو سرمشق زندگی خود سازند و به مراتبی از منازل سعادت دست یابند و از طرف دیگر این کرامات مهر تأییدی است از جانب خدای متعال به مجاهدت این مردان الهی که در راه خدای متعال با نفس خود جهاد نموده‌اند و به مراتب بالائی از صفای باطن و طهارت روح دست یافته‌اند.

مبارزات ایشان با ظلم و فساد:

در دوران رژیم ستمشاهی ایشان راجع به احداث سینما در شهر مذهبی قم آشکارا و بسیار شدید مخالفت کردند و یک هفته در اعتراض به این عمل، دروس و نماز جماعت خویش را تعطیل کردند و از مردم قم درخواست نمودند که هرگز به سوی آن حتی نگاه هم نکرده و جوانان خویش را از رفتن به آن مرکز فساد باز دارند.

رژیم مأموری را از تهران برای متقاعد کردن ایشان می‌فرستد و می‌گوید: این مطلب مهمی نیست ما در مشهد که از قم مهم‌تر است و قبر امام رضا علیه السلام در آنجا قرار دارد نیز سینما ساخته‌ایم. آقا فرموده بودند: این درست به آن می‌ماند که روز قیامت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از یزید بازخواست کند که چرا امام حسین علیه السلام را شهید نمودی؟ او بگوید: ما پدرش علی علیه السلام را که از حسین مهم‌تر بود گشتیم تا چه رسد به حسین علیه السلام.

اهمیت شهادت ثلثه در اذان

در اوائل انقلاب، برخی از اشخاص سیاسی برای جلب رضایت دشمنان تشنه به خون شیعیان مکتب اهل بیت علیهم السلام قصد داشتند که شهادت ثلثه را از اذان بردارند و نگذارند این شعار شیعه از رسانه‌های گروهی پخش شود. روزی ائمه جمعه و جماعات با معظم‌له ملاقاتی داشتند، این شخص هم در آنجا بود. حضرت آیه‌الله العظمی گلپایگانی خطاب به ائمه جمعه فرمودند شنیده شده که می‌خواهند عده‌ای این شعار شیعه را اذان حذف کنند اگر این مسئله تحقق پیدا کند خون‌های زیادی ریخته خواهد شد که از جمله آنها من هستم. جانم را فدا می‌کنم و نمی‌گذارم این طرح عملی شود.

این خواب را برای دوستان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نقل کنید

یکی از آقایان نقل می‌کند، زمانی برای بنده سؤالی پیش آمد که صلوات بر اهل بیت افضل است یا لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام؟
در خواب دیدم که در محضر حضرت آیه‌الله گلپایگانی هستم و آقا مشغول جواب دادن به نامه‌های سؤال‌کنندگان می‌باشند. نامه‌ای آوردند و قرائت کردند سؤال شده بود: صلوات افضل است یا لعن؟

آقا فرمودند: لعن بر دشمنان اهل بیت افضل است از صلوات بر اهل بیت علیهم السلام، از خواب بیدار شدم و به محضر ایشان مشرف شدم و خواب خود را ذکر کردم. ایشان مطلب را تصدیق کردند و فرمودند: شما این خواب را برای دوستان حضرت زهرا علیها السلام نقل نمایید.

در کشتی نجات حسین بن علی علیه السلام

یکی از مؤمنین مورد وثوق نقل نمود: در شب فوت آقا شخصی در خواب می‌بیند که یک جای وسیعی است و آب همه جا را گرفته است و باران شدیدی می‌بارد و همه در حال غرق شدن هستند و گویا این جریان تصویری از مرگ و قیامت است. مرحوم آیه‌الله گلپایگانی هم آنجا هستند از آقا سؤال می‌کنند (شما چه کردید و چگونه نجات یافتید؟) می‌فرمایند: (ما بر کشتی حسین نشستیم و رستیم).

یکی از آقایان تهرانی گفتند: شب قبل از رحلت حضرت آیه‌الله گلپایگانی در عالم رؤیا دیدم که یک قبری در داخل ضریح حضرت امام حسین علیه السلام می‌کنند سؤال کردم: این قبر برای کیست؟ گفتند: قبر آیه‌الله گلپایگانی است. پرسیدم: مگر ایشان فوت کرده‌اند؟ گفتند: آری و قرار است در این جا دفن شوند.

شکایت مرا به امام رضا علیه السلام نکنی

حضرت حاج آقا جواد گلپایگانی (دامت برکاته) نقل می‌کنند که خواهر مرحوم حاج سید ابوطالب محمودی دیسک کمر گرفته بود و قادر به حرکت نبود. ایشان از عمل

جراحی بسیار می‌ترسید. شبی همراه فرزندشان می‌آیند قم به حرم مطهر حضرت معصومه علیها‌السلام مشرف می‌شوند. بعد از این که از حرم بیرون می‌آیند به سوی مسجد جمکران حرکت می‌کنند.

فرزندانش می‌گویند: وقتی می‌خواستیم به مسجد برویم چون مادرمان قادر به حرکت و راه رفتن نبود ایشان در ماشین خوابید و ما به مسجد مشرف شدیم. وقتی آمدیم دیدم که مادرمان از ماشین پیاده شده دارد راه می‌رود. به او گفتیم مادر، چرا پیاده شده‌اید؟ راه رفتن برای شما خوب نیست. گفت: من شفا یافتم و الان هیچ دردی ندارم.

و توضیح دادند که: وقتی به حرم حضرت معصومه مشرف شدیم من سر قبر آقای گلپایگانی رحمته‌الله رفتم و بعد از فاتحه عرض کردم آقا اگر شفای مرا نگیری شکایتت را به امام رضا می‌کنم. وقتی به مسجد جمکران آمدیم و شمارفتید به مسجد من در ماشین خوابیده بودم، در عالم رؤیا آقای گلپایگانی را دیدم به من فرمود: بلند شو شما شفا یافتید. دیگر شکایت مرا به امام رضا علیه‌السلام نبری. بیدار شدم احساس کردم درد برطرف شده است و من شفا گرفته‌ام. این مریض به برکت آقای گلپایگانی شفا یافت و دیگر نیازی به درمان دکتر نشد.

نیاز جهان به مجتهدان شایسته

اهتمام ایشان به تحصیل به حدی بود که مشکلات هم سدّ راه ایشان نمی‌شد، فقر و تنگدستی و کسالت و بیماری، هیچ کدام نتوانستند بر اراده بلندش فائق آیند. ایام تحصیل مصادف با قحطی در ایران بود که ایشان مجبور به فروش بسیاری از اثاثیه منزل شد. طوری که فرمودند روزها را با یک بادام سپری می‌کردم ولی با این حال هیچ گاه از حرکت و تلاش و غواصی در دریای علم و اجتهاد باز نایستاد و حتی مواقع بیماری از ترک جلسات استاد محروم نمی‌شد.

ایشان نصیحت می‌فرمود به مجرد عذر بیماری یا غیر آن درس را تعطیل نکنید زیرا امروز جهان بشریت نیازمند عالم و مجتهد است.

برداشت:

انسان باید در راه رسیدن به اهداف بلند خود کار و کوشش کند و ابتداءً باید موانع کار

و کوشش را بر طرف نماید. موانع تلاش و کوشش عبارتند از: ۱- اعتیاد و خو گرفتن به کارهای بی ارزش که از لسان امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمودند: **آفتُ الرِّیاضةِ غلبَةُ العادةِ آفت ریاضت، غلبه نمودن عادت است.**

دوم از موانع موجود در مقابل جدیت و تلاش انسان خستگی و بی حالی است. امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام می فرمایند: **بُنِّی اوصیئک... بِالْعَمَلِ فِي النِّشَاطِ وَ الْکَسَلِ؛** ای فرزندم ترا وصیت می کنم... به عمل نمودن در حال نشاط و بی حالی.

بنابراین به جای آن که به دلیل خستگی دست از کار بکشیم، می توانیم با تنوع و تحول در کار و یکسان و یکنواخت نبودن برنامه، هم به کار و فعالیت خود ادامه دهیم و هم خستگی و ملالت را از خود دور نمائیم.

نیابد کسی گنج ناپرده رنج	به رنج اندر است ای خردمند گنج
از او سیر گردد دل روزگار	چو کاهل بود مرد برنا به کار

شجاعت حضرت آیه الله گلپایگانی

علی رغم تلاش و تکاپوی فراوانی که رژیم منحوس پهلوی در شهر مقدس مشهد داشت که مردم مشهد متوجه تشریف فرمایی حضرت آیه الله گلپایگانی نشوند و استاندار مشهد (نصیری) و ساواک می کوشیدند کسی از ایشان دیدن نکند که برخی از ائمه جماعات مسجد گوهرشاد و آستانه مبارکه هم به این جهت به دیدار ایشان نرفته بودند ولی در عین حال این فعالیتها با شکست روبرو شد و مردم مشهد که علاقه فراوانی به مقام شامخ مرجعیت داشتند از ایشان تجلیل باشکوهی به عمل آوردند. استاندار چون شکست فاحش خود را مشاهده نمود پیام داد که می خواهم به ملاقات شما بیایم. ایشان با شجاعت و آزادگی تمام جواب دادند: گرچه شنیده ام خودت آدم بدی نیستی اما چون با کسی مرتبط هستی که من از او (شاه) ناراحت هستم، نمی خواهم به ملاقات من بیایی، این مطلب به نصیری بسیار گران آمد و ظاهراً به یکی از اجله علما گفته بود: «آقای گلپایگانی

می‌داند چه می‌گویید؟ آن کسی که به خاطر او استاندار مشهد را نمی‌پذیرد چه کسی است؟!»

سخن چند تن از علما در مورد حالات معنوی

حضرت آیه‌الله گلپایگانی

آیه‌الله مصباح یزدی می‌فرمایند: «از ویژگی‌های ایشان که او را در میان سایر اقرانش ممتاز می‌کرد مراتب تقوی و پارسائی و اخلاص و وارستگی و بی‌تکلفی و سادگی و بی‌آلایشی بود و این که او یکپارچه اخلاص و معنویت بود. هر کس چند دقیقه‌ای با ایشان معاشرت و مجالست می‌کرد به خوبی اینها را لمس می‌کرد. قیافه نورانی و معنوی ایشان، الهام‌بخش اخلاص و تقوی بود وقتی سخن می‌گفتند محور فرمایشاتشان همین مسائل بود.»

حضرت آیه‌الله طاهر شمس می‌فرمایند: «حضرت آیه‌الله گلپایگانی از معدود افرادی بود که ملکه نفسانی در او بارور شده بود و حتی در امور عادی و روزمره چه رسد به امور شرعی و اقدامات سیاسی، تمام سعی و تلاش خود را به این معطوف کرده بود که وظیفه خود را انجام دهد و در تمام امورات خدا را راضی نگه دارد. لذا بالاترین خصیصه ایشان همین مراقبت نفسانی بود و به همین دلیل محبوب دل‌های مردم بود.»

شرف و عزت انسان در نماز شب است

حضرت آیه‌الله گلپایگانی بعد از خواندن نماز شب در منزل، به حرم مطهر مشرف می‌شدند و نماز صبح را در حرم حضرت معصومه علیها‌السلام به جماعت به جای می‌آوردند و تا طلوع آفتاب در محراب عبادت جلوس می‌کردند و مشغول قرائت ادعیه و قرآن می‌شدند. هر روز حداقل یک جزء قرآن می‌خواندند و حدود هفتاد سال موفق بودند پیش از اذان صبح به حرم مشرف شوند و تا آخر عمر هیچگاه سحرخیزی و نماز شبشان را ترک نکردند، چرا که به خوبی می‌دانستند که: **شرف المؤمن صلواته فی الليل عزت و**

شرف مؤمن در نماز شب است و این ساعت بهترین موقع برای ارتباط با محبوب دلهاست.

ایشان نوافل را ترک نمی‌کردند و نمازهای مستحبی را به جامی آورند.

برداشت:

هر آنکوز حقیقت بوی دارد به بیداری شب او خوی دارد

دل شب بهترین وقتها برای دلدادگی به محبوب دلهای متعال است کجا محب صادق دم از محبت و دوستی با خدازند و حال آنکه از شب تا صبح در بستر خواب چون مرداری افتاده باشد؟! محبتان واقعی و شیعیان علی علیه السلام با تاسی بر مولای خود هیچگاه زمزمه‌های سحرگامی و ارتباط معنوی در دل شب را از دست نمی‌دهند و به مژده خدای متعال بسیار ایمان دارند: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا﴾.

توجه به قلب عالم امکان حضرت ولی الله الاعظم

امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

ایشان توجه خاصی به ساحت ارباب و ولی نعمت خویش امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) داشت و هیچ‌گاه عرض اخلاص و ارادت به محضرش را ترک نمی‌کرد. و هرگاه حوزه دچار مشکل می‌شد متوسل به امام عصر (ارواحنا فداه) شده و یا به مسجد جمکران مشرف می‌شد و برای حل این مشکل از آن حضرت کمک می‌خواست.

برداشت:

وجود مقدس امام عصر وجه الله است و تمام اولیاء الهی جهت استفاده و کسب فیض از محضر خداوند متعال لاجرم باید به آن امام همام توجه نمایند و بدون توسل و توجه به امام زمان توجه به خدای متعال به طور کامل نصیب انسان نمی‌گردد. در فرازی از دعای ندبه که در قسمتهایی از آن شرح حال منتظران واقعی حضرت ولی عصر علیه السلام را که

در فراق امام خویش ندبه می کنند را بیان نموده می فرماید: این وجه الله الذی يتوجه الاولیاء، این السبب المتصل بین الارض و السماء... و برآستی آن وجود مقدس است که واسطه فیض بین خدای متعال و عباد الرحمن است.

حسن معاشرت آیه الله گلپایگانی

حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج آقا باقر گلپایگانی فرزند معظم له در مورد برخورد ایشان با مردم چنین توضیح می دهند:

«ایشان در برخورد با مردم بسیار خوش اخلاق بودند به نحوی که هر کس با نخستین برخورد شیفته ایشان می شد. گاهی که برخی از مراجعه کنندگان به خاطر داشتن مشکلات ناراحت بودند، وقتی خدمت ایشان می رسیدند با برخورد خوب ایشان آرامش و نشاطی و صف ناپذیر به آنان دست می داد. ایشان سعی داشت کسی با ناراحتی از منزل بیرون نرود. به هر مراجعه کننده ای به گونه ای رضایت بخش پاسخ می داد. حتی اگر کسی نیاز مالی داشت و به ایشان مراجعه می کرد معظم له او را مأیوس نمی گرداند.»

ایشان برای همه حتی افراد کوچک خانواده احترام قائل بودند و در آن موقعی که پایشان درد نمی کرد اتفاق نمی افتاد که کسی وارد خانه شود و ایشان به احترام او بلند نشوند و احترام نکنند.»

صبر و شکر آیه الله گلپایگانی

عالم بزرگوار جناب آقای کریمی جهرمی فرمودند: روزی در ایام بیماری آقا به دیدار ایشان رفتم دیدم دانه هایی بدست و سینه آقا ظاهر شده است. وقتی احوالشان را پرسیدم ایشان فرمودند: این درد به اتفاق نظر پزشکان از شدیدترین دردها است. اما این درد هم شکر دارد. زیرا یا کفاره گناهان است که باید شکر کرد که به آخرت نیفتاد یا ترفیع درجه می باشد که این هم شکر دارد. و در هر حال جای شکر دارد.»

شفای سرطان با قند متبرک آقا

آقای خلیلیان (فرماندار سابق قم) می گوید: «بعد از ملاقات معظم له از ایشان ۲ حبه قند تبرکی گرفتم، یکی از آنها را به فردی از اقوام که سرطان حنجره داشت دادم و به او گفتم: من چیزی به شما دادم که اگر با اعتقاد بخورید شفا پیدا می کنی، ایشان شب جمعه بعد از دعای توسل آن قند را خورد و زمانی که برای معالجه به تهران رفته بود دکتر بعد از معاینه ایشان با تعجب گفته بود: شما چه کاری کردی؟! چه دارویی مصرف نمودی؟! اثری از مریضی شما نمی بینم».

شفای کمر درد با کشیدن کفش آقا به موضع درد

حضرت آیه الله شیخ علی پناه اشتهاردی نقل فرمودند:
روزی حضرت آقای گلپایگانی برای عرض تسلیت به خاطر فوت پدر همسر این جانب به منزل ما آمدند. بعد از اینکه ایشان از منزل ما رفتند به همسرم گفتم: شما که از درد کمر رنج می بردید خوب بود مقداری نبات یا قند می آوردید و به آقا می دادید تا تبرک می کردند و می خوردید. شاید شفا پیدا می کردید. ایشان گفت: من شفا پیدا کردم و حالم بسیار خوب است و بیماری از من مرتفع شده است. گفتم: چطور مگر چه کردید؟! گفت: وقتی آقا وارد منزل شدند و نشستند نعلین آقا را برداشتم و به موضع درد کشیدم و از آن لحظه به بعد دیگر احساس دردی نمی کنم.

نور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با ایشان بود

حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج آقا رضا ابطحی داماد معظم له می فرمایند:
یکی از علماء به منزل ما آمد و سؤال کرد فلانی: دیروز در منزل آقای گلپایگانی چه خبر بود؟ عرض کردم: دیروز آقا در حیاط منزل روی ایوان نشسته بودند و عده ای هم برای پرداخت وجوهات در خدمت ایشان بودند، آقا کتاب نجم الثاقب را طلب کردند و من کتاب را آوردم و تقدیم آقا نمودم. ایشان به اتاق خصوصی خود تشریف بردند و حدود

یک ساعت و نیم تا دو ساعت مشغول عریضه نوشتن و توسل به ساحت مقدس امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بودند. و عصر هم بسوی جمکران رفتند. اینها را که به آن عالم گفتم ایشان چند مرتبه گفتند: عجیب است... گفتم: چطور؟ گفت: من دو روز قبل در خدمت یکی از اولیاء خدا بودم. یکمرتبه آن ولی خدا محکم به زانوی خود زده و گفتند: من تا بحال آیه‌الله گلپایگانی را ندیده‌ام و به منزل ایشان نرفته‌ام و برخورداردی با ایشان نداشتم، اما فردا بعد از ظهر (همین ساعت که آقا مشغول نوشتن عریضه و عرض حاجت و توسل با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اتاق خصوصی بود) در منزل ایشان نوری را می‌بینم و انس عجیبی بین ایشان و امام زمان علیه السلام مشاهده می‌کنم.»

و چون این مطالب را از آن ولی خدا شنیدم، آمدم از شما سؤال کنم که دیروز در منزل آقا چه خبر بود!!!

بالای هر صفحه کتاب نوشته بود یا صاحب الزمان ادرکنی

از آیه‌الله امامی کاشانی نقل است: که بنده یک وقت رفته بودم خدمت ایشان یکی از آقازاده‌های محترم نوشته‌ای از ایشان را آوردند که حاشیه‌ای بود بر کتابی در فقه، دیدم بالای هر صفحه نوشته‌اند: یا صاحب الزمان ادرکنی و در وصیت‌نامه ایشان خطاب به طلاب فرموده‌اند: «رابطه خود را با حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محکم کنید و اخلاص در کار داشته باشید.»

امام زمان در تشیع جنازه حضرت آیه‌الله گلپایگانی

حضرت آیه‌الله امامی کاشانی از قول یکی از موثقین فرمودند: به منظور شرکت در تشیع جنازه حضرت آیه‌الله گلپایگانی علیه السلام از تهران عازم قم شدم و به مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام رسیدم. در آنجا به دو نفر از اصحاب حضرت حجة (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برخوردارم آنجا گفتمند: «امام عصر علیه السلام در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام تشریف دارند برو آقا را ملاقات کن.» با عجله خود را به داخل مسجد امام حسن عسکری علیه السلام

رساندم و وارد مسجد شدم در آن هنگام اذان ظهر را گفته بودند. من متوجه شدم آقا امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با ۳۰ نفر از اصحاب مشغول نماز هستند، اقتدا کردم و بعد از نماز حضرت فرمودند: ما از همین جا تشییع می‌کنیم و از مسجد خارج شدیم و دنبال جمعیت با آقا رفتیم تا به صحن رسیدیم.

مقام حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه آقای گلپایگانی رحمته الله

حضرت زهرا علیها السلام آن چنان مقامی داشت که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدتی می‌آمد در خانه آن حضرت نگاه به در می‌کرد و سلام می‌فرمود و با خواندن آیه تطهیر به اهل خانه خطاب «السلام علیم یا اهل بیت النبوه» می‌کرد. پیغمبری که برترین پیامبران و خاتم الانبیاء است اما در مقابل حضرت زهرا خم می‌شد تعبیر به دست بوسیدن را که روایت دارد بجای خود، مهم‌تر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید ام‌ابیه‌ها، مادر پدرش، این کلمه کلمه‌ای است که دیگر هیچ کس نمی‌تواند چیزی بالاتر از آن در فضائل حضرت زهرا علیها السلام بگوید.

آیه‌الله العظمی گلپایگانی از دیرزمان، شاید هفتاد سال پیش به عنوان روز ولادت یعنی روز با عظمتی که برای مراسم ولادت حضرت زهرا علیها السلام خانم‌های بهشتی آمدند و به حضرت خدیجه گفتند: ناراحت نباش، ما آمدیم کمکت کنیم. همانگونه که زنها تراها کردند خدا به کمک تو آمد. ما آمده‌ایم کمکت کنیم. خدای تعالی ترا کمک می‌کند. لذا آقای گلپایگانی رحمته الله روز عید ولادت حضرت زهرا علیها السلام که می‌شد توی خانه می‌نشست و چایی و شیرینی مناسب جشن را از همان زمان یعنی ۷۰ سال پیش تهیه می‌کرد. و به عنوان بزرگداشت این روز، مداحان می‌آمدند و مدیحه‌سرایی می‌کردند و خوشحالی می‌کردند و از دست آقا به عنوان تیمن پول می‌گرفتند.

و همچنین از همان زمان به مناسبت روز شهادت آن حضرت، چند روز عزاداری می‌نمودند. و الان هم می‌بینیم که پنج روز دهه اول فاطمیه پنج روز دوم فاطمیه عزاداری می‌شود.

ایشان محبت عجیبی به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داشتند! نمونه کوچک این اظهار

محبت این بود که خدا هفت اولاد دختر به ایشان عنایت کرد و ایشان آنها را از اسم مقدس و مبارک حضرت زهرا گرفتند برای آنکه هر کدام از آنها را صدا می‌زدند نام حضرت زهرا علیها السلام را برده باشد چون وقتی انسان کسی را زیاد دوست دارد نام او را هم زیاد می‌برد و این کار در بین اقوام هم الگو شده بود تا اسم‌شان را از اسماء حضرت زهرا علیها السلام و القاب ایشان انتخاب کنند.

هل جزاء الاحسان الا الاحسان

آیا می‌شود انسان عمری دل‌باخته حضرت زهرا علیها السلام باشد و آن حضرت هیچ عنایتی به او نکنند؟ آیه‌الله گلپایگانی از دیر زمان در صدد جمع‌آوری اموال نبود، حتی نقل می‌کنند او ائلی که ایشان می‌خواست ازدواج کند و به دنبال خانه بود از جایی عبور می‌کرد که یک پیرزنی عصازنان جلو آمد و صدا زد: آقا، آقا، آقا، آقای گلپایگانی هنگامی که متوجه او شدند پیرزن سؤال می‌کند: اسم شما چیه؟ می‌فرمایند: سید محمدرضا، پیرزن می‌پرسد اهل کجا هستید؟ در جواب می‌فرمایند: اهل گلپایگان! در این جا صدای پیرزن به گریه بلند شد گفت: من صبح تا به حال چند مرتبه توی کوچه قدم زدم و منتظر شما بودم، من دیشب حضرت زهرا علیها السلام را در خواب زیارت کردم ایشان فرمودند: «پسرم سید محمدرضا گلپایگانی خانه ندارد، جایش بدهید».

پیرزن ادامه می‌دهد: «خانه من میهمانسرای شماست، کاشانه شماست و من کنیز شما، دو تا اتاق دارم هر کدام را شما بخواهید انتخاب کنید!!!»

بگذارید روی زمین برای مادرم عزاداری کنم

در ایام بمباران که شهر قم خالی شده بود مجلس روضه آقای گلپایگانی هم چنان برقرار بود، یکی از مداحان جمله‌ای نقل کرد که صدای گریه همه بلند شد.

او گفت: همه با هیئت و دسته برویم خدمت حضرت معصومه علیها السلام جهت عرض تسلیت و گفت: این حرف آقای گلپایگانی است، جمعیت کمی بودیم حرکت کردیم و

رفتیم حرم، هوا سرد و زمین هم نمناک بود. وقتی آمدیم جلوی ایوان آینه مشاهده کردیم حضرت آیه‌الله گلپایگانی هم از آن طرف آمدند و روی زمین نشستند، آمدند برای ایشان فرش پهن کنند فرمودند: نه بگذارید روی زمین برای مادرم زهرا عزاداری کنم.

عروج ملکوتی حضرت آیه‌الله گلپایگانی

سرانجام روح بلند و آسمانی این پیشوا و زعیم عالیقدر جهان تشیع در سن ۹۸ سالگی در بیمارستان قلب تهران (۱۸ / آذر / ۷۲) مطابق با ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۴۱۴ هـ ق به ملکوت اعلی پیوست و در جوار حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در کنار مرقد استاد عظیم‌الشان حضرت آیه‌الله حاج آقا شیخ عبدالکریم حائری یزدی به خاک سپرده شد.

زندگینامه و مختصری از حالات حضرت آیه الله میرجهانی (اعلی الله مقامه شریف)

عمرها بایست تا دم پاک شد

تا امین مخزن الافلاک شد

«ای مرکز دایره امکان
تو شاه جوامع ناسوتی
تا کسی ز علائق جسمانی
تا چند، به تربیت بدنی
صد ملک ز بهر تو چشم به راه
تا والی مصر وجود شوی
در روز الست، بلی گفتم
تا کسی ز معارف عقلی دور
از موطن اصل، نیاری یسار
نه اشک روان، نه رخ زردی
یک دم به خود آی و ببین چه کسی
زین خواب گران، برداری سری
ای داده خلاصه عمر به باد
ای مست ز جام هوا و هوس
تا چند روی به ره عاطل
زین بیش خطیئه پناه مباش

وی زبده عالم کون و مکان
خورشید مظاهر لاهوتی
در چاه طبیعت تن مانی؟
قانع به خرف ز در عدنی؟
ای یوسف مصر به در آی از چاه
سلطان سریر شهود شوی
امروز، به بستر لا خفتی
به زخارف عالم حس، مغرور؟
پیوسته به لهو و لعب دلشاد
الله الله، تو چه بی دردی!
به چه دل بستی، به که هم نفسی
برگیر ز عالم دین، خبری
وی گشته به لهو و لعب دلشاد
دیگر ز شراب معاصی بس
یک بسار بسخوان زهق الباطل
مرغابی بسحر گناه مباش

تاریخ ولادت و مختصری از دوران کودکی علامه

حضرت آیه‌الله سید محمدحسن میرجهانی طباطبائی فرزند سید جلیل‌القدر و عالم ربانی میرسید علی محمد آبادی جرقویه‌ای اصفهانی در روز دوشنبه بیست و دوم ذی‌القعدة الحرام هزار و سیصد و نوزده قمری مطابق با هزار و دویست و هفتاد و نه هجری شمسی در قریه مه‌محمدآباد جرقویه سفلی از توابع اصفهان، در خانه‌ای مذهبی، گرامی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بدنیا آمد ایشان از سن پنج سالگی وارد مکتب شده و در هفت سالگی تمام قرآن مجید به انضمام کتب فارسی را فرا گرفت.

تحصیلات حوزوی و اساتید حضرت آیه‌الله میرجهانی

حضرت آیه‌الله میرجهانی تحصیلات خود را در حوزه علمیه اصفهان شروع و در مدرسه صدر بازار ادامه داد و از دروس خارج آیات عظام، حضرت آیه‌الله میرزا محمدرضا مسجدشاهی رحمته‌الله و آخوند ملاحسین فشارکی رحمته‌الله بهره‌های وافیه برد.

در سال ۱۳۶۴ هجری قمری به نجف اشرف مشرف شده و از محضر بزرگانی چون آیه‌الله رجالی رحمته‌الله، جناب حاج شیخ عبداللّه مامقانی رحمته‌الله و حضرت آیت‌الله آقا ضیاءالدین عراقی رحمته‌الله بهره برد، جنبه‌های والای روحی و اخلاقی او را در زمره یکی از یاران خاص حضرت آیه‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله قرار داد به حدی که بعد از مدتی مسئولیت تنظیم مرتب نمودن نوشته‌ها و امور مالی ایشان را بر عهده گرفت.

پس از چندی به امر پدر به اصفهان عزیمت کردند و بعد از درگذشت ایشان به مشهد مقدس مشرف شده و هفت سال در جوار آقا علی ابن موسی الرضا علیه‌السلام اقامت نمودند. علامه میرجهانی در ادامه فعالیت‌های علمی خود در مشهد مقدس به تصحیح نسخ خطی و قدیمی موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی و تألیف و تصنیف و تدریس اشتغال داشتند.

پس از آن به تهران و سالهای آخر عمر شریف خود را در اصفهان سپری نمودند.

کشف سیادت و شجرنامه علامه میرجهانی

در زمان هجوم افغانها که ظلم و ستم زیادی به مردم شد، دو برادر به نامهای سید میر جهان و سید میر عماد از مسیری می‌گذشتند که با دو افغانی که قصد تعرض به زنی را داشتند مواجه شده و با آنها درگیر می‌شوند.

این ماجرا منجر به کشته شدن یکی از افغانه شده و دیگری هم فرار می‌کند و بقیه افغانه مطلع می‌شوند. لذا دو برادر مخفیانه به اطراف شهر اصفهان منطقه جرقریه گریخته و سیادت خود را پنهان می‌کنند. به طوری که اطرافیان و نزدیکان آنها به طور کلی از احوالشان بی‌اطلاع مانده و بعد از چندی اعتقاد به فوت یا کشته شدن آنها می‌کنند. این واقعه تا زمان آیه‌الله میرجهانی پنهان می‌ماند. تا اینکه ایشان به دلیل احتمالاتی که بر سید بودن خاندانشان می‌دهند، به دنبال کشف قضیه رفته و سیادت خود را ثابت می‌کنند.

سیادت علامه میرجهانی که سیادتشان به امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌رسد در زمان مرجعیت آیه‌الله سید محمدحسین طباطبائی بروجردی کشف گردید و مورد تأیید «آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی» قرار گرفت و پس از سالها که عمامه سفید بر سر داشتند به دست مرحوم آیه‌الله بروجردی رحمته‌الله عمامه سیاه سیادت بر سر می‌گذارند.

مکارم الاخلاق و ویژگیهای علامه میرجهانی

علامه به تمام اتفاقات و مصیبت‌هایی که به ایشان وارد می‌شد راضی و تسلیم بودند، مریض که شده بودند آیه‌الله ناصری برای عیادت ایشان رفتند و برای تسکین علامه گفتند: «اگر امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌خواستند، می‌توانستند شما را شفا دهند» علامه فقط در جواب فرمودند: «الحمد لله».

برداشت:

امام صادق علیه‌السلام در حدیث شریف عنوان بصری که جزو دستورات اکید علما علم اخلاق به شاگردانشان می‌باشد که حداقل روزی یک بار آنرا مطالعه نموده و در روح خود معارف بلند آنرا پیاده نمایند در فرازی از آن فرموده‌اند: **و لا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَذْبِيراً... و**

إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَىٰ مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا... بنده خدا برای خودش مصلحت‌اندیشی و تدبیر نمی‌کند. و چون بنده خدا اینطور شد، و تدبیر امور خویش را بدست خدا و مدبرش بسپارد مشکلات و مصائب دنیا برایش آسان می‌شود و متوجه می‌گردد که این امور به دست تدبیر خدای متعال برای او پیش آمده و هرگز از ناملايمات و مصائب دنیا سرشکسته و مدموم نمی‌گردد و سر تسلیم و رضا در مقابل خدای متعال فرود می‌آورد. و به زبان حال می‌گوید: هر چه از دوست رسد نکوست و چنین ندا سر می‌دهد که:

بخور هر چه آید ز دست حبیب نه بیمار داناتر است از طبیب

مهمانداری آقای میرجهانی رحمته الله

مهمان را بسیار اکرام می‌نمود و مقید بودند حتی با زحمت بسیار از مهمان پذیرایی کنند. در بسیاری از مواقع کسی نبود که در امر پذیرائی کمکشان کند و خودشان این کار را انجام می‌دادند.

برداشت:

بنا به مقتضای پیش‌آمده کلامی در باب ضیافت و مهمانی از کتاب ارزشمند اتحاد و دوستی را بیان می‌نمائیم، ان شاء الله مفید فائده برای طالبان علوم و معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باشد.

مؤلف محترم در این کتاب شریف فرموده‌اند:

روزی میهمانی به منزل ما آمده بود و فکر می‌کرد که نباید بیشتر از سه روز در آنجا بماند لذا روز سوم، با آنکه هنوز لازم بود در مشهد باشد چمدانش را برداشت و قصد رفتن نمود و سخنش این بود که مدت میهمانی سه روز است و من بیشتر نمی‌خواهم مزاحمت ایجاد کنم که شاعر گفته:

مهمان عزت جان است ولی همچو نفس خفه می‌سازد اگر آید و بیرون نرود

من به او گفتم: استاد اخلاقم حاج ملاآقا جان به من توصیه کرده که با مهمان طوری رفتار کنم که او فکر نکند که میهمان است بلکه خود را عضو همان خانه بداند و اسلام هم

منظورش از اینکه فرموده میهمان سه روز است ممکن است این باشد که بعد از سه روز دیگر نباید آن تشریفاتی که برای میهمان باید قائل شد برای این شخص قائل باشیم بلکه او عضو خانواده می‌شود و باید خودش در پذیرایی خودش مانند سایر اعضا کمک کند و یا توقع پذیرائی زیادی نداشته باشد و ضمناً باید دانست که اسلام سوره دادن و ضیافت نمودن را یکی از بزرگترین وسایل محبوبیت می‌داند. مردمی را که به این عمل شریف اهمیت نمی‌دهند و گوشه‌ای را گرفته نه کسی را به خانه خود دعوت می‌کنند و نه سر سفره دیگران می‌نشینند از امتیازات دوستی و برادری محروم می‌داند. و آنان را بسیار مورد مذمت خود قرار داده است.

برخی از مردم کوتاه‌فکر به خیال آنکه میهمان موجب فقر و تنگدستی آنان می‌گردد از صدای پای مهمان فرار می‌کنند ولی اسلام برای جلوگیری از این گمان باطل فرموده: «مردم با ایمان و معتقد به خدا بدانند که مهمان در خانه شما روزی خود را که از جانب خدا مقرر او شده است می‌خورد ولی بلا و گناه را از شما و اهل عیالتان دور می‌کند». حال مواردی را که مهمان و میزبان باید از نظر آداب اسلامی و اجتماعی رعایت کنند بیان می‌گردد:

ابتدا آدابی را که مهمان باید رعایت نماید:

اول: مسلمانان نمی‌توانند بدون دعوت برای صرف غذا به خانه دیگری بروند مگر آنکه صاحب منزل پدر و مادر، برادر یا خواهر، عمو و یا عمه زن یا شوهر، دانی و یا خاله و یار فقا و دوستانی که با آنان آنگونه طرح یگانگی را نموده‌اند که هیچ‌گاه از آنها چیزی را دریغ نمی‌کنند باشد. و حتی در این موارد انسان نباید منتظر دعوت هم بوده که گاهی این انتظار خود موجب دوری و تفرقه بین اقوام و دوستان صمیمی می‌گردد.

دوم: اگر جهت ولیمه و سوره مسلمانی از آنان دعوت نمود حتماً باید اجابت کند والا نسبت به آن مرد جفا کرده و حرمت او را نگاه نداشته‌اند چه بسا مدتی با زحمات فراوانی بیچاره غذایی تهیه نموده تا امروز توانسته به این عمل اقدام کند امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«از هر ناتوانی ناتوان‌تر کسی است که او را برادر مسلمانش سر سفره خود بخواند و

او اجابت نکند».

و یکی از وصایای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که دعوت به ضیافت را اجابت کنید اگر چه از پنج فرسخ راه باشد.

سوم: آنکه مهمان باید در مجلسی که در آن گناه می شود نرود. اگر صاحب منزل فردی است که از اموال بیچارگان و با ظلم و ستم به ثروتی رسیده اجابت دعوت او نکند و در مجلسی که فقراء از آن محروم ولی اغنیا و قدرتمندان حضور دارند اجتناب کند.

چهارم: هر کجا که صاحب خانه می گوید باید بنشینند که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

وقتی یکی از شما مردم مسلمان در خانه برادر مسلمان خود وارد شد هر کجا که او می گوید باید بنشینند، چون صاحبخانه بهتر به امور داخلی خانه خود آگاه است تا کسی که بر او وارد می شود.

پنجم: مهمان باید با رغبت کامل از غذایی که برایش آماده نموده اند میل نماید به نحوی که میزبان احتمال ندهد که آنچه برای او آورده است به آن میل ندارد که این عمل نشانه علاقه به او است، این موضوع عملاً و به تجربه ثابت شده است که کسی که دیگری را دوست دارد بهر چه مربوط به اوست علاقه مند است.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

علاقه یک فرد بر برادر مسلمان خود در وقتی معلوم می شود که نزد او از غذای او بخورد.

ششم: آنکه مهمان از طعام و غذای برادر مسلمان خود به حد کافی بخورد و گرسنه از سر سفره او برنخیزد که این هم نشانه علاقه کامل و حسن ظنی است که به میزبان خود دارد که امام صادق علیه السلام فرمودند:

علاقه یک فرد به برادر مسلمان خود در وقتی معلوم می شود که نزد او از غذای او به حد کافی بخورد.

هفتم: آنکه مهمان در مجلس ضیافت برادر مسلمان خود ادب را رعایت کند که میزبان و مهمانان دیگر را منزجر نکند و باید به قدری مراعات حال دیگران را بکند که

نتواند کسی از او ایراد بگیرد.

هشتم: مهمان نظافت و تمیزی را مراعات کند و حتی المقدر در سر سفره با دست کثیف ننشیند و هیچ گاه با دست کثیف غذا نخورد و خلاصه هر چه می‌تواند باید نظافت را بهتر رعایت کند که مردم او را بیشتر دوست بدارند.

نهم: مهمان نباید به صاحبخانه امر و نهی کند که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: اگر به چند دسته از مردم اهانت شود نباید ملامت کند مگر خود را که یکی از آنها میهمانی که به میزبان خود امر و نهی می‌کند.

دهم: هر چه نزد او می‌گذارند آن را کم نشمارد که امام صادق علیه‌السلام فرمود: هلاک می‌شود میهمانی که کوچک شمرد آنچه را که برادر مسلمانش نزد او می‌آورد. در ضمن اسلام برای میزبان هم وظایفی را معین کرده است که با هم مرور می‌نمائیم:

اول: میزبان در انجام ضیافت فقط منظورش خدا باشد و جلب رضایت او که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند: کسی که ضیافت کند برای خودنمایی خدای تعالی او را به عذابی سخت مبتلا می‌نماید.

دوم: میزبان خود را به زحمت و تکلف نیاندازد و هر چه در خانه دارد برای مهمان خود حاضر کند.

سوم: شئونات مهمانی را رعایت کرد و غذایی که او بهتر مایل است برایش حاضر نماید.

چهارم: قبل از مهمان شروع به خوردن غذا کرده و بعد از سیر شدن او دست از غذا بکشد.

پنجم: تا می‌تواند با مهمان در غذا خوردن کمک کند و هیچگاه بدون اجازه او روزه مستحبی نگیرد.

ششم: تا می‌تواند میزبان باید میهمان را اکرام و احترام نموده و از مقدم او تشکر نماید.

حضرت آیه الله علامه میرجهانی زیاد روضه می خواندند:

ایشان می فرمود: من هر وقت چشم بر هم می گذارم، می بینم که آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام می فرمایند: «روضه های من را بخوان» به همین خاطر زیاد روضه می خواندند و مجالس عزاداری برگزار می کردند. هم چنین اهتمام زیادی به گرامی داشت اعیاد مذهبی داشتند در منزلشان اقدام به تشکیل مجالس مذهبی می کردند از جمله اعیادی که مورد توجه ایشان بود «عید الزهرا علیها السلام» مصادف با نهم ربیع الاول بود.

ارادت خاص علامه به امام حسن مجتبی علیه السلام:

علامه شیفته و علاقه مند به تمام اهل بیت علیهم السلام و حضرت صاحب الامر بودند اما ارادت و احترام خاصی نسبت به کریم آل طه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام داشتند و ایام ولادت و شهادت این امام مظلوم را ارج می نهادند و علامه می فرمودند: امام حسین علیه السلام هم شیفته امام حسن علیه السلام بوده است.

تهجد و شب زنده داری علامه

از دیگر خصوصیات ایشان مناجات و راز و نیاز در دل شب با آفریدگار خوبیها بود. جناب حجة الاسلام و المسلمین محمد حسن شریعتی (داماد علامه) می گویند: اوائل که مادر منزل ایشان زندگی می کردیم گاه می دیدیم که آقا تا نیمه های شب مشغول عبادت و ذکر و مناجات هستند.

انس با قرآن این امانت بزرگ الهی

علامه از کودکی و سنین پائین با قرآن مانوس بودند و تا آخر عمر پربرکت خود حافظ، قاری و کاتب کلام الهی قرآن مجید بودند. علامه خط زیبائی داشتند و چند بار قرآن را کتابت نموده اند، ایشان قبل از خواب قرآن می خواندند و در اواخر عمر، هر سه روز یک ختم قرآن می کردند.

نفس گرم و گیرای حضرت علامه

از خصوصیات علامه میرجهانی نفوذ کلام و نفس گرم ایشان بود، هر گاه تذکری می‌دادند در روح و جان فرد می‌نشست. هنگامی که از حضرت صاحب‌الامر صحبت می‌کردند، آن قدر وجود مقدس امام زمان را محسوس و نزدیک احساس می‌کرد که وقتی از خدمت ایشان مرخص می‌شدی و به خیابان قدم می‌گذاشتی حضور حضرت را احساس می‌کردی طوری که انگار حضرت آنجا تشریف داشتند.

ساده‌زیستی و صفای باطن

ملاک‌ها و ارزش‌های افراد دنیا طلب برای ایشان مطرح نبود. ساده‌زیستی می‌کردند و به دنیا دل‌بستگی نداشتند.

«اگر نزهت همی خواهی به صحرائ قناعت شو»

که آنجا باغ در باغ است و دروا و خوان در خوان»

انفاق و دستگیری از فقراء:

به فقرا زیاد رسیدگی می‌کردند و انفاق ایشان به صورت مخفیانه زیاد بود آیه‌الله شوشتری در این باره می‌فرمایند: در تهران در منزل ایشان بودیم سائلی به درب منزل آمد. خود آقا درب منزل را باز کردند و مقدار زیادی پول به او کمک کردند.

معاشران و دوستان علامه میرجهانی:

ارتباط علامه با آیه‌الله میلانی بسیار محکم بود تا جایی که آیه‌الله میلانی درخواست کرده بود با آقا عقد اخوت و برادری بخوانند. از دیگر مصاحبان و نزدیکان علامه که مرشد و راهنمای آقا نیز بود. صاحب نفس زکیه جناب حاج ملا آقا جان زنجانی (اعلی‌الله مقامه شریف) بوده که در منزل علامه نماز جماعت اقامه می‌کردند و علامه به ایشان اقتدا می‌نمود. از دیگر اساتید جناب شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی بود و به آیه‌الله سید مرتضی ابطحی نیز علاقه خاصی داشتند.

از آیات رحمت هم برای مردم بخوانید

علامه در سرای حاج کریم در بازار اصفهان برای مردم منبر می رفتند و آیات عذاب و انذار برای مردم بیان می کردند تا اینکه حالت مکاشفه‌ای پیش می آید و می بینند که حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سوار بر اسب، خطاب به علامه می فرمایند: چقدر آیات عذاب می خوانید؟ از آیات رحمت هم برای مردم بخوانید.

دل فرزند من شکسته تر است

در زمان غیبت و آخرالزمان و پس از سالهای سال غیبت امام عصر متأسفانه هنوز هم قاطبه مردم شیعه سرگرم به دنیا و امور روزمره خود بوده و کمتر به یاد مولا و صاحب خویش امام عصر می باشند و متأسفانه تمام هم و غم خویش را در فراهم آوردن آسایش زندگی محدود دنیائی خود قرار داده‌اند و از حقیقت حیات و زندگی غافلند و در نظر آنان:

این جهان نیست چون هستان شده و آن جهان هست بس پنهان شده

لذا نه تنها مولا و صاحب اختیار خویش را فراموش نموده‌اند بلکه حقیقت حیات و زندگی انسانی را هم به فراموشی سپرده‌اند و چقدر امام ما از این غفلت که گریبانگیر جوامع مسلمان و جامعه انسانی شده زجر می کشند.

علامه میرجهانی حضرت زهرا (علیها السلام) را در خواب زیارت می کند خدمت ایشان عرض می کند: احوال شما چطور است؟

بانوی دو عالم در جواب می فرمایند: «دلی شکسته تر از من در آن زمانه نبود ولی در این زمانه دل فرزند من شکسته تر است».

همه را بصورت غیر انسان می دیدم

علامه می فرمود یک روز از مدرسه بیرون آمدم، به محض ورود به بازار، حیوانات بسیاری را دیدم و دانستم که آنها همه اهل بازارند، وحشت مرا فراگرفت، فقط دو نفر به

صورت انسانها دیده می‌شدند. از ترس عبا را روی سرم کشیدم تا کسی را نبینم، وحشت کرده بودم، از شدت ترس قادر به حرکت نبودم، به مدرسه باز گشتم.

برداشت:

دیده شدن بعضی از مردم به صورت حیوانات گاهی مقطعی بوده و برای نشان دادن گوشه‌ای از حقایق و بُعد ملکوتی رفتار ناپسند بعضی از انسانها است. تا ما بدانیم که اعمال ناپسند و روحيات غیرانسانی ما چگونه است. همان گونه که خدای مهربان انسانهای غافل را به حیوانات تشبیه می‌فرماید: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ» «آنها فقط مانند حیوانات چون گاو و گوسفند هستند» سپس می‌فرماید: «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» «بلکه از حیوانات هم گمراه‌ترند»، خداوند متعال گاهی این حقیقت را به صورت مکاشفه و نمایش ظاهری به بعضی از افراد یا اولیاء خویش نشان می‌دهد تا مایه عبرت و بیداری دیگران شود، اما باید توجه داشت که این مطلب نباید به صورت شایع و فراگیر تصور شود زیرا در این صورت بدگمانی و سوءظن به مردم در انسان بوجود می‌آید. و این خود خلاف آداب و معارف دین است بنابراین مطالبی از این قبیل فقط برای بعضی از افراد، در بعضی از موارد که مصلحت است آن هم بصورت ناشناس، به طوری که خود شخص به بدبینی و بدگمانی نسبت به مردم دچار نشود پدید می‌آید. و اگر انسان گوش دل باز کند خداوند اصل مطلب را چنان که در آیه شریفه فوق‌الذکر بیان کردیم تذکر داده است و نیاز چندانی به مکاشفه تصویری در این رابطه نمی‌باشد. بلکه مکاشفه علمی و قرآنی آیه فوق بسیار عمیق‌تر و محکم‌تر است.

صالح و ناصالح و خوب و خشوک

در وجود ما هزاران گرگ و خشوک

هم بر آن تصویر حشرت واجبست

سیرتی کان در وجودت غالبست

ضیافت انوار مقدسه:

روزی به آقای شهابی دامادشان گفته بودند مقداری گلاب، میوه و نبات بخرید مدتی بعد گفتند: میوه‌ها را بیاورید مهمانها آمدند داخل اتاق کسی نبود اما از آنجا صدای گفتگو می‌آمد. یک ساعت بعد آمد بیرون و فرمود: الحمدلله مهمانها آمدند و رفتند. آقای

شهابی می گویند: ما داخل خانه شدیم. الله اکبر چه بویی پیچیده بود. در صورتی که گلاب داخل شیشه بود و درب شیشه هم بسته بود. پس از تحقیق فهمیدم که انوار مقدسه دوازده امام علیهم السلام مهمان آقا بوده اند.

برداشت:

حضور ائمه معصومین که از دار دنیا رفته اند در میان مردم کره زمین هیچ بعید نیست زیرا چنانکه در روایات آمده آنها سه روز پس از شهادت با همین بدن دنیائی خود به آسمان چهارم و یا هر جای دیگری از بهشت که خدای تعالی بخواهد تشریف می برند و حکم آنها از احکام بقیه اولیاء و مؤمنین جدا است. بهر حال آمدن ائمه اطهار علیهم السلام از کرات و کلهکشانهای دیگر به کره خاکی ما برای آنها که صاحبان قدرت الهی هستند امری عادی و در عرض چند ثانیه صورت می گیرد.

علاوه بر این اولیاء خدا، انبیاء، شهدا و صالحین که در آسمان چهارم سکونت دارند نیز ممکن است با بدن برزخی خود که مانند همین بدن دنیای است بطور عادی گاهی برای انجام برخی از مأموریتهای خاص و هدایت بعضی از انسانها به کره زمین رفت و آمد داشته باشند و خداوند متعال هم در قرآن کریم می فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾.

بنابراین ممکن است ائمه اطهار علیهم السلام یا حضرت بقیه الله علیه السلام و یا اولیاء خدا نزد مرحوم علامه میرجهانی آمده باشند و ممکن است این قضیه مکاشفه‌ای از مرحوم علامه میرجهانی بوده و فقط ارواح ائمه و اولیاء خدا در آنجا حاضر شده باشند مهم آن است که انسان از ارواح اولیاء خدا و علامه میرجهانی علیه السلام استفاده علمی و معنوی کند.

ان شاء الله با ظهور آقا امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر می گردم

آقای «جلوانی» می گویند: علامه در یکی از سخنرانی‌ها بیان کردند که: من ان شاء الله تا زمان ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام زنده خواهم بود و آن زمان را درک خواهم کرد. بعد از فوت ایشان کسی ایشان را می بیند، سؤال می کند: مگر شما نفرموده بودید در

زمان ظهور زنده هستید و آن زمان را درک می‌کنید؟ آقا فرموده بودند: من خودم خواستم زودتر بروم و ان‌شاءالله با ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام بر می‌گردم.

جلوه رحمانیت خدا در مؤمنین واقعی:

سید فاطمی چای فروش، عده‌ای از جمله علامه را به باغ خود در نصوح آباد مشهد دعوت می‌کند. هنگام صرف غذا علامه را در بین جمع نمی‌بیند، آقای فاطمی جستجو می‌کند که ناگهان با صحنه‌ای عجیب مواجه می‌شود، علامه در باغی دیگر در بین چوبه انگوری نشسته، در اطراف او انواع و اقسام حیوانات وحشی و اهلی جمع شده بودند و علامه آنها را نوازش و دعا می‌کرد، سید فاطمی وحشت می‌کند و به آقا می‌گوید بیا برویم. علامه می‌گویند: یک مار باقیمانده که راهش دور بوده و هنوز نیامده صبر می‌کنند تا آن مار هم می‌رسد و آقا او را هم مورد نوازش قرار داده و بعد باز می‌گردند.

آری اولیاء خدا وجودشان رحمت برای همه و حتی حیوانات است و همه ما باید چنین باشیم و به حقوق و آنچه خداوند برایمان روزی فرموده قانع باشیم و از تجاوز به حریم غیر خودمان حتی حیوانات خودداری کنیم تا آنها لطف و رحمت پروردگار را احساس کنند و از وجود ما در عذاب نباشند، چنان که این مسأله اکنون به معضلی در محیط زیست جهانی تبدیل شده است و انسانها به جانداران آزار فراوان می‌رسانند.

هدیه ولی عصر و درخواست علامه میرجهانی از ایشان:

علامه میرجهانی آقا امام عصر علیه‌السلام را در عالم رؤیا مشاهده می‌کنند که حضرت به مناسبتی می‌خواستند یک بسته اسکناس بیست تومانی به عنوان هدیه به ایشان بدهند. علامه می‌گوید آقا من پول نمی‌خواهم و درخواست را در قالب یک رباعی فی‌البداهه خدمت حضرت عرض می‌کنند:

ای دُرُ گرانبهای دریای جلال

ای مهر سپهر آسمان اجلال

الا که ارتحال از این دار و بال

از درگه جُود تو نخواهم چیزی

حضرت در جواب تبسمی فرموده و درخواست علامه را قبول نمودند، اما

اسکناس‌ها را هم عنایت کردند (یعنی چیزی را که توسط اهل بیت می‌رسد، نباید رد کرد).

تشرفات آقای میرجهانی، محضر ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

علامه به دلیل زهد و تقوی، خلوص و محبت عاشقانه به ولی نعمت خود، حضرت بقیه‌الله الاعظم علیه السلام دفعات بسیاری توفیق زیارت و ارتباط با آن حضرت را داشته‌اند که برخی از آنها را ذکر کرده و برخی را تحت عنوان رؤیا بیان نموده‌اند. جناب آقای معادی در این باره می‌گویند: از آقا سؤال کردم: آیا شما تاکنون به محضر امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسیده‌اید؟ علامه در جواب فرموده بودند: یک شب تا صبح و یک صبح تا شب. اکنون به چند نمونه از تشرفات علامه اشاره می‌شود:

تشرّف معروف علامه در سرداب مطهر

علامه میرجهانی می‌فرمودند: به امر زعیم عالیقدر «آیه‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی» برای اصلاح برخی امور، با هزینه و بودجه کافی از نجف اشرف به سامرا رفتم و در آنجا میان اهل علم و خدام حرم عسکریین علیهم السلام تقسیم وجوه نمودم و برای رفاه و ایمن بودن زوار به خدمه حرم و سرداب مطهر پول بیشتری دادم. به همین دلیل آنها نسبت به من احترام زیادی قائل شده بودند، از آنها درخواست کردم به من اجازه بدهند شب‌ها را در حرم عسکریین علیهم السلام بیتوته کنم. آنها هم قبول کردند، ده شب در حرم عسکریین ماندم و آنها هر شب درب را بر روی من بسته و می‌رفتند، تا موقع اذان صبح که در را باز می‌کردند. این برنامه ادامه داشت تا شب دهم که شب جمعه بود، در حرم بسیار دعا کرده و زیارت و تشرّف به محضر مولایم امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را خواستار شدم. صبح در را باز کردند پس از خواندن نماز صبح به سرداب مقدّس مشرف شدم و چون هنوز آفتاب نزده و هوا تاریک بود، شمعی در دست گرفته، از پله‌های سرداب پائین رفتم، وقتی به عرصه سرداب رسیدم، آنجا بدون چراغ روشن بود و آقای بزرگواری نزدیک صفحه مخصوص نشسته و مشغول ذکر گفتن بود. از جلوی ایشان گذشتم سلام

کردم و در جلوی صفحه ایستادم و زیارت آل یاسین را خواندم. سپس همان جا ایستاده و نماز زیارت خواندم در حالی که مقدم به ایشان بودم، پس از نماز شروع به خواندن دعای ندبه نمودم و چون رسیدم به جمله «و عرجت بروحه الی سمائك» آن بزرگوار فرمودند: این جمله از ما نرسیده، بگوئید: «عرجت به الی سمائك» سپس فرمودند در نماز تقدم بر امام معصوم جایز نیست. دعا را تمام کردم و به سجده رفتم که ناگهان متوجه این آیات و بینات شدم:

۱- روشن بودن سرداب بدون چراغ

۲- اصلاح جمله دعای ندبه که فرمودند از ما نرسیده.

۳- تذکر این نکته که چرا در نماز به امام مقدم شده‌ای.

فهمیدم که به چه توفیق دست یافته‌ام و به درخواست خود رسیده‌ام، فوراً سر از سجده برداشتم دیدم سرداب تاریک است و هیچکس در آنجا نیست.

برداشت:

آنچه حضرت ولی عصر علیه‌السلام در این تشرّف به آن اشاره فرموده‌اند جسمانیت معراج پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. زیرا اگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با روحشان به معراج رفته باشند دیگر نیازی به براق که در جمله قبل ذکر شده نمی‌باشد زیرا روح برای حرکت نیاز به براق ندارد. پس این معراج جسمانی و حمل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آسمان با وسیله‌ای بوده است، اما همین قدر معلوم است که از سرعت بسیار بالایی که شاید با نور هم نتوان آنرا مقایسه کرد برخوردار بوده که پیامبر به وسیله آن مسافت چند هزار یا چند میلیون سال نوری را در یک شب رفته و به کره زمین بازگشته‌اند. لازم به ذکر است که معراج جسمانی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از مسلمیات است و همه بر آن اتفاق نظر دارند.

تشرّفی دیگر در کنار رودخانه

علامه میرجهانی مبتلا به کسالت نقرس و سیاتیک شده بودند. برای رفع این بیماری چندین سال به پزشکان مختلف مراجعه کردند اما هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد. خودشان در این مورد فرمودند: روزی با تقاضای برخی از دوستان به شیروان رفتیم. در مراجعت

به قوچان که رسیدیم توقف نمودیم و به زیارت امامزاده ابراهیم که در خارج شهر قوچان است رفتیم. چون آنجا هوای لطیف و منظره جالبی داشت رفقا گفتند: ناهار را همین جا بمانیم. آنها مشغول تهیه غذا شدند و من خواستم برای تطهیر به رودخانه نزدیک آنجا بروم که دوستان گفتند راه قدری دور است و برای دردی پای شما مشکل بوجود می‌آید، گفتم آهسته آهسته می‌روم و رفتم تا به رودخانه رسیدم و تجدید وضو کردم، در کنار رودخانه نشستم و به مناظر طبیعی نگاه می‌کردم که شخصی بالباس نمدی چوپانی آمد و سلام کرد و گفت: آقای میرجهانی شما با این که اهل دعا و دوا هستی، هنوز پای خود را معالجه نکرده‌اید؟

گفتم تاکنون که نشده است، گفت آیا دوست دارید من درد پایتان را معالجه کنم، گفتم البته. آمد کنار من نشست و از جیب خود چاقوی کوچکی در آورد، اسم مادرم را پرسید و سر چاقو را بر اول درد گذاشت و به سمت پائین کشید و تا پشت پا آورد سپس فشاری که ناله‌ام بلند شد، چاقو را برداشت و گفت (بلند شو خوب شدی). خواستم مثل همیشه با کمک عصا بلند شوم که عصا را از دستم گرفت و به آن طرف رودخانه پرت کرد. دیدم پایم درد ندارد کاملاً سالم است به ایشان عرض کردم شما کجا هستید؟ گفتند من در همین قلعه‌ها، و دست خود را به اطراف گرداندند. گفتم پس من کجا خدمتتان برس؟ فرمودند: تو آدرس مرا نمی‌توانی پیدا کنی اما من خانه شما را بلدم و آدرس مرا گفتند و فرمودند: هر وقت لازم باشد خودم پیش تو می‌آیم، بعد رفتند. چند لحظه گذشت دوستانم آمدند: گفتند آقا عصایت کو؟ گفتم بروید آن آقای نمدپوش را دریابید رفتند و هر چه جستجو کردند هیچ اثری از او نیافتند.

برداشت:

دیده باطن چو بینا می‌شود	آنچه پنهان است، هویدا شود
نفس خود را گش جهان را زنده کن	خواجه را کشتست او را بنده کن
قیمت همیان و کیسه از زراست	بسی زرو همیان و کیسه ابتر است
همچنان که قدر تن از جان بود	قدر جان از پرتو جانان بود

منتظرانش که در صراط انتظار صابر بوده اند و جهاد نموده اند با فرار از هوای نفس و پرواز و رشد روحی از تسلط نفس خارج شده و جاذبه نفس قدرت ندارد آنان را بسوی خود بکشاند. همانگونه که سفینه های فضایی آن گاه که از مدار زمین خارج می شوند، جاذبه زمین دیگر نمی توانند آنها را بسوی خود بکشاند، شما نیز اگر با مرور زمان، خود را از مدار هواهای نفسانی خارج کنید جاذبه نفس و وسوسه های شیطانی در شما تأثیری ندارد.

یاران اهل بیت علیهم السلام این گونه بوده اند آنان از مدار نفس خارج شده و از قید مادیات رهاگشتند از این رو با عالم غیب در ارتباط بودند و ولایت و قدرتی که دارند از این جهت بود که خدائی شده و خواسته نفسانی نداشتند و میل و اراده امام خویش را بر میل و اراده خویش حاکم کرده اند و به این جهت از قدرتهای نهان و نیروهای غیبی بهره مند بوده اند.

تالیفات علامه میرجهانی

آیه الله میرجهانی به دلیل جامعیت در علوم و تبحر در ادبیات و داشتن ذوق لطیف و آشنائی با علوم غریبه دارای تالیفات مؤثر متعدد و متنوعی در موضوعات حدیث، شعر، علوم غریبه، نجوم، شیمی، طب قدیم، ریاضیات و... هستند که بسیاری از آنها چاپ و تجدید چاپ شده است کل آثار علامه بالغ بر ۵۷ اثر است به بخشی از آنها اشاره می شود:

- ۱- شرح دعای سمات
- ۲- حبة العاصمه (در ولادت حضرت فاطمه علیها السلام)
- ۳- نوائب الدهور (در علائم ظهور)
- ۴- البكاء الحسین
- ۵- تفسیر ام الكتاب (در تفسیر سوره حمد)
- ۶- مستدرک نهج البلاغه

۷- ولایت کلیه

۸- الدر و المکنونة (در امام شناسی در دو هزار بیت عربی)

۹- کنوز الحکم و فنون الکلم

۱۰- رساله سعادت ابدی و خوشبختی همیشگی

۱۱- مقامات الاکبریة (شرح زندگانی حضرت علی اکبر علیه السلام)

۱۲- گنج رایگان...

از خدمات دیگر ایشان همت گماشتن در طبع کتب خطی حاج شیخ علی اکبر نهاوندی رحمته الله از جمله کتاب شریف العقبری الحسان که با ترجمه ایشان آراسته شده است.

- قرآن‌های خطی زیبایی که در طول حیات خویش نوشته‌اند با تفسیر و حواشی آن و کشف‌الایات

- تصحیح و چاپ کتب ارزشمند از قبیل انیس الامام فی نصره الاسلام و...

وفات علامه میرجهانی

سرانجام خورشید نورافشان و گرمی بخش عمر این علامه بزرگوار پس از سالها تلاش و مجاهدت در راه شناخت معارف دین، در روز سه شنبه بیستم جمادی الثانی سال ۱۴۱۳ هجری قمری مطابق با سال ۱۳۷۱ هجری شمسی به افول گرائید و جامعه علمی فرهنگی حوزه‌های علمی و مردم قدرشناس و عالم پرور کشور عزیزمان (مملکت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در فقدان خود در سوگ و ماتم نشانند.

پیکر مطهر این عالم مجتهد، پس از تشییع باشکوهی در بقعه علامه مجلسی واقع در مسجد جامع اصفهان به خاک سپرده شد.

حسن ختام غزلی از مرحوم علامه میرجهانی درباره مولای عزیزمان

امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

در دل خود کشیده‌ام نقش جمال یار را
پیشۀ خود نموده‌ام حالت انتظار را
ریخته دام و دانه شه از خط و خال خویشتن
صید نموده مرغ دل برده از او قرار را
سوز و سازم از غمش روز و شبان به خون دل
تا که مگر ببینم آن طره مشک بار را
دولت وصل او اگر یک شبی آیدم به کف
شرح فراق کسی توان داد یک از هزار را
ای مه برج معدلت پرده ز چهره برفکن
شوز چشم عاشقان ز آب کرم غبار را
سوخندگان خویش را کن نظر عنایتی
مرهمی از کسرم بسنه این دل داغدار را
شیران را به جلوه‌ای از رخ خویش مات کن
تا رهد از خودی خود ترک کند دیار را

نگاهی به حالات روحی و شخصیت بلند

حضرت آیه الله شیخ مرتضی زاهد (اعلی الله مقامه شریف)

مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد عارفی وارسته، با اخلاص و مهذب، مجاهد نستوه و معلم اخلاق بود، ایشان که تمام وجودش را صرف ارشاد و هدایت و ترویج دین و مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کرده بود، از جلوه‌های والای تقوی و معنویت و صفا و صداقت و بی ادعایی و مورد تائید مردم از عوام و خواص بود، کار ایشان به وعظ و خطابه و تعلیم و تربیت مردم خلاصه شده و جلسات هفتگی ایشان هیچ گاه ترک نمی شد.

آیه الله شیخ مرتضی زاهد از شاگردان مرحوم لاهیجی (معروف به سید علی مفسر) و جناب شیخ فضل الله نوری بوده و با امام خمینی انس و آشنایی داشت.

یقین راستین شیخ مرتضی

یکی از خصوصیات اولیاء خدا، بهره‌مند شدن از یقین راستین و اعتقاد راسخ به حقیقت قرآن و اهل بیت علیهم السلام است، به طوری که آنان یقین دارند خداوند متعال در مواقع لزوم برای اتمام حجت بر منکرین، از آنان پشتیبانی می‌کند و با معجزه یا کرامت از حقانیت آنان دفاع می‌نماید که نمونه زیر یکی از این موارد است: یکی از دوستان آقای زاهد می‌گوید: یک شب به جلسه منزل ایشان رفتم دو سه نفر از دوستان به من گفتند: ای کاش دو سه شب پیش اینجا بودی جای خالی بود! گفتم: چه خبر بود؟ گفتند: یک نفر یهودی اینجا بود که با آقا مرتضی در خصوص مسئله مباحله، آن هم بصورت سفسطه بحث می‌کرد و ایشان هم با حوصله به مناظره با او پرداخت و با دلایل روشن می‌خواست یهودی را قانع کند، اما یهودی با مخالفت عجیبی که داشت روی حرف خود پافشاری می‌کرد، آقای زاهد به او فرمود: حالا که روی حرفتان اصرار می‌کنید بیا هر دو مان به مدت

نیم ساعت دستمان را روی آتش بگذاریم و به مباحثه ادامه بدهیم و بلافاصله خودشان دستشان را در میان ذغالهای داغ فرو کرده و آماده بحث شدند، مرد یهودی تا این صحنه را مشاهده کرد وحشت زده و رنگ پریده از جا پرید و رفت دیگر هم نیامد.

علاقه مندی مراجع به ملاقات شیخ مرتضی زاهد

یکی از وعاظ با اخلاص بنام آقای شیخ احمد سیبویه می فرماید: مرجع تقلید جهان تشیع مرحوم آیه‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله به یک شخصی فرموده بودند که: من حاضرم مقداری به شما پول بدهم تا شما آقا شیخ مرتضی زاهد را از تهران به عتبات بیاورید تا من یک بار ایشان را از نزدیک ملاقات کنم.

مرتضای ما

آقای زاهد همیشه در بالای منبر از روی کتاب، آیات و روایات و احادیث را برای مردم بیان می کرد، روزی یکی از شاگردان و رفقای ایشان که از این شیوه سخنرانی خسته شده بود و احساس می کرد که این روش برایش یکنواخت شده، در وسط منبر بر می خیزد تا به جای دیگر، برای استماع سخنرانی فرد دیگری برود، همین که پایش را از خانه شیخ مرتضی بیرون می گذارد، ناگهان بانویی محجبه و مجلله را در جلوی درب منزل مشاهده می کند که به او می فرماید: «کجا می خواهی بروی؟! هر چه لازم باشد مرتضای ما برای شما می گوید». آن فرد فوراً باز می گردد. و در جای خود می نشیند، ناگهان از زبان آقای شیخ مرتضی می شنود که «هر چه لازم باشد مرتضی برای شما می گوید».

پرهیز از غرور

یکی از همسایگان قدیمی شیخ مرتضی می گوید: من جوان بودم، یک روز با آقای زاهد (شیخ مرتضی) از جلسه بر می گشتیم، من دست او را گرفته و در راه رفتن کمکش می کردم، وقتی که جلوی درب خانه رسیدیم آقای زاهد به من گفت: «آقا محمود، مرادعا

کن! آقا محمود مرا دعا کن» من با خنده به ایشان عرض کردم: «آقا شما که به دعا احتیاج ندارید» تا این جمله را از من شنید با حالت منقلب و گریان و صدای بغض آلود فرمودند: «محمود! شیطان قسم خورده که همه ما را اغوا کند. ما همه به دعا احتیاج داریم، دعا کن، محمود دعا کن!»

هر که گفت من گرفتار من است یوسفی اوست که در چاه تن است

آیا اعمالم مورد قبول شما هست

یکی از همسایگان مرحوم شیخ مرتضی زاهد به نام آقای «عسگری» می گوید: یک سال که توفیق حج نصیب شده بود آماده شدم و برای خدا حافظی به خانه جناب شیخ مرتضی رفتم، بعد از کمی گفتگو ایشان به من فرمود: من از شما درخواست دارم زمانی که به مدینه منوره مشرف شدید جلوی مرقد مطهر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بایستید و از طرف من به ایشان بگوئید: یا رسول الله صلی الله علیه و آله شما خودتان می دانید مرتضی در طول عمرش غرضی جز بندگی و عبودیت نداشته، آیا شما این سبک و روش مرا تأیید می فرمائید و آیا این اعمال و کردار مورد قبولتان هست یا نه؟

آقای عسگری می گوید: من هم همین کار را انجام دادم و بعد در همان شب در خواب دیدم که از طرف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرآنی آورده شد و امر گردید که آن قرآن را بدهند تا امضای آقا شیخ مرتضی زاهد بر آن ثبت شود، تا نشان از تأیید مطابقت اعمال و کردار ایشان با قرآن باشد، آقای عسگری می گوید: در آن قرآن امضاهای دیگری بود که نشان دهنده مطابقت کامل اعمال صاحبان آن امضاءها با قرآن بود.

«ای دلا منظور حق آنکه شوی	که چو جزوی سوی کل خود روی
حق همی گوید نظرمان بی دلست	نیست بر صورت که آن آب و گل است
تو همی گویی مرا دل نیز هست	دل فراز عرش باشد نی به پست
در گل تیره یقین هم آب هست	لیک ز آن آبت نشاید آب دست
زانکه گر آبت مغلوب گِلست	پس دل خود را مگو کین هم دل است

آن دلی کسز آسمانها برتر است	آن دل ابدال یسا پیغمبر است
پاک گشته آن ز گلِ صافی شده	در فزونی آمده وافی شده
ترک گل کرده سوی بحر آمده	رسته از زندان گل بحری شده
آب ما محبوس گل ماندست همین	بحر رحمت جذب کن ما را ز طین
دل تو این آلوده را پنداشتی	لا جرّم دل زدل برداشتی
خود روا داری که آن دل باشد این	کو بود در عشق شیر و انگبین
دل نباشد غیر آن دریای نور	دل نظرگاه خدا آنگاه کور

توجه به قدرت خدا در همه جا

یکی از دوستان مرحوم حاج شیخ مرتضی می‌گوید: یک روز خدمت آقای زاهد بودیم ایشان تسبیحش را گم کرده بود و با نگاه و دست کشیدن به اطراف، دنبال آن می‌گشت، به ما می‌گفت: شما این تسبیح مرا ندیدید. ما هم شروع کردیم به گشتن، بعد از دقایقی ایشان با چشمانی اشک‌آلود فرمود: ببینید این امر می‌تواند به این معنا باشد که خدا می‌خواهد به من بفرماید ای مرتضی یک عمر است که ما تو را نگه داشته‌ایم والا تو خودت نمی‌توانی تسبیح را هم نگه داری.

غم عشقت ز گنج رایگان به	وصال تو ز عمر جاودان به
کمی از خاک کویت در حقیقت	خدا داند که از کون و مکان به

شغل واقعی انسان چیست؟

روزی فرزند مرحوم آیه‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله به منزل آیه‌الله یحیی سجادی آمده بود، بسیاری از علما برای دیدن ایشان به آنجا می‌آیند، مرحوم حاج شیخ مرتضی زاهد هم به احترام مقام مرجعیت به خانه ایشان می‌رود، وقتی وارد می‌شود، حضرت آیه‌الله سجادی احترام و تجلیل چشم‌گیری از ایشان می‌کند که برای فرزند مرحوم آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله سؤال ایجاد می‌شود که مگر ایشان در چه

اموری تبلیغ و ارشاد می‌کنند که این قدر مورد احترام است؟
 آقای سجادی می‌گوید: ایشان یک مبلغ واقعی برای دین خداست، و به غیر از
 سخنان ضروری معمولی تمام حرف‌هایشان بیان آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام برای
 مردم است.

خوشا آنان که الله یارشان بی
 که حمد و قل هو الله کارشان بی
 خوشا آنان که دائم در نمازند
 بهشت جاودان مأوایشان بی

این است عزایت یا حسین، جانم فدایت یا حسین

مرحوم شیخ مرتضی زاهد در روزهای تاسوعا و عاشورا دوست داشت برای
 خواندن روضه و نوحه از کلمات و الفاظی استفاده کند که مورد تائید و رضایت
 اهل بیت علیهم‌السلام باشد، لذا به آنها متوسل می‌شود و بعد از توسل در عالم خواب خود را در
 کربلا، در میان خیمه‌های امام حسین مشاهده می‌کند. که این کلمات با سوز عجیبی به او
 القا می‌شود که: «هذا عزاک یا حسین، روحی فداک یا حسین» و هر سال با این که ایشان
 این کلمات را بدون ریتم و آهنگ می‌خواند ولی یک سوز و گداز عجیبی در دل و جان
 مردم می‌افتاد که هر شنوده‌ای را با هر مرام و معرفتی به شدت منقلب می‌کرد.

«فصل عزا آمد و دل غم گرفت	خیمه دل بوی محرم گرفت
زمره منظور زهرا حسین	کشته افتاد به صحرا حسین
جان علی سلسله بندم مکن	گردم از خاک بلندم مکن
عاقبت این عشق هلاکم کند	در گذر کوی تو خاکم کند
تیر تنت را به مصاف آمده است	تیغ سرت را به طواف آمده است
چیست لب خشک ترک خورده‌ات	چشمه‌ای از زخم نمک خورده‌ات
چیست شفا بخش دل ریش ما	مرحم زخم و غم تشویش ما
چیست بجز یاد گل روی تو	سجده به محراب دو ابروی تو

دست صبا سوی ترا شانه کرد	بر سرنی خننده مستانه کرد
بر سرنی زلف رها کرده ای	با جگر شیعه چه ها کرده ای؟
باز که هنگامه برانگیختی	بر جگر شیعه نمک ریختی

حقایق را باید باور کرد

«حاج آقا مرتضی تهرانی» از شاگردان آقای شیخ مرتضی زاهد می گوید: روزی از مرحوم پدرم پرسیدم: آقا جان! این آقا شیخ زاهد چه کاری کرده که توانسته به این خوبی هوای نفسش را از میان بردارد و به محضر امام عصر علیه السلام مشرف شود و تا این اندازه نورانیت پیدا کند؟ پدرم در جواب فرمود: آقا شیخ مرتضی آن چه از اخبار و روایات معتبر از کلمات معصومین علیهم السلام در کتاب ها دیده و خوانده، باور کرده است و این باور و یقین به معارف اهل بیت علیهم السلام او را به این مقام رسانده است.

چشمهایت را باز کن بین خدا را کجانی بینی

حاج مرتضی تهرانی می گوید: من و پدرم در خدمت آقای زاهد نشسته بودیم که ایشان پدرم را صدا زد و گفت: آقا میرزا! ما دستهای خود را گذاشته ایم بر روی چشم هایمان و می گوئیم چرا خدا را نمی بینیم، یکی نیست به ما بگوید: دستهایت را از روی چشمانت بردار و بین آیا عالم را خالی از خدا می بینی؟!

«یار بسی پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولوالابصار
شمع جویی و آفتاب بلند	روز بس روشن و تو در شب تار
چشم بگشا به گلستان و بسین	جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بی رنگ صد هزاران رنگ	جلوه گل نگردد در این گلزار
جان گذاری اگر به آتش عشق	عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق حیات در گذری	وسعت ملک مکان بینی
که یک هست و هیچ نیست جز او	و حسوده لا اله الا هو»

آقا سید مصطفی خوشا به حالت

آقا سید مصطفی مردی روشن ضمیر و نابینا و بسیار مؤمن و اهل تلاش و کار بود و کارش مسئله گویی و روضه خوانی بود که گاهی برای پرسیدن مسائل شرعی به نزد آقای زاهد آمده و مسائلیش را سؤال می کرد. او می گوید: سالها پیش، یک روز برای پرسیدن مسئله ای به خانه مرحوم زاهد رفته بودم، زمانی که وارد شدم احساس کردم به غیر از من آقای در آنجا حضور دارند، وقتی وارد شدم آن آقا از کنار من رد شد و بیرون رفت، چون چیزی را نمی توانستم ببینم، نفهمیدم در آنجا چه می گذرد، اما لحظاتی بعد آقای زاهد به کنارم آمده و با شور و حال عجیبی به من فرمود: خوشا به حالت آقا سید مصطفی! خوشا به حالت! من با تعجب عرض کردم: مگر چه شده آقا جان! ایشان فرمود: خوشا به حالت آقا سید مصطفی! آیا می دانی الان چه بزرگواری از کنارت رد شدند و رفتند؟ آقا سید مصطفی ایشان امام زمانت بودند که همین چند لحظه پیش از کنارت رد شدند و بدن شریفش به عبای تو مالیده شد.

نوشتن عریضه

حضرت آیه الله لنگرودی به نقل از مرحوم آقای زاهد می گوید: یک روز من حاجتی داشتم، آن حاجت و خواسته ام را در عریضه ای به ساحت مقدس امام عصر (ارواحنا فداه) نوشتم و آن را برداشته و به راه افتادم تا در محل مناسبی بیندازم، اما هنوز آن عریضه را نفرستاده بودم که در همان میانه راه خواسته و حاجتم به من حواله شد. ایشان با تأکید به ما می گفتند ببینید من هنوز حاجت و عریضه ام به ساحت قدس امام زمان علیه السلام نفرستاده ام که خواسته و حاجتم به من حواله شد.

هر کس برای خدا باشد خدا هم برای او خواهد بود

حضرت آیه الله خرازی از قول مرحوم پدرشان که در جلسات آقای زاهد حاضر می شد نقل می کند که: مرحوم آقای زاهد فرمود: من یک شب وقتی به خانه بر می گشتم

دیدم خیلی دیر شده و همه خوابیده‌اند، با خود گفتم: چرا مزاحم شوم و آنها را از خواب بیدار کنم، همان جا پشت در نشستم تا صبح شود، اما بعد از لحظاتی دیدم خانواده پشت در آمد و درب را باز کرد و گفت: تازه خوابیده بودم، در خواب سیدی را دیدم که به من فرمود: چرا خوابیده‌ای، بلند شو برو در را باز کن، مرتضی پشت در است، از خواب پریدم و آمدم در را باز کردم و دیدم شما پشت در نشسته‌اید.

نوری از آسمان

جناب شیخ مرتضی زاهد در اثر مجاهدات و شور و عشقی که به تبلیغ داشتند، حتی تا آخرین لحظات عمر از پای ننشستند، یکی از همسایگان مرحوم شیخ مرتضی می‌گوید: من هفت، هشت ساله بودم که آقای زاهد از دنیا رفت و جنازه ایشان را در داخل حیاط منزلش غسل می‌دادند و من از روی کنجکاوی به پشت بام رفته و شاهد تجهیز میت بودم که ناگهان نور بسیار شدید و زیبایی را دیدم که از آسمان به صورت مستقیم به خانه آقا مرتضی تابیده است و آسمان نور باران شده، با آن که در آن زمان هنوز کوچه‌ها برق‌کشی نشده بود.

«آقای فخر» از دوستان نزدیک مرحوم حاج شیخ می‌گوید: بعد از آماده شدن جنازه در بالای سر ایشان مشغول خواندن قرآن شدم و بعد از قرائت آیات عذاب مشاهده نمودم که جسد مطهر مرحوم آقای زاهد نیز تحت تأثیر قرار گرفته و حرکت می‌کند. همچنین در کرامت دیگری از این ولی خدا نقل شده که بدن مطهرش به کربلا منتقل شده و در صحن حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به خاک سپرده شد، پس از چند سالی که صحن مطهر احتیاج به بازسازی و تعمیر داشت، به طور اتفاقی قبر مرحوم آقای زاهد آشکار شد و مشاهده کردند که بدن آن جناب تر و تازه مانده و هیچ تغییر نکرده است.

برداشت:

این کرامات درباره اولیاء خدا بعید نیست، چنان که در حالات، جناب «فضیل بن یسار» از اصحاب امام صادق نیز نقل شده که در هنگام غسل میت، دست مبارکش حرکت

کرده و روی عورت خود را پوشانده و وقتی این قضیه را به امام صادق علیه السلام عرض نمودند، آن حضرت فرمود: «او از ما اهل بیت بود» لذا ممکن است گاهی خداوند با نشان دادن چنین صحنه‌هایی به وسیله اولیاء خدا بخواهد حجّتی بر مردم تمام کند، یا شخصی را از خواب غفلت بیدار نماید، هر چند انسانهای عاقل باید پیش از مرگ اولیاء خدا با سخنان آنان از خواب غفلت بیدار شده و بسوی خدا حرکت کنند.

آقا امام زمان فرمودند: «من به جای او به دیدنت می آیم»

آقا کریم پینه‌دوز که نزد علمای اهل معنای تهران معروف بود که حضرت ولی عصر (ارواح‌نافداه) گاه گاهی به مغازه‌اش تشریف می‌بردند و با وی مصاحبت می‌کردند از دوستان نزدیک آقای زاهد بود. ایشان می‌فرمود: در شب جمعه‌ای در صحن حضرت عبدالعظیم علیه السلام به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام رسیدم، آقا به من فرمود: «بیا به زیارت جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام برویم» سپس چند قدم برداشتیم. ناگهان به صحن مطهر امام هشتم رسیدیم و پس از زیارت به همان صورت به تهران برگشتیم. دوباره حضرت فرمودند: «بیا به سر قبر آقای سید علی مفسر لاهیجی (استاد شیخ مرتضی زاهد) در صحن امامزاده عبدالله برویم، چند قدم که رفتیم دیدم روح آقای لاهیجی با کمال ادب و احترام و خلوص جهت استقبال از حضرت ولی عصر علیه السلام از قبر بیرون آمد و با آن حضرت مشغول صحبت شد، تا اینکه در لحظات آخر گفتگو، آقای لاهیجی به من گفت: به آقا مرتضی زاهد سلام برسان و بگو چرا به سر مزار من نمی‌آیی و حق دوستی را فراموش کرده‌ای؟ در این هنگام حضرت ولی عصر (ارواح‌نافداه) فرمودند: «آقا سید علی! آقا مرتضی گرفتار و از آمدن معذور است، من به جای او به دیدنت خواهم آمد».

مراقبه و محاسبه اعمال در زندگی

انسان باید دائماً مراقب باشد و ببیند کارش را برای چه کسی انجام می‌دهد، هر چند اصل کاری را که می‌خواهد انجام دهد خوب باشد، باید ببیند انگیزه‌ای او از انجام آن کار

چیست؟

مرحوم آقا شیخ مرتضی تهرانی از ایام جوانی شان چنین نقل می کند که:
در شب زفاف وقتی همسرم را به خانه آوردم، در خود علاقه فراوانی به خواندن دعا احساس کردم. به همین خاطر کتاب دعا را برداشته و به گوشه ای رفتم و مشغول خواندن دعا شدم. پس از چند لحظه به فکر فرو رفتم که آیا اکنون وظیفه الهی من چیست؟ آیا باید دعا بخوانم یا بروم خدمت همسرم؟ پس از تأمل و فکر دیدم خداوند متعال از من وظیفه دیگری غیر از دعا خواندن می خواهد. وقتی همسرم را به خانه آورده ام صحیح نیست که بیایم اینجا و دعا بخوانم، همان وقت کتاب دعا را بستم و برخاسته نزد همسرم رفتم. در آن شب وقتی به حمام رفتم و غسل کردم چون بازگشتم، احساس کردم همسرم با تکریم و احترام خاصی با من برخورد کرد.

از او پرسیدم: چه خبر شده است؟ گفت: چون شما به حمام رفتید، خوابم برد، در عالم رؤیا دیدم ملائکه خدا از آسمان به زمین می آیند و به خانه ما وارد می شوند. سؤال کردم شما برای چه کاری به اینجا آمده اید؟ گفتند: «ما آمده ایم قطرات آب غسل آقا شیخ مرتضی را به آسمان ببریم!؟» آقا شیخ مرتضی فرمود: کار من از همان وقت اصلاح شد و وضع روحی ام نیز رو به بهبود و لطافت نهاد. آری این ثمره مراقبه دقیق و اخلاص در عمل است.

اجداد ما مصیبت های زیادی کشیده اند

مرحوم سید کریم پینه دوز یکی از دوستان بسیار با تقوی و صاحب مقام آقای شیخ مرتضی زاهد بود که بسیار مورد لطف و عنایت از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر علیه السلام بود. قضیه زیر شرح یکی دیگر از تشرفات ایشان است.

مدت اجاره منزل آقا سید کریم تمام شده بود و صاحبخانه با این که رعایت حال او را می کرد، ولی بنا به دلایلی حاضر به تمدید اجاره نشده و ده روز به سید کریم مهلت داد که منزل جدیدی تهیه کند، در این مدت، ایشان هر چه دنبال خانه مناسبی می گردد موفق نمی شود. تا اینکه مهلت به سر می آید و از آنجا که دارای تقوای شدیدی بود، بدون هیچ

ناراحتی و اعتراض و بدون در میان گذاشتن مطلب با صاحبخانه، تمام اسباب و اثاثیه‌اش را از آن خانه بیرون می‌آورد و در گوشه‌ای از کوچه قرار می‌دهد و خانه را تخلیه می‌کند، هنوز چند دقیقه‌ای از کوچه‌نشینی این دوست صمیمی و عاشق امام زمان علیه السلام نمی‌گذرد که ناگاه حضرت ولی عصر علیه السلام به کنار دوست عزیز خود آمده و می‌فرمایند: «ناراحت نباش اجداد ما نیز مصیبت‌های زیادی کشیده‌اند». آقا سید کریم نیز با حالتی آمیخته با مزاح عرض می‌کند: «درست است آقا جان، ولی هیچکدام از اجدادمان به اجاره‌نشینی مبتلا نشده بودند».

در این لحظه چهره مبارک حضرت ولی عصر علیه السلام به تبسم گشوده و می‌فرمایند: «درست است، ما ترتیب کارها را داده‌ایم، چند دقیقه دیگر مسئله حل می‌شود».

از طرفی یکی از تجار با تقوای تهران به نام «حاج محمود کاشانی» شب قبل از آن، حضرت ولی عصر (ارواحنافداه) را در خواب می‌بیند که به او می‌کنند فردا صبح فلان منزل در فلان آدرس را برای آقا سید کریم خریداری کند و در فلان ساعت که سید با وسایل خانه‌اش در کوچه نشسته، به آنجا برود و کلید منزل را به او بدهد، آقای کاشانی هم این کار را انجام داده و از صاحبخانه که به علت قرض مجبور به فروش خانه‌اش شده بود، منزل را خریداری می‌کند و در همان ساعتی که حضرت فرموده بود، جلوی خانه آقا سید کریم می‌رود و کلید منزل را به او می‌دهد، این درست زمانی بود که هنوز چند دقیقه‌ای از تشریف‌فرمایی وجود مقدس حضرت بقیه‌الله علیه السلام به نزد مرحوم سید کریم رضی الله عنه نگذشته بود و هنوز فضای کوچه از بوی عطر دلنشین آن حضرت معطر بود، لازم به ذکر است که صاحب آن منزل نیز جوانی بود که به خاطر بدهی، به حضرت بقیه‌الله (ارواحنافداه) متوسل شده بود، تا منزلش به قیمت مناسبی به فروش برود. که این عنایت شامل حال او نیز شد.

تفقد و احوالپرسی امام عصر علیه السلام از سید کریم در مغازه آن مرحوم

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمد رازی رحمته الله در کتاب کرامات الصالحین، این قضیه را در رابطه با مرحوم سید کریم نقل می‌کند که: مرحوم حاج سید مهدی خرازی که از نیکان

و خوبان تهران بود می گفت:

شاگردی داشتم که فرزند یکی از روحانیون به نام تهران بود و به همین جهت همه علمای تهران را می شناخت، به این گونه که هر روحانی از جلوی مغازه ما عبور می کرد، شاگردم او را با نام و نشان و شخصیت و مقامش معرفی می کرد. یکی از روزها سید گرانقدری از جلو مغازه ما عبور کرد که سیمای نورافشان و چهره ملکوتی و وقار و شکوه او مرا غرق در بهت و حیرت ساخت، از شاگردم پرسیدم: «این آقا که بود؟» گفت: «نمی شناسم، چرا که تاکنون او را ندیده ام و از روحانیون و علماء تهران نیست به نظرم این آقا مسافر باشد».

همانطور که دیدگانم او را بدرقه می کرد، به ناگاه بر قلبم الهام شد که نکند او محبوب دلها، امام عصر علیه السلام باشد، در این فکر بودم که از نظرم دور شد.

با خود اندیشیدم که راه پاسخ به این سؤال این است که به مغازه سید کریم بروم و از او بپرسیم، چرا که او بی رابطه با مولایمان امام عصر علیه السلام نیست و به من نیز محبت دارد و مرا امین می شناسد.

با این اندیشه حرکت کردم و پس از ورود به مغازه او سلام کردم و بعد از مقدماتی پرسیدم: «تو را به خدا! از مولا خبری داری؟»

فرمود: «بی خبر نیستم، ساعتی پیش به من افتخار داده و این جا آمده بودند».

علائم و نشانه هایی که به خاطر داشتم گفتم، تائید کرد و گفت: «آری! خود آن گرانمایه بودند».

سفره مخصوص

«حاج سید محمد کسایی» در مورد آقا سید کریم پینه دوز می گوید:

در یکی از روزهای سرد زمستان که برف می بارید و کار و کاسبی هم کساد شده بود، آقا سید کریم جهت کسب روزی تا پاسی از شب در مغازه اش نشسته بود تا این که دیر وقت شد و او نمی توانست با دست خالی به خانه برگردد، زیرا ممکن بود بچه هایش که گرسنه خوابیده بودند با شنیدن صدای در خوشحال شده و دست های پدر را خالی ببینند

و ناراحت شوند، آقا سید کریم بسیار ساده و بی‌آلایش بود، فردی وظیفه‌شناس و با خدا، یکرنگ و یکدل بود. در آن شب سرد و تاریک به طرف خانه به راه افتاد، در حالی که مشغول ذکر خدا بود، ناگهان صدایی سکوت حاکم بر تاریکی را شکست: آقا سید کریم! آقا سید کریم رویش را به طرف صدا برگرداند، آقایی بزرگوار را در مقابلش دید که ایستاده و چندین نان تازه و داغ را بادو دستش جلوی سید کریم گرفته بود، بگیر! آقا سید کریم! نان‌های داغ را گرفت که در آن سرما داغی‌اش احساس می‌شد و با خوشحالی به طرف خانه رفت، بچه‌ها از خواب بیدار شدند و خوشحال سفره را باز کردند و همه دور آن نشستند و تالای نان‌ها را باز کردند، در وسط نان‌ها مقداری حلوائی داغ مشاهده کرده شروع به خوردن کردند، فردا صبح تا سفره را باز کردند دیدند درست به اندازه نان و حلوائی که در شب گذشته خورده بودند، به همان مقدار نان و حلوا در سفره بود و دست نخورده مانده بود. آقا سید کریم می‌دانست که این عنایت از جانب مولایش حضرت ولی عصر ارواحنا فداه است و به خانواده‌اش گوشزد کرد که احدی نباید از این ماجرا باخبر بشود. و این راز باید بین خودشان باقی بماند، اما بعد از یک هفته یکی از همسایه‌ها متوجه عطر و بویی که گاهی در خانه سید کریم می‌پیچید، شد و با اصرار از خانواده سید کریم می‌پرسد که جریان از چه قرار است، و متأسفانه موفق هم می‌شود و مقداری از حلوا را جهت استفتاء مریضی طلب می‌کند، اما تا هر دو سر سفره می‌آیند می‌بینند که اثری از نان و حلوا نیست و خانم سید کریم بسیار شرمنده می‌شود.

آقا سید کریم به محمد کسایی فرموده بود: اگر خانواده ما توانسته بود راز داری کند، آن نان و حلوا تا آخر عمر برای ما باقی بود.

برداشت:

کتمان راز و حفظ اسرار، از شرایط اساسی برای نیل به درجات ارزنده و عالی معنوی است، از این رو بزرگان شیعه به این مسئله توجه کامل داشته‌اند، زیرا رازداری نه تنها انسان را از گزند مخالفان محافظت می‌کند، بلکه انباشته شدن اسرار بزرگ از جهان

خلقت و عوالم ملک و ملکوت، ضمیر ناخودآگاه انسان را برای فراگیری اسرار بزرگتر پرورش می‌دهد.

از این رو نگه داشتن اسرار نه تنها برای محافظت از رسیدن به دست اغیار، بلکه به خاطر افزایش ظرفیت باطنی دارای ارزش فراوان است.

نتیجه عدم کنترل خویشتن و فاش نمودن رازها، سقوط انسان از مراحل معنویت است و شک و تردید را نسبت به حقیقت داشتن این گونه مسائل، برای خود و دیگران به ارمغان می‌آورد.

چون که ترا دوست کند رازدار	طرح مکن گوهر اسرار یار
آب صفت هر چه شنیدی بشوی	آینه سان هر چه که بینی مگوی

لذا در زمان غیبت امام عصر علیه السلام افرادی هستند که در معنویات به مقامات بالایی دست یافته‌اند و مراحل تزکیه نفس را با تأیید امام زمانشان طی کرده‌اند لذا خدای متعال هم به طور اختصاصی آنان را از نعمت‌های معنوی، در همین عصر غیبت بهره‌مند می‌فرماید (مانند جناب سید کریم) لذا در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت به فضیل بن یسار فرمودند: «یا فضیل اعرف امامک فانک اذا عرفته لم یضرك تقدم هذا الامر او تأخر» «ای فضیل تو اگر حقیقتاً امام زمانت را بشناسی (شناختی که بر وجود تو و اعمال و روح تو اثر خود را بگذارد و تو را یک امام زمانی شایسته و به تمام معنی نماید و نفست را از آلودگی‌ها پاک کند) دیگر نگران نباش که امر حکومت ما اهل بیت جلو بیفتد یا به تأخیر افتاده و بعدها انجام می‌شود (تو محروم نخواهی شد) امید است خدای متعال روح جناب شیخ مرتضی زاهد را با موالیانش محشور فرماید.

ان شاء الله

شرح حالات و زندگینامه حضرت آیه الله عبدالحسین دستغیب شیرازی (اعلی الله مقامه)

ولادت

شهید آیه الله سید عبدالحسین دستغیب رحمته در شب عاشورای ۱۲۹۲ هجری شمسی در شیراز در یک خانواده روحانی پای به عرصه وجود گذاشت ایشان در خانه‌ای محقر در یکی از کوچه‌های قدیمی شیراز کنار بازار مرغ که امروز «خیابان احمدی» نامیده می‌شود متولد شد، ولادت او در شب عاشورا سبب گردید که به «عبدالحسین» مسمی شود. و زندگیش مصداق بارزی از نام شریفش گردد. پدرش سید محمدتقی فرزند میرزا هدایت الله مرجع بزرگ فارس بود. که به هنگام تولد فرزندش در کربلا سر می‌برد. شهید دستغیب در سن ۱۲ سالگی از نعمت داشتن پدر محروم گردید و از همان تاریخ، سرپرستی مادر، سه خواهر و دو برادر خویش را به عهده گرفت، شهید دستغیب رحمته با ۳۳ واسطه به حضرت امام سجاد علیه الصلوة والسلام می‌رسد.

دوران تحصیل

در سالهای کودکی، از برکت هوش سرشار و استعداد شکوفایی که خداوند در ذاتش به ودیعه نهاده بود، دروس مقدماتی را خواند و پس از اتمام دروس سطح امامت جماعت مسجد باقرخان را پذیرفت و پس از گذراندن سالها رنج و مشقت و فقر شدید مادی در سال ۱۳۱۴ به منظور ادامه تحصیلات راهی نجف اشرف شد. شهید دستغیب در این باره فرمود: «در زمان رضاخان قلدر ملعون ما را چند بار زندانی کردند و یک دفعه بهانه‌شان تبلیغ بود، بعد فشار آوردند که اصلاً باید از روحانیت بیرون بروی و ۲۴ ساعت

مهلت دادند که بنده اصلاً خلع لباس کنم و از روحانیت بیرون روم و مسجد و منبری نباشم به ناچار فرار کردم و رفتم نجف و این هم به خواست خدا وسیله خیری شد برای استفاده از محضر بزرگان».

عدو شود سبب خیر، گر خدا خواهد

در نجف اشرف از محضر اساتیدی چون حضرات آیات عظام: آیه‌الله حاج شیخ محمد کاظم شیرازی رحمته‌الله، آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله، آیه‌الله حاج سید میرزا آقا اصطهباناتی رحمته‌الله و آیه‌الله حاج میرزا علی قاضی رحمته‌الله که از اساتید علم اخلاق و معرفت بود کسب فیض نمود و موفق به کسب درجه اجتهاد از محضر این بزرگان شد، ایشان صاحب ۸ اجازه اجتهاد از دست علما بزرگ شیعه بودند پس از مراجعت از نجف اشرف ضمن اقامه نماز جماعت در مسجد جامع عتیق و تنویر افکار عموم، تدریس فقه و اصول را شروع نمود، و محضر حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی رحمته‌الله را نیز درک نمود ایشان آرزویی جز تقرب به ذات مقدس پروردگار و وصال او نداشت.

چند برداشت:

انسان باید در تمام مراحل زندگی با همت و تلاش پیگیری در راه خدای متعال مجاهدت نماید و معتقد باشد که در سایه همت و تلاش و مجاهدت است که انسانها به خدای متعال نزدیک می‌شوند و از آنجا که خدای متعال بزرگ بزرگان است انسان هم در جوار خدا به مقام بزرگان دین خواهی نخواهی رسیده است.

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند.

و در بیانی رساتر امیرالمؤمنان علی علیه‌السلام چنین فرموده‌اند که:

اشرف بالهمم العالیه لا شرف برمم البالیه

شرافت و بزرگی به استخوانهای پوسیده اجداد و گذشتگان نیست بلکه شرافت و بزرگی واقعی در داشتن همت‌های بلند و اراده‌های قوی است.

نکته دوم: همنشینی با اولیاء خدا و صحبت با کسانی که به مقام انس با خدا

رسیده‌اند و خدا را به ولایت و سرپرستی خود برگزیده‌اند باعث می‌شود که انسان به شدت به عقب‌ماندگی خود از این عزیزان و در اصل از خدای متعال بیشتر واقف گردد و با استفاده از راهنمایی‌های این مردان الهی هر چه سریعتر راه هدایت و صراط مستقیم را درک نموده زودتر به مقصد خود که جوار خدای متعال است برسد و باید بدانیم که به فرموده امام سجاد علیه السلام کسی که راهنما و مرشدی در راه رسیدن به حق نداشته باشد محکوم به هلاکت است «هلک من لیس له حکیم یرشده».

ساده‌زیستی و بزرگ‌منشی

شهید دستغیب در خانه‌ای محقر و ساده که بی‌شبهت به خانه اجداد طاهرینش نبود زندگی را بسر می‌برد و از هر گونه تجملات و مظاهر فریبنده دنیا پرهیز می‌نمود ارادت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تقوی و زهد، صبر و اخلاق حسنه، قدرت بیان و قلم از صفات بارز ایشان به شمار می‌رفت، خوراکش کمتر از یک چهارم نان جوین بود که آن را با مقداری پیاز - نمک و گاه مختصری پنیر می‌خورد. شبها را با عبادت و تهجد به صبح می‌رساند و بسیار روزه می‌گرفت، عشق به روضه حضرت سیدالشهداء علیه السلام ریشه در جانش داشت. شبهای عاشورا لباس سیاه عزابر تن می‌نمود، غالباً اول وقت به نماز می‌ایستاد و در آن هنگام گویی که دیگر در دنیا نبود، اوقات ایشان به عبادت و تلاوت قرآن و ذکر می‌گذشت و یا به نگارش و یا به کمک و همدردی با نیازمندان، به مردم علاقه زیادی داشت. سر و کار ایشان با افراد طبقه سه و ضعیف جامعه بود و همواره به یاری و حل مشکلات آنها می‌شتافت، معمولاً خاموش بود و با دقت به سخنان افراد گوش می‌داد، و سخنان درست آنها را می‌پذیرفت، با دشمنان خود نیز رفتاری شایسته داشت. و به هیچ کس اجازه نمی‌داد که از مخالفین ایشان بدگوئی کند، حتی گاهی با تعریف از مخالفین خود، آنها را به شگفت می‌انداخت. وی در محیط خانه منشاء خیر و برکت بود. همسر ایشان در این باره می‌گوید: «در امور زندگی به من اختیار تام داده بود. هر کاری انجام می‌دادم هیچ ایرادی، نمی‌گرفتند. چون می‌دانستند که راه ما راه خودشان و هدف ما

یکی است، با بچه‌ها خیلی مهربان بودند، در اوقات فراغت در حیاط با بچه‌ها قدم می‌زدند و آنطور که بچه‌ها و نوه‌ها دلشان می‌خواست با آنها رفتار می‌نمود. ایشان در کارهای خانه هم علاوه بر کارهای شخصی خود به ما هم کمک می‌کردند... بارها می‌فرمودند: من اجازه امر کردن به خود نمی‌دهم، ایشان بسیار کم خوراک، دائم الوضو و اهل تهجد و ذکر و دعا بودند».

فرزند شهید نیز در مورد نقش ارزنده پدرش در منزل چنین اظهار می‌دارد: «... در ایام مرضی مرحوم مادرمان، از بچه‌ها نگهداری می‌کردند، فراموش نمی‌کنم که حتی در نظافت بچه‌ها ابائی نداشتند یا حتی خودشان خانه را جارو می‌کردند او مانند جدش رسول خدا بود که: اذا كان من بيته كان في محنة اهله، یعنی آن هنگام که در خانه بود غمخوار اهل خانه بود.

چند برداشت:

دوری از مظاهر فریبنده دنیا و عدم دلبستگی به آن از جمله صفات تمام شیعیان صادقی است که پیرو مولای و مقتدای خویش امیرالمؤمنین می‌باشند. دیگر از نکته‌های قابل تأمل در زندگی بزرگان دین خاموشی و کم صحبتی است که باعث می‌شود انسان خیلی سریعتر از حد تصور در مسیر سیر الی الله حرکت نماید و از وصایای لقمان حکیم به فرزندش می‌باشد که هفت هزار فایده در هفت کلمه است (که همه در سایه خاموشی است). ۱- خاموشی عبادت‌یست بی رنج ۲- خاموشی زینتی است بی پیرایه ۳- خاموشی هیبتی است بی سلطنت ۴- خاموشی بی نیازی از مردم است. ۵- خاموشی راحت کرام الکاتبین است. ۶- خاموشی سرپوش جمیع عیوب است. ۷- به خاموشی عادت نما که از خاموشی نادم نشوی لکن در بسیاری اوقات از سخن گفتن پشیمان می‌گردد.

نکته سوم: انسان باید همانطور که اغلب دوست دارد سخنران باشد و برای مردم صحبت کند باید خود را عادت بدهد که مستمع خوبی نیز باشد و به سخنان انسان گوش دهد و مطالب درست و واقع را از هر کس که باشد حتی از بچه‌ها قبول نماید و با دشمن و مخالفان خویش نیز تا می‌تواند با کمال ادب و احترام برخورد نماید.

شنیدم که مردان راه خدا دل دشمنان را نکرده‌اند تنگ

تراکی میسر شود این مقام که با دوستان خلاف است و جنگ

نکته چهارم: با دوستان و آنان که همراه و هم عقیده با ما می‌باشند مهربان و دلسوز بوده و شعار خویش را ایثار و گذشت قرار دهیم، که این بزرگواری‌ها و گذشتهاست که سرعت سیر انسان بسوی محبوب خویش را تسریع می‌کند که فرموده‌اند:

گشتیم سالها به بیابان و کوه و دشت چیزی نیافتیم که باشد به از گذشت

و باید کوشید که متخلق به اخلاق الهی شویم و همانطور که خدای متعال رحمتش شامل همه مخلوقات می‌شود ما هم با تمام مخلوقات الهی که ساخته دست محبوبمان خدای متعال است مهربان بوده و در حریم انسانی خویش کینه و نفرت و نفاق را وارد نمائیم و لکن در مقابل شیطان و شیطان‌سیرتان ﴿كَانَهُمْ بَيْنًا وَرَاصًا﴾ بوده و در یک کلام همچون رسول گرامی اسلام ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ باشیم. ان شاء الله

فضائل و مکارم اخلاقی

فضائل اخلاقی آن شهید بزرگوار علیه السلام زبانزد خاص و عام بود. حضرت آیه‌الله نجابت علیه السلام از رفقای قدیمی آقا فرمودند: «ملاقاتی با آیه‌الله دستغیب نداشتم مگر آنکه ایشان در آن صحبت از خدا و معارف اهل بیت داشت». حضرت آیه‌الله العظمی شیخ محمدکاظم شیرازی به هنگام اعطای درجه اجتهاد به ایشان در مورد آن بزرگوار می‌نویسد: «او از هر اخلاق ناشایستی پاک و به هر اخلاق شایسته‌ای آراسته است». حضرت امام خمینی «قدس سره» نیز با این بیانات روشن این شهید سعید را معرفی می‌فرمایند که از او به «مرئی محرومان» «هدایت کننده مردم» «معلمی بزرگ» «عالمی عامل» و بالاتر از آن «متعهد به اسلام» و «شخصیتی ارزشمند» یاد می‌نمایند.

شهید دستغیب به درجات والائی از معنویت دست یافته بود که در سیر الی الله کمتر کسی به این مراحل می‌رسد و پی به این عوامل می‌برد. از ایشان که صاحب نفس مطمئنه شده بودند کرامات بسیاری نقل شده که به برخی از آنها اشاره می‌گردد.

برداشت:

کسب مقامات معنوی و رسیدن و درجات عالی انسانی با آمال و آرزو بدست نمی آید این امور با عظمت که از ودایع آسمانی است در سایه مجاهده و صبر و تقوی و در یک کلام در سایه سیر و سلوک الی الله و طی مراحل تزکیه نفس و پس از دست یافتن به مقام عبودیت و طی مراحل کمالات نصیب انسان می گردد. طبق فرموده بزرگان انسانی که هنوز به مرحله عبودیت نرسیده همانند بیماری است که در بیمارستان در تحت معالجه پزشک متخصص است و باید دوران بیماری را طی نماید و هنگامی که سالم شد از درب بیمارستان ترخیص می شود پس بندگی خدای متعال تازه اول راه انسان است از آغاز حیات تعلقات مادی به سوی انسان هجوم می آورد و علائق یکی پس از دیگری در قلب انسان جایی برای خود باز می کند. (علاقه به شیر مادر - علاقه به اسباب بازی - علاقه به غذا و...) و اینها همینطور زیاد می شود، و انسان در اول سن تکلیف مانند فردی که از تونلی پر از دود بیرون آماده باشد، این تعلقات به او چسبیده است پس باید پای در مراحل سیر و سلوک گذارده و این فطرت الهی را که به قول خدای متعال ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ...﴾ دوباره مانند اول صفا و جلا دهد تا بتواند راه خدا و سبیل رشد و رستگاری را از راههای شقاوت و بدبختی تشخیص داده و به شاهره نجات که همان ائمه اطهار می باشند رسیده و در جوار آنها به سیر خود بسوی خدای متعال حرکت نماید.

هوا و هوس گرده برخاسته

حقیقت سرائیست آراسته

نبیند نظر گرچه بیناست مرد

نبینی که جایی که برخواست گرد

چشم خدایین انسان با وجود گرد و غبار معصیت و غفلت، بینائی لازم جهت رسیدن به حقیقت را از دست می دهد پس اول باید، ندای خدای متعال را شنید و از خواب غفلت بیدار شده و پای در اولین مرحله سیر سلوک الی الله گذاشت و بعد مردانه توبه نموده توبه ای نصوح که شیرینی معصیت در کام انسان عاصی به تلخی بگراید و بداند که لذات معنوی از هیچ جهات قابل وصف و توصیف نبوده و بر غفلت خود از این حقیقت تأسف بخورد که عمر این گوهر گرانبهای آسمانی را به کمترین قیمت تا به حال

از دست داده است و جدیت و تلاش نماید در راه خدای متعال تا روزنه‌ای از نور تابناک ملکوت بر قلبش باز شود و بفهمد انسان چیست و حقیقت حیات کدام است!؟

اگر لذت ترک لذت بدانی
دگر لذت نفس لذت ندانی
هزاران در از خلق بر خود ببندی
گرت باز گردد دری آسمانی

در راه خدای متعال جهاد و تلاش کند و به وعده راستین خدای متعال اعتقاد داشته باشد که «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» «کسانی که در راه خدای متعال مجاهدت و تلاش نمایند حتماً خدای متعال سبیل و راههای هدایت خودش را نشانشان داده و آنها به فلاح و رستگاری در جوار رب جلیل خویش نائل خواهند آمد».

در مرحله بعد باید انسان صاحب صبر و استقامت شود تا بتواند در کارهایش و انجام آنها به بزرگی و کرامت نائل شود که خدای متعال فرموده است «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» و به این ترتیب گام در صراط مستقیم دین نهاد و سپس در وادی محبت الی الله راه یافته و با جهاد مستمر با نفس و هواهای نفسانی آخرین گذرگاه جهت نیل به مرحله عبودیت را طی نماید و بعد از آنکه مرحله عبودیت را با شایستگی پیمود به شرف مقام بندگی خدای متعال نائل می‌گردد و حال مانند ساختمان است و پی آن محکم ریخته شده و سفت‌کاری آن تمام شده و سقف آن بتن‌ریزی شده و گچ و خاک شده، آب و برق و گازکشی هم شده و می‌شود در آن مأوی گزید لیکن در مرحله کمالات انسان باید به داخل و بیرون این ساختمان نما بدهد و این نما دادن باز بسته به همت عالی انسان است هر چه روی آن زحمت بکشد (مثلاً برخی به دادن گچ و سفید کردن داخل خانه قناعت می‌کنند و نمای بیرون خانه را هم سیمان سفید می‌دهند تا این حد ساختمان وجود خود را زیبا می‌کنند ولی برخی در مرحله کمالات هم به کم قانع نبوده و بهترین گچبری‌ها و برترین چراغها... و پرده‌ها و... را انتخاب می‌کنند و بهترین سنگ‌نما را برای ساختمان خود بر می‌گزینند و انسان باید چنین باشد چراکه او قرار است خلیفه خدا بر روی زمین باشد و خلیفه خدا باید در حد ظرف و جودی خویش در جمیع جهات منعکس کننده صفات خالق خویش و رب خویش خدای متعال باشد.

بحث ولایت از دیدگاه آیه الله شهید رحمته الله علیه

شهید بزرگوار حضرت آیه الله دستغیب رحمته الله علیه چنان عظمت و جودی حضرت امام خمینی رحمته الله علیه و اتصال ایشان به مبدأ وحی را دریافته بود که اطاعت از ایشان را همان اطاعت از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و اطاعت از خدای سبحان می دانست و سرپیچی از فرمان امام رحمته الله علیه را نافرمانی از امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و خدای تعالی و می فرمود: «من اطاع الخمينی فقد اطاع الله» و بنابر همین اعتقاد از همان آغاز نهضت اسلامی تا پایان عمر همواره پشت سر ایشان حرکت می کرد و از نظر خاص و عام سخت ترین مدافع ولایت فقیه بود.

شهید دستغیب رحمته الله علیه معتقد بود که «مسئله امام، مسئله شخصی ساده ای نیست که انسان فکر کند حالا ایشان یک مرجعی هست که حرف می زند و ما هم باید انجام دهیم؛ مسئله خیلی بالاتر از اینها است، در بسیاری از مسائلی که امام می گفت احساسمان این بود که امام شاید از خودش این حرفها را نمی گوید، و چیزهایی بود که فوق تصور بوده، در بسیاری از جزئیات که امام را در جریان نگذاشته بودیم حرفی می زد تطبیق داشت با طرح نظامی که طرح کرده بودیم».

ایشان همانقدر که نسبت به مقام امامت و رهبری تولی داشت در رابطه با هر عنصری که در جهت خلاف امام بود، به شدت تبری می ورزید. چنان که خود می فرمود: «هنگامی که در مجلس خبرگان قانون اساسی دیدم بنی صدر خبیث در رابطه با ولایت فقیه که اساس نظام الهی جمهوری اسلامی است آن هتاکیه ها را نمود بر خود واجب دانستم به دفاع از ولایت فقیه برخیزم و مطالبی را در مجلس بیان نمایم».

همسر شهید در مورد علاقه و ارادت ایشان به حضرت امام رحمته الله علیه می گوید: «هرگاه حاج آقا با امام امت دیدار داشتند، در بازگشت بیش از حد شاداب و خوشحال بودند، همیشه خودشان را موظف می دانستند که اخبار رادیو و تلویزیون و به خصوص صحبت های امام امت رحمته الله علیه را گوش کنند و یادداشت نمایند. ایشان در سخنرانی های خود

فرمایشات امام علیه السلام را محور سخن قرار می دادند.»

هنگامی که به محضر امام علیه السلام شرفیاب می گردید، همچون عبدی در مقابل مولایش به زمین می نشست و در یکی از ملاقاتها با امام گفتند: «در محضر امام مرا یارای سخن گفتن نیست، لذا بایستی مطالب لازم را خلاصه و فشرده کنم.»

ایشان خطاب به یکی از نمایندگان مردم شیراز در مجلس اظهار داشتند: «پسر جان باید باورت بیاید که حضرت امام علیه السلام نائب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است تصور کن با امام زمان چگونه باید رفتار کنی؟! احترام به امام علیه السلام احترام به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. احترام به امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) احترام به خدای متعال است می خواهی عزت پیدا کنی، عزت در تبعیت از امام است.» جمله معروف «بی عشق خمینی نتوان عاشق مهدی شد» نیز از همین شهید بزرگوار است.

در اواخر عمر ایشان طوری شده بود که وقتی صحبتی از امام به میان می آمد چندین بار پشت سر هم می فرمود: «امام، امام، امام»، چه امامی و سپس آهی می کشید مثل اینکه آن چیزی را که از امام یافته بود نمی توانست بیان کند هیچ گاه اسم امام را تنها نمی برد و اظهار می داشت که پیروی از ایشان باعث افتخار من است و این اطاعت را قولاً و عملاً نشان می داد و هرگز دیده نشد که در برابر امام و فرامینش و یا دوستی که مورد تأیید ایشان است، به اجتهاد و رأی و استنباط خویش استناد کند.

به تعبیر حضرت امام علیه السلام او متعهد به اسلام و جمهوری اسلامی بود تا روزهای آخر عمرش چه در خطبه ها چه در سخنرانی ها و چه در مصاحبه ها و چه در مقالاتی که می نوشت و وظیفه خود، اجتماع و گویندگان را در ولایت فقیه می دانست و می فرمود: اگر می خواهید به رژیم طاغوتی برنگردید باید ولایت فقیه را تقویت کنید، حکومت الله به پرچمداری ولایت فقیه است.

چند برداشت:

برداشت اول: شیعیان باید در زمان غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مرجع تقلید جامع شرایط و به نقل امام صادق «حافظاً لدینه صائناً لنفسه مخالف لهواه و مطیع

لِأَمْرِ مَوْلَا» می باشد و الی الخصوص در محضر ولی امری که واجد این شرایط است به عنوان نائب امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ارادتی خاص داشته و تابع محضر آن وجود گرامی باشد. زیرا که او نماینده ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می باشد و باید انسان تمرین اطاعت و ادب در محضر آن بزرگوار را بنماید تا بتواند در زمان حضور حضرت بقیة الله در مقابل خود آقا نیز مطیع و مؤدب باشد.

باید دانست که ولایت فقیه همان استمرار ولایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام می باشد و هر چه تبعیت، از ولایت فقیه بیشتر باشد زمینه ظهور دولت کریمه امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیش از پیش آماده شده و مقدمات امر ظهور تسریع می گردد.

۲- باید نسبت به مقام ولی فقیه شناخت و معرفت بیشتری کسب نمائیم هر چه مرتبه شناخت انسان از ولی فقیه بیشتر شد میزان ادب و اطاعت انسان بیشتر می شود و هرگز نباید در گفتار و رفتار جلوتر و یا عقب تر از رهبر و ولی فقیه حرکت نمائیم و فرموده اند: «و ضَلَّ مَنْ فارقَكُمْ و فاز من تمسک بکم» که این بیان نورانی در زیارت جامعه کبیره نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام عرض شده و در زمان غیبت امام معصوم ولی فقیه جامع شرایط در همین مسند و جایگاه واقع است.

گراماتی چند از شهید حضرت آیه الله دستغیب رحمته الله

خاطره ای از آیه الله شهید از زبان یکی از طلبه های ایشان

جناب حجة الاسلام شیخ عیسی غلامی از طلاب محترم آن شهید سعید می گوید: آقا فرمودند: روز اول ماه که خواستم شهریه (حق ماهیانه طلاب) را پردازم و تقریباً مبلغ هنگفتی می شد پولها را شمردم متوجه شدم یازده هزار و پانصد تومان آن کم است و من در بازار افراد ثروتمند آشنا نداشتم و بنا هم نداشتم از کسی تقاضا کنم. در اطاق تنها نشسته بودم، عرض کردم خدایا خودت می دانی بنا ندارم به سوی غیر تو دست دراز کنم و حال هم امید و اطمینانم به توست.

لحظاتی بیش نگذشت که درب منزل را زدند یک نفر برای حساب وجوهاتش آمد و بیست هزار تومان مدیون شد. دست در جیب کرد و مقداری پول بیرون آورد و گفت: آقا معذرت می‌خواهم بیش از این میسر نشد، وجه را شمردم یازده هزار و پانصد تومان بود. آقا می‌فرمودند: بدانید اگر برای خدا گام بردارید خداوند درهای رزق و رحمتش را بر روی شما می‌گشاید که:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾.

شهید محراب مورد نظر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بودند

خاطره دیگری که دارم در رابطه این شهید بزرگوار با اولیاء عظام خداست. روزی بیرون حجره نشسته بودم، سیدی بسیار موقر و مؤدب در حالی که دست دو بچه ۷ و ۸ ساله در دستهایش گرفته بود وارد شد. سلام کرد و پاسخ سلامش را دادم، بعد از احوال‌پرسی معلوم شد که از روستاهای بوشهر می‌باشد. با همان لباس روستائی و در حالی که ملکی به پا داشت گفت آمده‌ام که خدمت حضرت آیه‌الله دستغیب برسم، گفتم با ایشان چه کاری داری؟

اول کمی مکث نمود و جوابی نداد پس از چند دقیقه‌ای که نشست، بنده به ایشان قول دادم که همراهش به منزل آقا می‌آیم به اصرار زیاد بنده که چه کار به ایشان دارید، سید شروع به سخن گفتن کرد و گفت: چند روزی است که یکی از فرزندانم سخت مریض شده و وضع زندگی من هم اینقدر وسعت نداشت که بتوانم مداوایش کنم و به هر زحمتی بود او را به درمانگاه بوشهر بردم به من گفتند: باید هر چه زودتر بچه را به شیراز برای جراحی ببری. به روستایم برگشتم در فکر فرو رفتم که با این تنگی و فشار زندگی از کجا این مبلغ وجه را فراهم کنم.

شب هنگام به ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متوسل شدم پس از گریه زیاد و ناله و الحاح امام زمان علیه السلام فرمود: (تردید از بنده است که امام زمان علیه السلام در خواب یا بیداری به ایشان فرموده) فلانی هیچ ناراحتی به خود راه نده، به شیراز برو و آنجا نماینده ما آقای

دستغیب (با آن نشانه‌ها و علاماتی که می‌داد) حاجت ترا برآورده می‌کند. بعد به طرف منزل آقا حرکت کردیم اجازه شرفیابی خواستیم تا وارد شدیم آقا بلند شدند با این سید روستایی احوال‌پرسی کردند و فرمودند: بچه‌ات را هم آورده‌ای؟! هیچ ناراحت نباش خودم وجه بیمارستان و عمل جراحی فرزندت را فراهم می‌کنم. من از اینکه بدون مقدمه آقا این طور با سید روستای فرمودند یکه خوردم و برایم خاطره‌ای شد و همیشه در فراق او می‌سوزم و می‌سازم.

خاطره‌ای از زبان حاج ماشاءالله صدق‌آمیز مشهور به حاج حقیقت:

«چندی قبل طبق معمول روزانه وقتی خواستم از خدمت حضرت آقا مرخص شوم و دست ایشان را بوسیدم، به من فرمود کربلائی محمد کفاش را می‌شناسی؟ گفتم آری دست زیر پوستینی که زیر پایش بود کرد و دو قطعه اسکناس هزار تومانی بیرون آورد و به من داد و فرمود: از این طرف که می‌روی این را به او بده. من وجه را گرفتم و بیرون آمدم با خود گفتم من کربلائی مزبور را مدت‌ها است ندیدم حالا آدرسش را از چه کسی بپرسم که ناگهان نرسیده به خیابان، کربلائی محمد کفاش را پس از چند سال دیدم خیلی پریشان بود سلام و احوال‌پرسی کردم. پرسیدم ترا چه می‌شود؟ گفت چیزی نیست. گفتم امانتی از طرف حضرت آقا نزد من داری و بلافاصله دست در جیبم کردم و دو هزار تومان را به او دادم، با تعجب پول را گرفت، همانطور که دستش روی پول بود سر به آسمان بلند کرد و چند مرتبه الحمدلله گفت و بعد پرسید ترا به خدا خود آقا این پول را فرستاد؟ گفتم: آری سپس گفت پس برایت بگویم: دیروز به درب منزل آقا آمدم هر چه کردم شخصاً بگذارند آقا را بینم پاسدارها نگذاشتند گفتند بگو چه کاری داری تا به آقا بگوئیم. ولی من که نمی‌خواستم احدی از عالم آگاه شود هیچ نگفتم و برگشتم حتی اسمم را هم به آنها نگفتم، امروز دیدم کارد به استخوانم رسید گفتم هر چه بادا باد همسرم در حال وضع حمل است، سخت گرفتارم باز می‌روم شاید خدا فرج کند. اینجا رسیدم که

شما این وجه را آوردید به جدش قسم به کسی حالم را نگفته بودم اما حضرت آقا این طور دادرسی فرمود. من گفتم: خدا کار همه را اصلاح می فرماید برو شکر خدا را کن که برایت فرج کرد».

وجه ازدواج به اندازه لازم

جناب حجة الاسلام شیخ علی شهابی نقل نمودند: در عنفوان جوانی بودم حدود هجده، نوزده سال از عمرم سپری شده بود و سخت مایل به ازدواج بودم و موردی نیز در نظر گرفته بودم با شهریه مختصر چگونه می توانستم خانه و اثاث لازم و وسیله ازدواج را فراهم کنم؟ راه به جایی نمی بردم چون تازه بر حضرت آیه الله دستغیب وارد شده بودم و آشنایی هم با ایشان نداشتم جز دیدار عمومی که با طلاب داشتند با قرآن استخاره کردم که نامه ای محرمانه بدون امضاء بنویسم شاید ایشان کمکی نماید و ازدواج کنم. نامه را بدون اینکه نامم را بنویسم نوشته و پست کردم و نگران بودم که چه می شود. آیا وقتی به مدرسه تشریف آوردند در جمع طلاب اظهار می کنند که چه کسی نامه را نوشته است، باز هم شرم مانع می شود که اظهار کنم و آیه الله اعتناء نمی فرمایند. در این فکر بودم که پس از چند روز در مدرسه وارد شد، به محض ورود نگاهی به بنده کرد، نگاهی همراه با محبت و تبسم ولی چیزی اظهار نفرمود بنده هم اصلاً در فکر جریان نبودم، که ناگاه صدا زدند آقای شهابی حاجتتان برآورده است بعداً به منزل بیائید.

بنده مبهوت شدم که چطور فهمیده، من که نامه ام امضاء نداشتم! من که اسم ننوشته بودم! مرا که آقا خوب نمی شناخت!

از اینکه اولیاء خدا یعنی ائمه اطهار علیهم السلام از درون آگاهند همانطوری که از برون شکی نداشتم ولی در آن زمان هر چه به خودم فشار آوردم که چه شده که آقا بدون اینکه از بنده پرسد این چنین بی پرده و بدون تردید با بنده صحبت فرمود شک کردم شاید آن

وقت که این نامه را می نوشتم کسی بوده و به آقا گفته است ولی غیر از خدا هیچ کس از قضیه اطلاعی نداشت. به هر حال به منزل آقا رفتم و ایشان مبلغی به بنده دادند که وقتی به مصرف ازدواج رساندم، درست به اندازه خرج ازدواج به همان نوعی که بستگان می خواستند شد، بدون کم و زیاد و این هم خودش عجیب است!!

آخرین شب و روز قبل از شهادت:

همسر حضرت آیه الله شهید نقل می کند: نیمه های شب بود که پیش از موعد مقرر که آقا برای تهجد از خواب بر می خواست ناگهان سراسیمه در بستر نشست دستها را بر پیشانی نهاد و مرتباً ذکر «لا حول و لا قوة الا بالله» می گفت حالش از یک خواب هولناک خبر می داد. اما سخن مرا که شما را چه می شود آیا آب می خواهید چیز دیگر می خواهید؟ پاسخ نمی داد. اصرارم زیاد شد، فرمود امروز دیگر جز به اشاره با شما سخن نمی گویم! هنگامی که برای بیرون رفتن از منزل از پلکان پائین می آمد دست چپ را به سینه اشاره کرد و سپس رو به آسمان بلند نمود. من آن وقت نفهمیدم چه گفت اما لحظاتی پیش نگذشت که صدای انفجار از این اشاره پرده برداشت یعنی من هم به ملکوت اعلی پرواز نمودم. و فرزند شهید جناب حضرت حجة الاسلام و المسلمین سید هاشم دستغیب نقل فرمودند: از این عجیب تر نواری است که روز پنجشنبه ۱۹ آذر سال ۱۳۶۰ یعنی درست یک روز قبل از شهادت خطاب به جمع طلاب علوم دینی و که در محضرش حاضر بودند می باشد که دو مرتبه تکرار می کند من روزهای آخر عمرم را می گذرانم.

دقایقی قبل از حادثه خودم در کنارش بودم و حالت غیرعادی را که کمی گرفته به نظر می رسید و سعی می کرد خودش را عادی جلوه دهد مشاهده کردم، پس از سخنان چندی به ایشان عرض کردم فلان شخص برای مصاحبه از تهران می آید، و پس از چند مرتبه که تلفن نموده، برای وسط هفته به او وقت داده ام. ناگهان با حالت خیلی جدی که

برایم بی سابقه بود، با دست محکم به حالت نفی اشاره کرد یعنی نه!
با اینکه صحبت نکرد ولی از یک تصمیم جدی خبر می داد. راستی برایم غیر منتظره بود چون موافقت قبلی ایشان را در اصل ملاقات و مصاحبه جلب نموده بودم مجدداً به ایشان گفتم خودتان قبلاً قبول کردید و من قول داده‌ام، اما مجدداً با حالتی جدی تر اشاره کرده.

خیلی تعجب کردم تا وسط هفته دو سه روز مجال است و می شود یکی دو ساعت برای این موضوع اختصاص داد اما چه شد که اینطور قاطعانه جواب نفی می دهد؟
دقائق بعد با صدای انفجار این موضوع واضح گردید.

کیسه‌ای در کفن برای پاره‌های بدن

باز عجیبه‌ای از زبان همسرش بشنوید: اینها اتفاقی نیست و راستی شگفت است.
هنگامی که کفن ایشان را بیرون آوردم در میان پارچه‌های کفن کیسه‌ای از چلواری سفید دوخته شده دیدم. که بند و قیطان آن معمولی بود، متحیر شدم این برای چیست؟ آنرا کنار گذاشتم و بقیه تکه‌ها و پارچه‌ها را دادم. یک هفته گذشت اربعین امام حسین علیه السلام بود. و عاشورای دیگر هفتم شهدای جمعه خونین شیراز بود، قضیه خواب‌هایی که شب قبل دیده شده بود که پاره‌های آقا هنوز لابلای دیوار و پشت بامها بر سر درختهای خانه مجاور باقیمانده و لوله‌ای در شهر انداخته بود وقتی معلوم شد این رؤیاها صادقانه است قطعات گوشت را جمع آوری کردند من هم به یاد آن کیسه لای خلعتی افتادم رفتم و آنرا آوردم و به بعضی از بستگان دادم و گفتم معلوم شد چرا آقا این کیسه را در کفن خود گذاشته است، این بقیه کفن ایشانست که باید تتمه بدنشان در آن قرار گیرد و دفن شود.
آری گوهری بس گرانبها بود که از کف ما رفت. خدای متعال او را با اجداد طاهرینش محشور فرماید.

داستانی شگفت از اخلاص حضرت آیه الله شهید دستغیب رحمته الله علیه

حضرت آیه الله حاج شیخ عبدالحسین معین شیرازی می فرمایند:

در داستان ۳۴ از داستانهای شگفت تألیف آیه الله دستغیب (رضوان الله تعالی علیه) داستانی است مربوط به حاج مؤمن شاهچراغی که این بنده با آن مرحوم آشنایی داشته و این داستان را از ایشان مفصل شنیده‌ام و موضوعاتی را برای بنده بیان کرده‌اند که در کتاب داستانهای شگفت آیه الله دستغیب رحمته الله علیه نیست و علت هم آن است که معظم له نمی خواستند این مطالب فاش و عمومی شود. خود تمام حکایت را که از آن مرحوم (حاج مؤمن شاهچراغی) شنیدم با نقل به معنی به نظر برادران ایمانی می‌رسانم تا از مطالعه آن برخوردار شوند.

فرمودند: در جوانی محبت و شوق شدیدی به زیارت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در من پیدا شد که لحظه‌ای آرام نداشتم. به طوری شد که از خوردن و آشامیدن غافل می‌شدم تا کار به جایی رسید که با خود عهد نمودم آنقدر از خوردن و آشامیدن خودداری خواهم کرد تا تشرّف به محضر آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برایم حاصل شود یا آنکه بمیرم. چند روز غذا نخوردم و روز سوم در مسجد سردزک که افتخار خدمتگزاری آن مسجد را داشتم از ضعف بیهوش افتاده بودم ناگاه صدای دلنواز و روح بخشی و با عظمتی که پر از لطف و عنایت بود به گوشم رسید: «حاج مؤمن؛ برخیز و از این غذایی که برای تو آورده‌اند تناول کن مگر نمی‌دانی این عملی که انجام داده‌ای در شرع مطهر اسلام حرام است و بعداً از این قبیل کارها غیر مشروع بپرهیزید». به مجرد شنیدن این صدا قدرت و قوه‌ای در من پیدا شد بی اختیار برخاستم و نشستم، صورتی نورانی دیدم مانند ماه می‌درخشید فرمودند: «حاج مؤمن آقای سید هاشم (امام جماعت مسجد سردزک) به مشهد می‌روند شما هم با ایشان بروید، در قم شخصی را ملاقات خواهید

نمود به دستور او رفتار کنید». مبلغی هم پول به من مرحمت فرمودند و از نظرم ناپدید شدند. بلافاصله بوی طعام به مشام رسید دیدم ظرفی پر از غذا موجود است و تا آن وقت چنین غذایی با آن لذت نخورده بودم. غذا را صرف نمودم قدرت عجیبی در خود احساس نمودم، برخاستم و به کارهای روزانه مسجد مشغول شدم. ظهر شد و آقا سید هاشم جهت نماز آمدند. بعد از نماز ظهر و عصر به ایشان گفتم شما مشهد می‌روید من هم با شما می‌آیم.

آقای سید هاشم فرمودند: چه کسی به شما گفته من مشهد می‌روم من حتی از خانواده خودم مخفی داشتم، چون اصرار نمود داستان را به ایشان گفتم ولی موضوع ملاقات آن مرد در قم را به او نگفتم. ایشان به من گفتند آن پولها را به من بدهید من چند برابرش را به شما می‌دهم من نپذیرفتم، تا اینکه ایشان چند روزی بعد با خانواده‌اش حرکت نمودند من هم در خدمتشان بودم تا به قم وارد شدیم، و چند روزی توقف داشتیم، روزی در حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام مشرف بودم ناگهان دیدم دستی به شانه من رسید. شخصی را دیدم قبا و عبای نائینی پوشیده کلاهی از پشم که معمول آن زمان بود از جنس نمد بر سر داشت. فرمودند: حاج مؤمن در صحن انتظار شما را دارم بعد از خاتمه زیارتتان بیایید شما را ملاقات کنم.

فورا زیارت را تمام کردم و رفتم. بسیار مرد نورانی و روحانی ولی بسیار عادی فرمود من یک مسافرتی در پیش دارم باید بروم پدر و مادرم را ملاقات و تودیع کنم در شهر تبریز و شما در تهران ۱۰ روز توقف خواهید داشت و روز حرکت درب دروازه تهران شما را ملاقات خواهم نمود و در تهران برای شما یک گرفتاری پیش می‌آید لکن مرتفع می‌شود.

حاج مؤمن فرمود: آن مرد خدا حافظی نمود و رفت و ما هم چند روزی بعد تهران رفتیم. در تهران ده روز توقف داشتیم و برای گرفتن جواز حرکت که در آن وقت لازم بود

به کلانتری مراجعت نمودیم مرا گرفتند و بردند شهربانی برای تغییر لباس پهلوی، جماعت و افراد بسیاری بودند هر کس را که می آوردند لباسش را از برش بیرون می آوردند کت و شلوار در برش می پوشانند، و کلاه پهلوی سرش می گذاردند. ولی وقتی مرا بردند لباس مرا نکنند فقط کت و شلوار و کلاهی به من دادند و مرا مرخص نمودند، و من وقتی بیرون آمدم کت و شلوار را به فقیری دادم و کلاه را هم دور افکندم. بعد از ده روز توقف حرکت کردیم. آقای سید هاشم یک ماشین دربست اجاره نمودند که خانواده شان در زحمت نباشد. درب دروازه تهران که ماشین توقف نمود برای رسیدگی به جوازات دیدم از خارج ماشین کسی مرا صدا می زند وقتی نگاه کردم آن مرد محترم را دیدم فرمود به این آقا بفرمائید شخصی است می خواهد با ما بیاید به مشهد اجازه می دهید و او قبول می کند.

آدمم به آقا سید هاشم گفتم و ایشان قبول کردند و آن مرد آمد و پهلوی من در ماشین نشست و فرمود: در این چند روزی که با هم هستیم هر چه می گویم باید بشنوید و تخلف نکنید. اولاً شما دیگر حق ندارید از غذای این آقا و دیگری بخورید مگر آنچه من آورده ام قبول نمودم. ظهر شد در محلی به نام شاه آباد توقف نمودند برای نماز و صرف نهار، آقا سید هاشم غذایی تهیه نموده بودند مشغول شدند به صرف نهار و به من اظهار کردند قبول نکردم ولی اصرار کردند خجالت کشیدم لقمه اول را که برداشتم دیدم آن شخص محترم از درب قهوه خانه وارد شد مرا صدا زد و گفت مگر من نگفتم از غذای کسی نخورید؟ گفتم:

خیلی اصرار کردند و من خجالت کشیدم و ناچار شدم فرمود حال بروید اگر می توانید بخورید. وقتی من رفتم دیدم در ظرفها تمام چرک و خون است حال تغییر نمود برگشتم و مختصر غذایی در سفره داشتند با ایشان خوردیم و چه بسیار لذیذ و خوش طعم و تا چند روزی که با آن مرد بزرگ بودیم فقط با ایشان هم غذا بودم و هر شب

وقت مغرب دست مرا می گرفت و می برد مثل اینکه زمین می چرخد بعد از چند قدم به صحرائی می رسیدیم نورانی و چراغهای فراوان خیمه های بسیار برپا و صفوف جماعت برقرار، مرا در صف آخر می نشانند و خودش می رفت در صف اول و بعد از اتمام نماز می آمد و مانند اول دست مرا می گرفت و بعد از چند قدم به محل خود می رسیدیم تا روز آخر که به مشهد وارد شدیم به من فرمود: حاج مؤمن امروز روز آخر عمر من است و من امروز می میرم و تمام این ملاقات و مقدمات برای امروز بوده که شما متکفل دفن من شوید و آقای سیدهاشم هم با شما شرکت کند و این کفن من است و این مبلغ هم برای حمل جنازه و غسل و دفن، مرا نزدیک پنجره فولاد دفن کنید و هیچ کس حق دخالت در این کار را ندارد و همین مقدار از پول کافی است من به ایشان گفتم تکلیف من چیست؟ فرمود: سیدی از اهل شیراز که تحصیلاتش در نجف تمام شده و به شیراز بر می گردد با او مجالست و مصاحبت داشته باش برای تو بسیار نافع است و علامتش آن است که آن سید مسجد جامع شیراز که زیر خاک پوشیده است، خاک های آن را بر می دارد و به کمک مردم مسجد را می سازد و احیا می کند. این جملات را آیه الله دستغیب در کتاب داستانهای شگفت ذکر نمودند چون مربوط به خود ایشان بوده و مراتب روحانیت ایشان به قدری بوده که حتی نمی خواستند همین مقدار از مطالب را که حکایت از علو درجه ایشان می نماید ذکر فرمایند (رضوان الله تعالی علیه)

مرحوم حاج مؤمن فرمودند: وقتی به یک فرسخی مشهد رسیدیم که جوازات را می نوشتند و گنبد مطهر پیدا بود دیدم این مرد بزرگ که نامش غلامحسین بود رفت در محلی رو به قبله خوابید و عبا را بر سر کشید وقتی خواستیم سوار شویم او را صدا زدیم دیدم از دنیا رفته، و من فریاد می زدم و گریه می کردم و داستان را برای سید هاشم نقل کردم. ایشان به من اعتراض نمودند که چرا زودتر نگفتی، گفتم اجازه نداشتم و آقا سید هاشم نزدیک آمدند عبا را کنار زدند و صورت نورانی آن مرد را دیدند و بی حال شدند و

تا چهار سال بعد که زنده بودند از گریه در منبر و منزل برای آن مرد بزرگ خودداری نمی نمودند. خلاصه همانطور که فرموده بودند بدون کم و زیاد همان مقدار از پول را که داده بودند مصرف شد و جنازه را پشت پنجره فولاد دفن کردیم، و بعدها که آقای دستغیب از نجف آمدند و با نشانه‌ای که داده بودند که مسجد را احیا می کنند. مسجد را ساختند و من توفیق مجالست و مصاحبت ایشان را یافتم، این داستان را تا اینجا مرحوم حاج مؤمن برای بنده گفتند ولی بعد از شهادت آیه الله دستغیب رحمته الله علیه آقا شیخ محمدعلی شفیع‌ی که از اهل علم و مقیم سامرا بودند همین داستان را برای بنده که از مرحوم حاج مؤمن شنیده بودم نقل نمودند به اضافه یک مطلب. نقل نمود که آقای حاج مؤمن فرموده است که این مرد بزرگ در خاتمه فرمودند: بدان که شما قبل آن سید خواهید مرد و آن سید متکفل غسل و کفن و دفن شما می شوند و آن سید را شهید می کنند.

و این جمله برای اثبات واقعیت و حقیقت انقلاب بسیار جالب است که آن مرد بزرگ فرمودند: «و آن سید را شهید می کنند».

برداشتی چند از کرامات آن شهید سعید:

آری انسان اگر حقیقت خود را به درستی بشناسد و بداند که هر آنچه در جهت تعالی و پیشرفت آدمی لازم است خدای متعال در وجود او بالقوه گذاشته است و فقط مرد کار و همت می خواهد که این امور را به صورت بالفعل در آورد و در حریم کبرائی حق و در برابر اولیاء اش زندگی خویش را سپری سازد و چه زیبا امیرالمؤمنین علی علیه السلام به این موضوع اشاره فرموده است که:

ودائک منک فلا تشعر

وفیک انطوی عالم الاکبر

به احرفه یظهر المظهر

دوائک فیک فلا تبصره

اتزعم انک جرم صغیر

وانت الکتاب المبین الذی

در خاتمه به تألیفات این شهید بالا مقام و این سید شریف و عالی مرتبه اشاره می شود. کتابهای گرانمایه‌ای که برای انسان تشنه معارف هر یک جهانی معرفت و حقیقت بوده و جانهای تشنه معارف بلند خاندان عصمت و طهارت را از کوثر معارف حقه سیراب و سرشار از معنویت می نماید.

از تألیفات این شهید و الامقام به کتابهای ذیل می توان اشاره نمود:

۱- کتاب گناهان کبیره

۲- کتاب قلب سلیم

۳- بندگی راز آفرینش

۴- داستانهای شگفت

۵- سیدالشهداء

۶- دعا و یاد

۷- اخلاق اسلامی

۸- کتاب توحید در تفسیر قرآن

۹- مظالم

۱۰- سری تفاسیر قرآن همچون کتب (مواج - قلب قرآن - رازگوئی قرآن و...)

سرانجام در ۲۰ آذر ۱۳۶۰ هجری شمسی روح ملکوتی آن شهید سعید به جوار حق

پیوست و بدست منافقین کوردل به شهادت رسیدند. مرقد مطهرش زیارتگاه شیعیان و

محل برآورده شدن حاجات مؤمنین است. روحش شاد و یادش گرامی باشد.

شمه‌ای از حالات و زندگینامه عالم مجاهد حضرت آیه‌الله شیخ محمد شریف رازی (رضوان الله تعالی علیه)

نکون نام را کس نگیرد اسیر	بترس از خدا و نترس از امیر
اگر بنده کوشش کند بنده وار	عزیزش بدارد خداوندگار
قدم پیش نه کز ملک بگذری	که گر بازمانی زدد کمتری

ولادت شیخ محمد شریف رازی

حضرت آیه‌الله رازی در ماه مبارک رمضان ۱۳۴۰ قمری مطابق با ۱۳۰۰ هجری شمسی یعنی همان سالی که به فرموده استاد بزرگ اخلاق حضرت آیه‌الله ابطحی خراسانی (مدظله العالی) به نقل از مرحوم استاد اخلاقشان (حاج ملا آقا جان زنجانی) سال آغاز ظهور صغرای امام زمان علیه السلام درخشش نام مقدس امام عصر پای به عرصه وجود گذاشت.

پدرش مرحوم ثقة الاسلام ملاعلی جان کاشانی خادم حرم مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در شهر ری و محل اعتماد و وثوق اهالی شهر ری بود. و به وعظ و خطابه و اقامه شعائر رسالت علیه السلام خصوصاً عزای حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام مشغول و ارادتی خالص به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام داشت. او پس از عمری اخلاص و ارادت به مقام شامخ خاندان رسالت علیهم السلام با دیده‌ای باز و قلبی پر بصیرت در هنگام وفات، امامان معصوم علیهم السلام رازیارت کرده و چشم از دنیا فرو بست، مرحوم آیه‌الله رازی وفات پدر را چنین توصیف می‌کند:

مرحوم پدرم هنگامی که در ده روز آخر عمر خود قرار گرفت همگان به عیادش می آمدند او به همه می گفت من در این بیماری از دنیا می روم و لذا سفارشات لازم را خصوصاً در مورد منبرها و مجالسش به دوستان اهل منبر خود نمود.

روز یازدهم جمادی الاول بود که حالش کمی بهتر شد، از جا برخاست و وضوء گرفت و به من گفت بسترش را از ایوان به اتاق انتقال دهم، پس از آن که بستر او را به کمک مادرم به اتاق منتقل کردم طولی نکشید که دیدم برخاست و در حالی که گویا امامان معصوم علیهم السلام را می دید به آنان سلام عرض کرده و خوش آمد گفت: پس در بستر خود رو به قبله دراز کشید و شهادتین به زبان جاری کرد و از دنیا پر زحمت و مشقت به دیار آرام و همیشگی پس از مرگ نقل مکان فرمود.

زنده شدن طفل مرده به معجزه جناب شاه عبدالعظیم حسنی علیه السلام

حضرت آیه الله محمد شریف رازی می فرماید:

پنج ساله بودم که از بام خانه، به خاطر سرگیجه از ارتفاع هفت متری سقوط کردم و با صورت به کف حیاط خوردم. و بخشی از آجرها مصالح ساختمانی نیز به خاطر سقوط من بر سر و رویم ریخت و صدای مهیبی از سقوط من در خانه طنین انداخت همه سراسیمه بیرون ریختند و به ناگاه با پیکر درهم شکسته و بی جان و آغشته به خون من روبرو شدند.

پیکر بی جان مرا در ملحفه ای قرار داده و آن را به مطب دکتر معروف مسیحی شهر ری می برند. ایشان پس از معاینه دقیق اظهار داشتند: متأسفانه این کودک مرده است، او را ببرید به خاک بسپارید. بستگان و آشنایان پس از شنیدن اظهار نظر پزشک سرشناس شهر، از حیات و زندگی من ناامید شده و با شیون و گریه بسیار پیکر مرا بر دوش کشید و برای مراسم دفن و کفن آماده می کنند.

اما مرحوم پدرم خطاب به آنها می گوید: در این مورد شتاب نکنید، شما او را به خانه برده اجازه و فرصت دهید تا من به حرم مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام شرفیاب

شوم شاید بتوانم زندگی مجدد و شفای فرزندم را بگیرم، در غیر این صورت به خانه باز نخواهم گشت.

با این بیان، بستگان پیکر درهم شکسته و بی‌جان مرا به خانه آورده و درون پلاسی در گوشه‌ی اتاق قرار داده و برگرد آن حلقه عزا و سوگواری می‌زنند مردم نیز برای عرض تسلیت و دلداری به ما در خانواده و بستگان شروع به رفت و آمد می‌کنند. از آن طرف پدرم بی‌درنگ به حرم مطهر مشرف شده و به حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام توسل جسته و شفا و زندگی و حیات من و بینایی چشم خود را تقاضا می‌کند و با همه وجود عرض می‌کنند: مولای من! سرورم! آقایم! تا زندگی و شفای پسرم را برایم از خدا نگیرید من به خانه باز نمی‌گردم.

در این حال شرایط عجیب و رقت‌باری پدید می‌آید، از یک سو پدرم در حرم دست به دعا برداشته و زندگی مرا می‌طلبد و از سوی دیگر بستگانم در کنار جسد بی‌جان من سوگواری کرده و بلا تکلیف مانده‌اند.

کم‌کم مردم شهر ری، زبان به نکوهش و ملامت پدر و بستگانم گشوده و می‌گویند: آخر این چه اصرار بی‌جایی است که شما دارید؟ شما مرده را روی زمین گذارده و انتظار زنده شدن او را می‌کشید؟ به جاست که او را بردارید و به خاک بسپارید و به جای او از خدای تعالی فرزند دیگری مسألت کنید. اما پدرم به نظرات مردم توجه نکرده و به توسل خالصانه و جدی خود ادامه می‌دهد و تا شب سوم هم چنان مصرانه خواسته خود را می‌طلبد.

در شب سوم در عالم خواب متوجه می‌شود که شخصیت گران‌قدر و فرزانه‌ای به او می‌فرماید: بینایی چشم خودت بر نمی‌گردد چرا که مقدرات این است ولی فرزندت را به اذن پروردگار و مهر و لطفش شفا بخشیدیم، برخیز و به خانه‌ات برو. سه روز پس از اعلان مرگ من از سوی پزشک، بار دیگر مرا به مطب او می‌برند و از او تقاضا می‌کنند که مرا معاینه نموده و زخم‌های پیکرم را پانسمان و شکستگی‌های مرا درمان کند.

پزشک یاد شده نخست عصبانی شده و می گوید: شما سه روز مرده را نگه داشتید؟ چرا او را دفن نکرده اید؟ و برای چه دوباره او را نزد من آورده اید؟!

اما پس از اصرار بستگانم، مرا می پذیرد و پس از معاینه، شگفت زده می بیند که بدن گرم است و قلب کار می کند.

با دیدن این شرایط بی اختیار فریاد می کشد که: این معجزه حضرت مسیح علیه السلام است، اما پدرم ضمن ادای احترام به عیسی بن مریم علیه السلام می گوید: نه این کرامت و عنایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام است.

آزاد شده امام رضا علیه السلام

مرحوم آیه الله رازی رحمته الله علیه در اوایلی که پدر خود را از دست داده بود مبتلا به نوعی بیماری عفونی می شود که بسیار طول کشیده و طبیب خانوادگی از معالجه او ناتوان می گردد.

بیماری ریشه دار شده و از عوارض شدید آن تب و غش بوده است، مادر و بستگان هم به خاطر امکانات مالی اندکی که داشته اند راه دیگری برای معالجه ایشان پیدا نمی کنند، لذا از زندگی او ناامید شده و بستر او را رو به قبله قرار می دهند و در انتظار مرگش می نشینند. مرحوم آیه الله رازی می گوید: در آن موقع حالم به شدت وخیم بود، لحظاتی را به حالت بی هوشی می رفتم و دوباره به خود می آمدم، ناگاه دیدم گویی روحم را قبض می کنند و جسد بی جانم در بستر افتاده است.

مرا به عالم بالا تا فضای گسترده ای بردند. در آنجا شخصیت بزرگی را دیدم که بر روی کرسی خاصی نشسته است و فرشتگان مرگ، ارواح را نزد او می برند.

او برخی را با اشاره به سمت راست و برخی را به سمت چپ می فرستد. نوبت به مأمور قبض روح من رسید همان بزرگوار با دست مبارکش اشاره فرمود که: «این را

برگردان» آن مأمور هم بی‌درنگ مرا به زمین باز گرداند و بار دیگر جسد مرا دیدم و دریافتم که الان به بدنم بر می‌گردم. مأمور را سوگند دادم که آن شخصیت والایی که مرا مورد عنایت قرار داد که بود؟

در پاسخ من گفت: «نشناختی؟ او حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بود». در همان لحظات بود که گفته شد: «تو عتیق الرضا علیه‌السلام هستی». یعنی تو آزاد شده‌ام امام رضا علیه‌السلام هستی. در اینجا بود که برخاستم و در بستر نشستم و بدین گونه شفا یافتم.

زندگی بدون پدر

مرحوم رازی که پرورش یافته دامان پدری شیفته‌خانان رسالت علیه‌السلام بود، توانست پس از فوت پدر چندین سال با مصائب و مشکلات و جو خفقان زندگی در عصر رضاخان ملعون که کمر به برچیدن روحانیت و شعائر دینی بسته بود، مقاومت نماید و دست پر محبت یاور راستین امام زمان علیه‌السلام یعنی مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمد تقی بافقی رحمته‌الله که از متشرفین به محضر مقدّس آن حضرت بود، بالای سرش قرار گیرد و آن بزرگوار استاد و مربی اخلاق او شوند.

مرحوم آیه‌الله بافقی (رحمة‌الله‌علیه) که نسبت به ایشان و پدرشان عنایت داشت به او می‌فرمایند: «باید هر چه زودتر به حوزه علمیه قم بروی و درس بخوانی». لذا آن مرحوم دست از کسب و کار برداشته و در روز بیستم جمادی الثانی ۱۳۵۷ هجری قمری آب و هوای دلنشین و خوشگوار شمال تهران (نیاوران) را رها کرده و با پای پیاده بسوی قم رهسپار شد تا در زمرهٔ سربازان حضرت ولی عصر و طلاب علوم دینی قرار گیرد. ایشان بر اثر شوق و اشتیاق فراوان ابتدا بخشی از راه را پیاده و بخش دیگر را به وسیله ماشین طی کرد تا به شهر قم رسید و از آن موقع درهای رحمت الهی و توفیق کسب علم و کمالات به رویش باز شد.

بد مجالی جست کو دنیا بجست
نیک حالی جست کو عقبی بجست
مکرها در کسب دنیا بارد است
مکرها در ترک دنیا وارد است

امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش ترا به من فرموده است

مرحوم آیه الله رازی سالیانی چند در حوزه علمیه قم از محضر آیات عظام چون امام خمینی علیه السلام و مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی، مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی و دیگر بزرگان حوزه بهره برد، سپس به نجف اشرف مشرف و در درس مرحوم آیه الله اصفهانی شرکت کرد، او که منبع فیض و دریای جود و کرم را می شناخت و اکنون در ساحل آن قرار گرفته بود به حرم مطهر مولایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشرف شد و عرض کرد: آقا جان من با دست خالی به محضر شما آمده‌ام و شاید زبان حالش چنین با مولایش داد سخن داده و عرض داشته است که:

وفدت علی الکریم بغیر زاد
من الحسنات و القلب سلیم
و حمل افزاد اقبح کل شی
اذ کان الوفود علی الکریم

(مهمان مولای کریمی شدم و هیچ توشه‌ای از خوبی‌ها و قلب سالمی به همراه نیاورده‌ام اما مولایم خود می‌داند که مهمان وقتی به محضر میزبان کریم شرف حضور می‌یابد، زشت و ناپسند است که غذا و توشه‌ای به همراه داشته باشد).

پس از این تقاضا مرحوم رازی به کربلا معلی مشرف شده و در صحن حرم مطهر حسینی فردی را می‌بیند که هیچگونه سابقه‌اشناایی با او را در ایران نداشته است. آن فرد به مرحوم آیه الله رازی می‌فرماید: «آیا نام شما محمد و از اهالی شهر ری هستید؟»
جواب می‌دهد: بله.

می‌پرسد: آیا خدمت حضرت علی علیه السلام تقاضا و عرض حال داشته‌اید؟
می‌گوید: بله آن فرد با مرحوم آیه الله رازی معانقه کرده و به او می‌گوید آن حضرت به من دستور داده که وسایل و امکانات ماندن شما را در نجف فراهم سازم و تو را به من حواله داده است.

سپس وسایل مورد نیاز ایشان را برایش تهیه کرده و شهریه یک سال را به او می‌دهد به طوری که ایشان را از دریافت شهریه از حضرت آیه‌الله اصفهانی رحمته‌الله و دیگران بی‌نیاز می‌کند.

به ذره‌گر نظر لطف بو تراب کند به آسمان رود و کار آفتاب کند

عزیمت به ایران و یک عمر خدمت صادقانه به

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام

مرحوم آیه‌الله رازی پس از مدتی اقامت در عراق بنا به اصرار مادر بزرگوار و دستور آیه‌الله اصفهانی رحمته‌الله به ایران مراجعت نموده و مدتی بعد عازم مشهد مقدس رضوی شد و در درس مرحوم آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی (اعلی‌الله مقامه) شرکت کرد. مرحوم آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی، همان عالم گران‌قدری که پس از سالها شاگردی نزد بزرگان فلسفه و عرفان و رسیدن به مقام قطبیت و استادی در فلسفه، چون چشمان حقیقت‌بینش نمی‌توانست سراب افکار فلسفی و عرفانی را آب حیات و مستی نظریات فکری برخاسته از اطلاعات ناقص اندیشمندان بشری را حقایق آسمانی قلمداد کند، همچون سرگشته‌ای در کویر سوزان فریاد استغاثه به درگاه یگانه حجت خدا در روی زمین بلند کرد و از امام زمانش کمک خواست تا آن که آن حضرت دست دراز شده او به سوی خود را به سرعت گرفته و در تشریف دلنشین راه راست و صراط مستقیم در فراگیری علوم و معارف را چنین برایش ترسیم فرمودند که: «طلب المعارف من غیر طریقنا اهل بیت مساواً لانکارنا» «بدست آوردن حقایق و معارف از غیر طریق ما خاندان رسالت علیهم‌السلام با انکار ما تفاوتی ندارد». لذا مرحوم آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی رحمته‌الله پس از این تشریف دلگشا و رها بهشتی، قدم در کسب معارف از طریق خاندان رسالت گذاشت و با استاد ربانی که از او هیچگاه نام نبرد آشنا شد و سپس برای سیراب کردن تشنگان آب حیات، به ارض مقدس مشهد الرضا مشرف شد و چشمه جوشان معارف را برای ملتمسین حقیقت‌گشود، لذا مرحوم آیه‌الله رازی نیز مدت هشت ماه در مشهد مقدس از محضر این چشمه فیاض معارف، بهره برد.

اتصال به دریای کرم خاندان رسالت

یکی از تربیت‌های اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بر شاگردان مکتب‌شان ایجاد روحیه توکل بر پروردگار در آنان و اتصال آنان به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام برای گذراندن امور مادی و معنوی در زندگی است یعنی همان گونه که پدر مهربان و دانا کودک خردسال خود را آن چنان تربیت می‌کند که دست نیاز به سوی کسی جز پدر دراز نکند و از کسی جز پدر راهنمایی نجوید تا تربیت‌های پدر را پذیرا و آنطور که او می‌خواهد تربیت شود، خاندان عصمت و طهارت نیز شیعیان حقیقی که دل‌هایشان به نور معرفت امام زمانشان روشن شده را به امر پروردگار توانا، تحت تربیت خود قرار می‌دهند و حقیقت آیه شریفه: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را در امور مادی و معنوی بر آنها اجرا می‌کنند در نتیجه این شاگردان و پیروان حقیقی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در امور معنوی و کسب معارف و حقایق تنها و تنها آن چه را که از طریق خاندان رسالت علیهم‌السلام در تفسیر آیات و حقایق قرآن گفته شده محور شناخت خود در عقاید و افکارشان قرار می‌دهند و در امور مادی زندگی نیز جز به سوی پدر مهربان امت، حضرت بقیة اللہ (ارواح‌نفاذ) و امامان معصوم علیهم‌السلام دست پیش دیگران دراز نمی‌کنند.

قضیه زیر نمونه‌ای است از مرحوم رازی در باب زندگی و رسیدن روزی در ایام تحصیل در مشهد مقدس، ایشان می‌فرماید:

در سال ۱۳۴۶ قمری که بیش از هشت ماه در ظل عنایات حضرت رضا علیه‌السلام در مشهد مقدس اقامت داشتم و از همه کس به حضرتش منقطع بودم، آن حضرت مرا مورد لطف و محبت قرار داده و معاش مرا به تدریج از جایی که گمان نمی‌کردم برایم می‌رسانید، به این کیفیت که هر وقت من خارجم تمام یا نزدیک به اتمام بود به حرم مشرف شده و عرض حال می‌کردم، چون به مدرسه نواب که محل سکونت بود می‌آمدم و می‌خوابیدم در عالم خواب می‌دیدم که در صحن مطهر یا بست بالا مرحوم آیه‌اللہ حاج سید هاشم میردامادی نجف‌آبادی به من رسیده و بدون این که سخنی بگویم مبلغ یکصد

تومان یا بیشتر یا کمتر به من می‌دهد. بعد از بیدار شدن از خواب در همان روز یا شب در همان جایی که در خواب دیده بودم مرحوم آقای میردامادی به من رسیده و همان مبلغ مذکور را که در خواب دیده بودم بدون هیچ مقدمه و سخنی به من داده و می‌گذشت و این موضوع دهها بار برایم اتفاق افتاد به طوری که در بیداری قبل از آن که آقای میردامادی از جیب خود چیزی در آورد به او می‌گفتم اگر صد تومان یا فلان مبلغ است از شما قبول می‌کنم، ایشان می‌گفت چطور حدس می‌زنی و می‌گویی؟ می‌گفتم آن کسی که به شما حواله می‌دهد قبلاً به من فرموده است. ایشان هم می‌فرمود درست است؟

آنکس که زاسرار ازل آگاه است	غایب ز خود است و حاضر درگاه است
در هر چه نظر کند خدا را بیند	این معنی لا اله الا الله است
هر نقش که در کون و مکان پیدا شد	از جلوه آن جان جهان پیدا شد

مرحوم آیه‌الله شیخ محمد رازی رحمته الله، در مدت عمر طولانی و با برکت خود، قضایای زیادی از کرامات ائمه هدی علیهم السلام و امام زادگان معظم و نیز اولیاء خدا نقل فرموده که کتاب شریف «کرامات الصالحین» ایشان گویای این حقیقت است. ضمن آن که بعضی از این قضایای جالب و واقعی برای شما از زبان ایشان نقل می‌شود تا هم نقل کرامات اهل بیت علیهم السلام باشد و هم نگاهی به حالات و روحیات این منتظر واقعی و شیفته حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه).

دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق آیه‌الله رازی و تشرّف ایشان به حج

جریان تشرّف به حجّ ایشان نیز به این صورت بوده: در ایّامی که روابط ایران و عربستان پس از هفت سال قطع رابطه به خاطر مسائلی دوباره با تلاش برخی کشورهای اسلامی رو به بهبود نهاده و زائران ایرانی بار دیگر از ایران راهی حجاز می‌شدند مرحوم رازی نیز تصمیم می‌گیرد با عدم امکانات مالی به حج مشرف شود و از خدا می‌خواهد او را به این آرزوی چندین و چند ساله‌اش برساند لذا ابتدا به اداره گذرنامه رفته و درخواست گذرنامه می‌کند ولی چون داشتن گذرنامه تنها با فقدان امکانات مالی کارساز

نیست به همراه برخی از دوستان در شب پنج‌شنبه‌ای به زیارت امام‌زاده ابوالحسن در دو کیلومتری غرب شهر ری رفته و از ابتدای شب تا بامداد در حرم آن حضرت به توسل و درخواست حاجت خود از خدای تعالی می‌پردازد.

در شب جمعه بعد در عالم رؤیا می‌بیند که وارد مسجدی شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام در آنجا هستند، به آن بزرگواران سلام کرده و اظهار ارادت می‌کند و می‌بیند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به حضرت علی علیه السلام کرده و می‌فرمایند: علی جان! رازی می‌خواهد امسال به خانه خدا مشرف شود اما وسایل آن را ندارد، من دعا می‌کنم، شما آمین بگو تا وسایل برایش فراهم شود.

آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعا کرده و امیر مؤمنان علیه السلام آمین می‌گوید.

مرحوم رازی رحمه الله در اوج شادمانی از خواب بیدار شده به بیت آیه‌الله برهانی می‌رود و جریان را به ایشان بازگو می‌کند.

ایشان می‌فرماید: امسال به طور قطع تو به خانه خدا مشرف خواهی شد اگر چه کسی از ایران نرود، چرا که این روایات از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قطعی است که فرمود: «من رأنی فقد رأنی» و اگر به راستی دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و آمین امیرالمؤمنین به هدف اجابت نرسد، روشن است که دعای دیگران هرگز به جایی نمی‌رسد، شما مطمئن باش که امکانات و وسایل و مخارج سفر خواهد رسید.

آیه‌الله رازی در اوج امیدواری به منزل بر می‌گردد و به انتظار گشایش در کار خود می‌نشیند که پس از ساعتی دو نفر از راه رسیده و مخارج سفر او را می‌آورند و با اصرار از او می‌خواهند که به سوی خانه خدا عزیمت کند.

ایشان ابتدا از راه زمینی به عراق و از آنجا به کویت و وادی عتیق رفته و احرام می‌بندد، سپس به سوی حرم رهسپار می‌شود. پس از انجام اعمال حج و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه منوره، به همان صورت از راه کویت به عراق رفته و پس از تشرّف به عتبات عالیات و درک برکات و آثار فراوان از آن جمله دریافت شفای پای خود از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به سوی ایران مراجعت می‌فرماید.

کرامت امام کاظم علیه‌السلام و شفای پای مرحوم آیه‌الله رازی

هم چنین مرحوم آیه‌الله رازی در کتاب (کرامات صالحین) جریان عنایت حضرت امام کاظم علیه‌السلام و شفای پایشان را اینگونه نقل می‌کنند:

مدتی بود که به درد پای شدید گرفتار آمده و علاوه بر تحمل درد شدید، قسمت پاشنه پایم نیز کوتاه شده و به زمین نمی‌رسید به طوری که به زحمت و با پنجه پا به کمک عصا آهسته آهسته قدم بر می‌داشتم تا اندکی راه بروم.

در شهر ری و تهران از هیچگونه معالجه و مداوا زیر نظر پزشکان قدیم و جدید کوتاهی نمی‌کردم و ماه‌ها در بیمارستان فیروزآبادی و دیگر بیمارستان‌ها بستری و تحت نظر بودم اما اثری از تسکین موقت پدیدار نشد و گاهی چنان تحت فشار قرار می‌گرفتم که آرزوی مرگ می‌کردم.

روزی آیه‌الله العظمی گلپایگانی رحمته‌الله به منظور معالجه آپاندیس به تهران و به منزل ما آمد و در بیمارستان فیروزآبادی بستری و تحت عمل جراحی قرار گرفت، این جانب نیز در همان ایام بار دیگر در همان بیمارستان به همراه ایشان بستری شدم و پزشکان متخصص پس از آزمایشات فراوان تصمیم گرفتند پایم را قطع کنند.

وقتی این خبر به گوش آیه‌الله سیدهاشم میردامادی رسید برای عیادت آیه‌الله گلپایگانی رحمته‌الله و این جانب به بیمارستان آمد و به من گفت: استخاره کردم بسیار بد آمد و من صلاح نمی‌دانم که پای شما را قطع کنند. گفتم: اطاق جراحی را برایم آماده کرده‌اند و قرار است فردا پایم را قطع کنند. فرمود: شبانه فرار کن.

من حرف ایشان را پذیرفتم و شبانه از بیمارستان فرار کردم. چند ماهی به همین منوال گذشت، و با درد و رنج فراوان ساختم تا از راهی که هیچ فکرش را نمی‌کردم خدای متعال بر من منت نهاد و به سفر حج مشرف شدم.

پس از اعمال حج به عراق رفتم و در آنجا عتبات عالیات را زیارت کردم و در همه جا شفای خود را از ائمه علیهم‌السلام می‌خواستم، تا این که سرانجام به بغداد و کاظمین مشرف

شدم تا امامان نور در آن جا را نیز زیارت کنم.

به خاطر دارم روزی به کمک عصا با دست گرفتن به دیوار و با سر پنجه پا به سختی به قصد زیارت کاظمین علیهم السلام می رفتم که یکی از دوستانم را دیدم، او از وضع بیماری و درد پایم پرسید. گفتم: در ایران کارهای بسیاری برای معالجه آن انجام داده‌ام ولی فایده نداشته است.

او گفت: در بغداد یک پزشک کلیمی هست که متخصص انواع بیماری‌های مفاصل و رماتیسم و سیاتیک است و هر کس تا کنون به او مراجعه کرده بهبود یافته است، نزد او برو.

گفتم: دوست عزیز! من برای زیارت قبور شریف نواب خاص امام عصر علیه السلام و مرحوم کلینی به بغداد نرفتم چرا که می ترسم آن شهر شوم مرا گرفتار سازد، حال نزد پزشک یهودی بروم؟! دوستم گفت: دست از مقدس بازی بردار و برای معالجه خویش با این آدرس به همان پزشک مراجعه کن. او آدرس را به من داد و من آن را در دست گرفتم و با زحمت زیاد به کمک عصا، ناله‌کنان و غرق در عرق بسوی حرم مطهر حضرت کاظم علیه السلام به راه افتادم.

با هر سختی که بود خودم را به حرم رساندم و پس از عرض سلام با سیلاب اشک و ناله‌های دردآلود گفتم: سالار من! شما می دانید که من در ایران تا سر حد توان برای نجات از این بیماری تلاش کردم، هم به وسایل مادی و پزشک و دارو توسل جستیم هم به وسایل معنوی و دعا و تضرع و طلب شفا و زیارت اعتاب مقدسه.

اینک به راستی آیا به غیرت شما که بزرگترین غیرتمندان عالم هستید بر نمی خورد که من پس از همه این‌ها نزد پزشک یهودی بروم؟

خدا می داند چه حالی پیدا کرده بودم، منقلب شدم و بی اختیار خود را به ضریح چسبانده و از هوش رفتم. وقتی که به هوش آمدم دیدم عصایم نیست و پایم که سالهاست پاشنه‌اش به زمین نمی رسد و از درد آرام و قرار نداشتم، هم آرام شده و هم به زمین

می‌رسد. آهسته آهسته، از حرم خارج شدم و دیدم که شفا یافته‌ام.

«مرا شرمساری ز روی تو بس	دگر شرمسارم مکن پیش کس
گرم بر سر افتد ز تو سایه‌ای	سپهرم بود کمترین سایه‌ای
ز خورشید لطفت شعاعی بسم	که جز در شفاعت نبند کسم
چرا باید از ضعف حالم گریست	اگر من ضعیفم پناهم قویست»

احیاء سنت عزاداری برای حضرت زینب کبری علیها السلام

با وجود بودن بیش از پانزده مدرک از کتب شیعه و سنی در ذکر تاریخ وفات حضرت زینب علیها السلام سالیان سال عزاداری برای آن منخدره اصلاً در ایران رواج نداشته بلکه این عزاداری مجهول بوده است تا این که با همت و تلاش آیه‌الله رازی رحمته‌الله به اشاره خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و کمک مراجع عظام تقلید این فرهنگ انتشار یافت و در بین مردم رواج پیدا می‌کند، به این ترتیب که در شب رحلت آن بانوی بزرگوار در مجلسی که به همین مناسبت برگزار شده بود، حضرت آیه‌الله العظمی خوانساری رحمته‌الله نیز شرکت کرده و ایشان به آقای رازی دستور می‌دهند منبر رفته و یک ساعتی درباره شخصیت زینب کبری علیها السلام صحبت کنند و مرثیه بخوانند، ایشان فرموده بودند شما روضه بخوانید من هم گریه می‌کنم. آقای رازی عرض می‌کند: اگر اجازه بفرمائید پس از نماز بانوحه و مرثیه در خدمت شما با جمعیت مؤمنین به خیابان رفته و به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف شویم و خدمت ایشان تسلیت عرض کنیم.

با اجازه آیه‌الله خوانساری جمعیت شیون‌کنان به خیابان ریخته و با حال عزا به سوی حرم مطهر رهسپار می‌شوند، وقتی این خبر اقامه عزا آن هم در معیت آیه‌الله العظمی خوانساری مرجع بزرگ شیعه منتشر می‌شود فردای آن روز مردم به تبعیت از ایشان بازار و مغازه‌ها را تعطیل کرده و از همان جا عزاداری زینبیه علیها السلام مرسوم می‌شود.

اهمیت اخلاق و تزکیه نفس

مرحوم آیه‌الله رازی در اهمیت علم اخلاق می‌گوید: علم اخلاق را که علم الاجتماع هم می‌گویند عبارت است از معرفت اخلاق حمیده و اوصاف زمیمه و راه علاج و عاری شدن از آن و رسیدن به ملکات فاضله اخلاقی و متخلق شدن به اخلاق صالحین و نیکان و دانستن آداب معاشرت و آداب و رسوم زندگی با اجتماع و توده مردم. بسیار باعث تأسف و تأثر است که علم اخلاق از نظر عموم، متروک و مهجور واقع شده و جز معدودی به آن توجه ندارند و از این جهت بسیاری از ملبسین به لباس مقدّس روحانیت فاقد اخلاق حسنه بلکه متظاهر به اعمالی هستند که توده مردم با نظر منفی به روحانیت نگریسته و سبب سلب اطمینان و اعتمادشان گردیده است.

لذا بر عموم محصلین و طلاب علوم دینی فرض و لازم است که در این عمر که مردم بسیار دقیق و باریک‌بین و خرده‌گیر هستند این علم را بیش از علوم دیگر مورد مطالعه، درس و بحث قرار داده و با کمک خداوند و عنایت اولیای کرام او، بالاخص مولایمان حضرت ولی عصر علیه السلام خود را متخلص به اخلاق حسنه و حمیده نموده و تاسی به رسول بزرگوار و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نمایند.

توصیه به علما و روحانیون: توجه به امام زمان علیه السلام

مرحوم آیه‌الله رازی در توصیه به علما و روحانیونی که مفتخر به پوشیدن لباس سربازی امام زمان علیه السلام شده و یا می‌خواهند در این راه مقدّس قدم بردارند می‌فرماید: شب و روز ۱۴۴۰ دقیقه است. لااقل چهار دقیقه یا بیست دقیقه از این مدت را باید مخصوص آن منجی عالم بشریت قرار داده و با توسل و توجه به ساحت مقدّسش خود را از قید بندگی شیطان و شهوت و هوا و هوس رهانیده و از منجلاب غرور و خودخواهی و

خودپرستی و لجن‌زار گناه و غفلت و حسد به یکدیگر برهانیم.

برادران عزیزم، پدران بزرگوار و اساتید گرامیم! از فرمایش مولایمان امام عصر علیه‌السلام غفلت نکنید که فرمودند: «و ادعوا لی بالفرج» برای فرجش دعا کنید و بحمدالله همه می‌دانید تا آن حضرت ظاهر نگردد و دست عدل و داد خود را نگستراند این نابسامانی‌های ما و ملت‌ها به سامان نمی‌رسد و تا پرچم لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله او بر فراز بام گردون به اهتزاز نیاید پرچم‌های کفر و ستم و ازگون نمی‌شود. بیائید ساعتی و لحظه‌ای دور هم گرد آئیم و با یک دل صاف و زبان صادق بگوئیم: «این بقیة الله لا تخلوا من العترة الهادیه».

بیائید قدری در کنار یکدیگر نشسته و از حرمان و محرومیت خود و هجران مولایمان گریه و فغان سر دهیم و بگوئیم: «این معز اولیاء و مذل الاعداء» بیائید دقایق را صرف ولی نعمت خود نموده و از سوز دل ناله کنیم و مانند مشتاقان حقیقی و منتظران واقعی فریاد بزنیم: «هل الیک یابن احمد سبیل فتلقى».

در سیزده قرن قبل حضرت اباعبدالله الحسین جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام این وظیفه را به ما آموخت و در دعای شریف ندبه‌اش مقرر فرمود که ما به تنهایی یا با یاران همراه در فراق امام زمانمان اشک بریزیم و به یاد حضرت بگوئیم: «لیت شعری این استقرت بک النوی».

همه هست آرزویم که بینم از تو رویی چه زیان ترا که من هم برسم به آرزویی

دوستان عزیز و برادران روحانیم! در هر پست و مقام و شأنی که هستید از مرجعیت و امامت گرفته تا وعظ و خطابه و تدریس و تألیف و تصنیف، بیائید توجهی به اصل مطلب کنیم و مردم را به یاد مولایمان حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام آوریم و مجالس و محافل و مساجدمان را به ذکر آن بزرگوار منور و معطر نمائیم، بیائید راهی و رابطه‌ای با آن حضرت باز کنیم، بیائید فکر کنیم افرادی که به فیض لقاء و تشرّف حضور مبارکش

رسیدند از چه رهگذری رفتند، همانطور که سید ابن طاووس رحمته الله در «کشف المحجّة» به فرزندش می‌فرماید: «پسرم سعی کن تا راهی با حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام پیدا کنی».

وی شامد عالم سوز بیا	ای جان جهان افروز بیا
ای درد مرا تو دوا بیا	روزم شده چون مویم سیاه

آیا باب ملاقات با امام زمان علیه السلام باز است؟

مرحوم آیه الله رازی می‌نویسد: استاد حقیر، عالم ربانی حضرت آیه الله مرحوم شیخ محمد تقی بافقی رحمته الله می‌فرمود: «به ادله اربعه (چهار منبع اصلی در دست یابی مجتهدین به فتوا یعنی قرآن، روایات، عقل و اجماع علما) راه ملاقات با امام زمان علیه السلام باز است و مضافاً بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است».

از اول غیبت صغری تاکنون هزاران نفر از هر صنف و طبقه‌ای به فیض زیارتش رسیده و می‌رسند.

بحار الانوار علامه مجلسی (جلد سیزدهم) و الغیبة شیخ طوسی و نفحة القدسی، ترجمه آن و الزام الناصب و نجم الثاقب فیمن رأی الامام الغائب و دهها کتاب دیگر که در این زمینه نوشته شده است تشرّف افراد را از عموم طبقات (شیعه و اهل سنت) به رشته تحریر در آورده‌اند.

باز هم اصرار و تکرار می‌کنم، برادران روحانیم! ای مراجع بزرگوار و ای حجج اسلام و ای خطبا و گویندگان عزیز که زبان گویای روحانیت هستید! در جلسات تدریس و مجالس افتاء (فتوا صادر کردن) و استفتاء (فتوا خواستن از مجتهد) و محافل دینی و مساجدتان، و ای وعاظ محترم! در مجالس وعظ و سخنرانی خود، زیاد از مولا یمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام یاد کنید و مردم و ملت‌ها را متوجه به ساحت مقدسش نمائید

و نوید ظهور و فرجش را داده و برای فرج و ظهورش دعا کنید و بسیار بگوئید: «اللهم کن لولیک الحجة ابن الحسن علیه‌السلام و...».

به هر کس جز حضرت مهدی علیه‌السلام دل ببندی ضرر کرده‌ای

مرحوم رازی در برنامه‌ای که برای فرزند خود «شیخ محمدرضا شریف رازی» که دور از پدر مشغول تحصیل علوم دینی بوده می‌نویسد: نکاتی را متذکر می‌شوم که از آن جمله است: پسرم نور بصرم! همواره گفته و باز تکرار می‌کنم؛ سعی کن تا به مولایمان حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام نزدیک شده و راه ملاقات و تشرّف حضورش را پیدا کنی و نیازمندی‌ها و مایحتاج خود را مادی و معنوی از آن حضرت دریافت کنی. پسرم! واللّه این در، بر روی طالبین و مشتاقین آن حضرت باز است.

کس به این درگه نیامد باز گردد ناامید گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟

پسرم! کتاب «کشف المحجّة» «سید ابن طاووس رحمته‌الله» را بخوان و مشاهده کن چگونه به فرزندش محمد توصیه می‌کند و تأکید این روش را می‌نماید.

پسرم! در خلق خدا غیر از حضرت مهدی (روحی له الفداء) دل به هر که ببندی ضرر کرده‌ای آن هم چه ضرری که زیانش جبران‌ناپذیر است.

پسرم! اهل حال باش، نه اهل قیل و قال، در شبانه روزت که ۱۴۴۰ دقیقه است

حد اقل چهل دقیقه آن را به مولای خود اختصاص بده و در جای دیگر عشق درونی خود

را به مولایش امام عصر علیه‌السلام را با جملات زیر که از سوز دل آن مرحوم حکایت می‌کنند

بیان می‌فرماید:

آرزو و ایده حقیر در این دوره زندگی رسیدن به همین فوز و فیض عظیم است.

همواره گفته و می‌گویم:

به امید دیدن تو همه عمر زنده باشم چون باشد این سعادت نه و من نه زندگانی

در آخر هم با تأسف از این که چرا جمال دل آرای حضرتش را نمی بیند با قلبی مملو از خوف و رجای می گوید:

می ترسم آخر این آرزو را به گور ببرم و می گویم: مولاجان!

عمرم تمام گشت ز هجران روی تو	ترسم شها به خاک برم آرزوی تو
با آن که روی ماه تو از دیده شد نهان	عشاق را همیشه بود دیده سوی تو
دامن پر از ستاره کنم شب ز اشک چشم	چون بنگرم به ماه، کنم یاد روی تو
گردش به باغ، بهر تماشای گل بود	گل های باغ را بنور رنگ و بوی تو
همچون مسیح جان به تن مردگان دمد	چون بگذرد نسیم سحرگه ز کوی تو
رحمی به حال رازی از پا افتاده کن	تا کی به هر دیار کند جستجو تو

آثار علمی آیه الله رازی

آثار علمی ایشان عبارتند از:

- ۱- رساله ای در نسب امام زاده داود علیه السلام
- ۲- التقوی و ما ادریک ما للتقوی (در شرح حال آیه الله محمد تقی بافقی)
- ۳- زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امام زادگان مجاور
- ۴- «آثار الحجّه» یا دایرة المعارف حوزه علمیه قم در دو جلد
- ۵- «بستان رازی» در علم کلام، فقه و اخلاق و زبان عربی
- ۶- «چرا شیعه شدم» در اثبات خلافت و حقانیت مذهب تشیع با استفاده از کتب

عامه

۷- نحفة القدسی ترجمه «غیبة الطوسی»

۸- رساله برهان ما - در شرح حال آیه الله برهان

۹- دیدنی ها و شنیدنی های من

۱۰- کرامات صالحین

۱۱- زندگانی آیه‌الله کاشانی

۱۲- گنجینه دانشمندان در هفت جلد منبع بزرگ احوال علما و دانشمندان بزرگ

معاصر و...

وفات

بالآخره این عالم وارسته پس از عمری تلاش و مجاهدت در راه امام زمان علیه‌السلام و یاری دین خدا در شب نهم محرم الحرام ۱۴۲۱ مصادف با تاسوعای حسینی در سن ۸۱ سالگی با قلبی مملو از عشق و محبت خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام و کوله‌باری از خدمات در راه ترویج ولایت و محبت امام زمان علیه‌السلام به سرای باقی شتافت و به دیدار مولایش نائل آمد. روحش شاد و درجاتش متعال باد.

شرح حالات و زندگانی حضرت آیه الله حاج شیخ محمد باقر حکمت نیا علیه السلام

پرچم دار ولایت و توحید

حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی حکمت نیا فرزند آیه الله حکمت نیا فرمود:

مادر بزرگم نقل می کردند: من دو فرزند پسر به دنیا آوردم که در بچگی فوت کردند، و فرزند پسر نداشتم، در مجلسی شرکت کرده بودم، روحانی آن مجلس قضیه حضرت زکریا را نقل می کرد. شب در نماز شب به خدای تعالی عرض کردم: خدایا اگر فرزند پسری به من عطا کنی من او را در راه تو خواهم داد.

همان شب در عالم خواب می بیند در دامنه کوهی است که در بالای آن پرچمی است که عکس قرآن و کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله در آن نقش بسته است. این پرچم از بالای کوه خم می شود و می آید پائین تا روی سینه مادر بزرگم قرار می گیرد و سپس بر می گردد. فردا هنگامی که مادر بزرگم این خواب را برای روحانی آنجا تعریف می کند آن روحانی می گوید: خداوند به تو فرزندی عنایت خواهد کرد که حامل لوای حمد باشد.

کرامتی از آیه الله حکمت نیا از زبان یکی از

بانوان طلاب علوم دینی

در سال ۱۳۸۰ هنگامی که آیه الله حکمت نیا علیه السلام رحلت فرمودند برای تشییع آن عالم ربانی به مشهد مقدس رفتیم. شبی با روح آن مرحوم درد دل می کردم و از ایشان

خواستم در این لحظه که (از نظر جسمانی) بین ما نیستند وظیفه ما را مشخص کنند. در عالم خواب ایشان را دیدم در حالی که لباس سفیدی بر تن داشت به من فرمود: دخترم اینک تکلیف شما این است، در این زمان حساس که برخی افراد از نام روحانیت سوءاستفاده کرده و مردم را نسبت به روحانیت بدبین می‌کنند شما در هر مجلسی که می‌روید گوشه‌ای از کراماتی که از ناحیه روحانیون و انسانهایی که در پیشگاه الهی دارای اجر و قرب می‌باشند بازگو کنید. فردای آن روز که دقیقاً مصادف با سومین روز درگذشت آیه‌الله حکمت‌نیا می‌شد، بنابر وظیفه‌ای که بر دوشم بود کرامتی که از ایشان دیده بودم بازگو کردم.

«در سال ۱۳۷۵ من صاحب پسری شدم که نامش را مهدی نهادم، پسر من هشت ماهه به دنیا آمد و از همان ابتدا دچار دردهای شدید در ناحیه شکم بود، او را به بیمارستان مفید بردم و بعد از معاینات و آزمایشات و عسکبرداری، نظر دادند که ایشان باید هر چه زودتر عمل شود. چرا که روده‌های او پیچ برداشته، البته در این زمان حدوداً هفت ماهه بود، در بین معایناتی که دکتر انجام می‌داد ناگهان متوجه شدم مهدی نابینا است و او هیچ چیز را نمی‌بیند، از این موضوع حالت شک به من دست داد به دکتر گفتم: نه چشمان او خوب است. هنگامی که با او حرف می‌زنیم یا تلویزیون روشن می‌کنیم صورت خود را به همان طرف بر می‌گرداند ولی دکتر گفت: او با شنیدن صدا عکس العمل نشان می‌دهد و برای چشم او هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم، با شنیدن این خبر دنیا جلوی چشمانمان تاریک شد و نمی‌دانستیم چکار کنیم. ولی از آنجا که در خانه‌ای مذهبی تربیت شده بودم متوسل به ائمه اطهار علیهم‌السلام شدم در آن زمان من در حوزه علمیة جامعه الصادقین پاکدشت مشغول تحصیل بودم. روزی خبردار شدم که آیه‌الله حکمت‌نیا به تهران آمده، ما با هماهنگی خواهران حوزه به دیدار ایشان رفتیم، در آنجا من ناراحتی فرزندم را به ایشان گفتم، بعد از شنیدن نام مهدی، لبخندی زدند و فرمودند: «ان شاء الله صاحب اسمش او را شفا می‌دهد». و بعد دعایی را خواند و دست بر چشمان مهدی کشیدند. روز ملاقات با ایشان شنبه بود روز دوشنبه هنگامی که من مشغول صحبت با یکی از دوستانم بودم

ناگهان مهدی سیم تلفن را از دستم کشید من دیگر چیزی نفهمیدم و شروع به فریاد زدن کردم و همسایگان را صدا زدم.

بعد از این قضیه مجدداً به بیمارستان مفید مراجعه کردیم پس از عکس برداری دکتر اظهار کرد: «مهدی هیچ گونه ناراحتی ندارد، من باورم نمی شود که این بچه همان بچه‌ای باشد که قبلاً پیش من آورده بودید».

الان پسر ۶ ساله است و در مدرسه اسوه درس می خواند و الحمدلله بعد از گذشت بیش از ۵ سال با هیچ گونه ناراحتی در ناحیه شکم و چشم مواجه نشده است.

همنشین اهل معنی باش تا هم عطا یابی و هم گردی فتی

خبر از زمان فوتشان

حضرت حجة الاسلام و المسلمین شیخ علی حکمت‌نیا فرمودند: در اواخر سال ۱۳۷۰ که می خواستند از کشور سوریه به ایران تشریف بیاورند یک روز از حرم حضرت زینب علیها السلام تشریف آوردند و گفتن که من دیگر باید بروم (یعنی از دنیا بروم) و از من خواسته‌اند که بروم. ما بچه‌ها مقداری بی تابی کردیم و رفتیم حرم حضرت زینب علیها السلام و آنجا خواهش کردیم که این اتفاق نیفتد تا اینکه خودشان فرمودند: یک راه دارد و آن این است که یک دوره قرآن و چند کار دیگر انجام دهید وقتی ما این اعمال را انجام دادیم ایشان فرمودند: ده سال دیگر تمدید کردند و این ده سال تا حدود سال فوتشان طول کشید.

عمر حضرت خضر را عرضه کردند

آقای حاج شیخ علی حکمت‌نیا فرمودند: قبل از فوتشان در نماز جماعتی که پشت سر آقا نماز می خواندیم همراه با اخوی‌های دیگرمان، در قنوت نماز خیلی حال عجیبی به ایشان دست داد و حالت رعشه‌ای پیدا کردند. بعد از نماز اخوی من از ایشان سؤال کردند جریان چیست؟ پدر این چه حالی بود؟

ایشان فرمودند چیزی نبوده، اما با اصرار زیاد اخوی فرموده بودند: که در نماز به من

ماندن یا رفتن را عرضه کردند، حتی عمر خضر را به من دادند نتوانستم بپذیرم تا آن که مرا در انتخاب ده سال دیگر آزاد گذاشتند که من بخاطر آنچه از این مدت می دانستم و به من نشان دادند عرض کردم نه، می خواهم طبق وعده ده سال پیش که اکنون زمانش رسیده از دنیا بروم.

ایشان چند روز قبل از فوتشان فرموده بودند که در این ماه (بهمن ۱۳۸۰ که رحلت فرمودند) مصیبتی برایتان پیش می آید که در اعماق قلبتان خواهد نشست.
جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی حکمت نیا قضایای ذیل را نیز در رابطه با مرحوم ابویشان حضرت آیه الله حاج شیخ محمد باقر حکمت نیا بیان فرموده اند:

آمدند تا از قم مشرف شوند

هنگامی که مرحوم ابوی یک روز قبل از میلاد امام رضا علیه السلام از مشهد به طرف تهران حرکت کردند من پیش خودم سؤال کردم چرا پدرم در این موقع تشریف آوردند در حالی که همه به مشهد مشرف می شوند اما ایشان به تهران می آیند...
ولی در حقیقت ماجرا چنین بوده است که ایشان تشریف آوردند قم برای این که هنگام فوت خدمت حضرت معصومه علیها السلام باشند و بعد از فوت از اینجا به مشهد الرضا علیه السلام تشییع شوند.

لیک یا محبوب

مرحوم آیه الله حکمت نیا، در آخرین نواری که بحث حج را درس می گفته اند، در بین صحبت شان می فرمایند: محرم شدن در لحظه پوشیدن لباس احرام نیست بلکه آن لحظه ای است که می گوئیم: **لیک اللهم لیک**، آن لحظه محرم می شویم.
بعد ایشان می فرمایند: بیائید همگی با هم برویم. فکر کنیم الان آنجا هستیم بگوئیم: **لیک اللهم لیک لا شریک لک لیک**، که همه جمعیت همراه مرحوم ابوی تکرار می کردند.

ان شاء الله شما ظهور را درک می کنید

داماد مرحوم آیه الله حکمت نیا جناب آقای حجة الاسلام عباس رجیبی فرمودند: فرزندان و نوه های مرحوم آیه الله حکمت نیا از ایشان سؤال می کنند: پدرجان امام زمان (ارواحنا فداه) کی ظهور می کنند؟ ایشان می فرمایند: من ظهور حضرت را درک نمی کنم ولی اگر خدا بخواهد شما درک می کنید.

دربان ثامن الحجج علیه السلام

بعد از فوت ایشان در قم دوستان گفتند: چه کار کنیم؟ ایشان در کجا دفن شوند؟ طبق بیان خودشان که فرموده بودند که همه جا خوب است ولی من مشهد را بیشتر دوست دارم و یکی از دوستان مرحوم ابوی با آستان قدس تمام گرفت برای دفن، آنها گفتند: بله در صحن حضرت ممکن است جا داده شود ولی ۱۵۰ میلیون هزینه اش می شود. آن دوست ایشان قبول کرد که آن مبلغ را بپردازد اما ما گفتیم آیا روح آن مرحوم راضی اند که این پولها خرج شود.

نمی دانیم چگونه شد که از طرف آستان قدس اعلام کردند که از طرف یکی از مقامات پیشنهاد دفن ایشان در حرم داده شده و آستان قدس مکانی را معین کردند و ایشان را دفن کردیم. (مرحوم ابوی در زمان حیاتشان هر وقت کسی برای زیارت می آمد می فرمودند: من دربان حضرت رضا علیه السلام هستم کسی که می آید زیارت باید از در وارد شود. و الان هم قبر شریف ایشان در موقعیتی واقع شده که از هر دو طرف کفشداری شماره ۹ و ۱۰ که بخواهند اشخاص وارد شوند بایستی از کنار قبر ایشان وارد شوند).

بعد از دفن ایشان ما شخصی را خدمت آن مقامی که پیشنهاد دفن ایشان را در حرم کرده بودند فرستادیم با کمال تعجب ایشان گفته بودند: نه من اصلاً این پیشنهاد را نداده ام و چنین مطلبی را نگفته ام. که بعد ما متوجه شدیم این عنایت از طرف حضرت رضا علیه السلام به ایشان بوده است.

سخنان دلنشین یکی از دوستان ایشان به مناسبت رحلت

حضرت آیه‌الله حکمت نیا در مجلس ختم ایشان:

ایشان یکی از قدیمی ترین و صمیمی ترین دوستان مرحوم آیه‌الله حکمت نیا رحمته الله می‌باشند ایشان پس از وفات آن مرحوم مطالب ارزشمندی بیان فرمودند که از نظر شریف خوانندگان می‌گذرد:

رحلت حضرت آیه‌الله حاج آقای حکمت نیا رحمته الله را به فرزندان و بازماندگان تسلیت عرض می‌کنم و امیدوارم راهی که در این آیات ذکر شد: ای نفس آرام، ای نفس مطمئنه برگردد به طرف پروردگار در حالی که راضیه و مرضیه باشی هم خداوند از تو راضی و هم تو از خداوند راضی باشی و در میان بندگان خاصم وارد شو و در بهشت ابدی زندگی کن. ان شاء الله در مرحله اول فرزندان ایشان در همان راه ایشان هستند و در

مرحله ثانی همه ما ان شاء الله همان راهی را که ایشان رفتند برویم.

من بیشتر از این خودم را لایق نمی‌دانم گرچه آقازاده ایشان گاهی مرا عمو خطاب می‌کنند و ایشان هم به من لطف داشتند و مرا برادر خطاب می‌کردند. من همین اندازه می‌توانم عرض کنم ایشان را خیلی دوست داشتم وقتی خبر فوت ایشان به من رسید. خدا می‌داند آن چنان تأثیری نه برای او بلکه برای خودم و خودمان در من پیدا شد که کنترل خود را برای چند لحظه از دست دادم.

ایشان شخصیتی بودند که حالات ایشان و معاشرت با ایشان برای همه درس بود.

اولیاء خدا غریبند

اولیاء خدا همیشه غریبند، مطرودند، کسی با آنان رفت و آمدی در خور شأن و منزلتشان ندارد و لذا ایشان هم غریب بود و هم مردم نتوانستند از وجود ایشان، استفاده کنند.

حدود چهل و پنج سال پیش که در محضر استاد اخلاق مرحوم حاج ملا آقا جان رحمته الله

بودیم ایشان خیلی جلوتر از من خدمت آن بزرگوار رسیده و کسب فیض می‌کرد، یادم می‌آید مرحوم حاج ملا آقا جان در آن موقع به من فرمود: هر چه می‌توانی از محضر آیه‌الله حکمت‌نیا استفاده کن...

همان اشاره که ایشان کرد، من را بر آن داشت که پیدایشان کنم و با ایشان باشم و حتی خود ایشان می‌فرمودند که تو سبب شدی من به مشهد بیایم.

او دارای خلق عظیم بود

بالآخره ایشان ساکن مشهد مقدس شدند و شاگردان بسیار خوبی تربیت کردند. ایشان به اخلاقیات عملی بسیار مقید بودند چرا که امام صادق علیه السلام فرمودند: به غیر از زبان، در عمل هم مردم را بسوی خدا دعوت کنید «کونوا دُعاة الناس بغير السنتکم» و من در میان مردم پس از معصومین علیهم السلام کسی را مانند ایشان دارای خلق عظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم.

این را که می‌گویم مبالغه نیست البته خاندان عصمت و شاید بزرگان دین چنین بودند ولی من کسی را مثل ایشان بر خلق عظیم ندیدم.

از میهمان‌ها پذیرایی کنیم

اینها برای همه ما درس است، روزی من خدمت‌شان رفتم، در بستر بودند، از ایشان پرسیدم حالتان چطور است فرمودند: خیلی خوب یک مشت میهمان برای ما می‌آید، و پذیرائی می‌کنیم می‌روند.

اول من نفهمیدم منظورشان چیست. فرمودند: اسم یکی از مهمانی‌ها دردپا است که آمد و ما پذیرایش کردیم و رفت، میهمان دیگر ناراحتی قلبی است که آمد پذیرایی شد و رفت بله همین امراض مختلفی که هر کدامش ناله و فریاد ما را بلند می‌کند، ایشان درباره این‌ها می‌فرمود: این‌ها میهمان ما هستند و وارد بر ما شده‌اند پذیرایشان می‌کنیم و می‌رویم.

ای کاش شما هم ایشان و اخلاق کریمانه ایشان را می دیدید، همان روز که ایشان کسالت داشت و من حتی راضی نبودم از رختخواب بلند شود، بلند شد. لا اقل پنج دقیقه ای مرا در بغل گرفته بود. ایشان با همه همین طور بود. فکر نمی کنم کسی در زندگی (مگر برای تأدیب) از ایشان ناراحت یا محزون شده باشد.

نفس مطمئنه

این را بدانید که اگر بوسیله تزکیه نفس می خواهید به ایمان کامل برسید باید اعمالتان را این گونه کنید، آن چنان مهربان که من هر وقت ایشان را می دیدم آیه شریفه قرآن به یاد می آمد و می گفتم که: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

افرادی ایشان را اذیت می کردند، نه مانند اذیتهایی که بعضی ها به من داشتند و دارند بلکه اذیت های فوق العاده شدید، که ایشان با محبت با اینها برخورد می کرد من توی دلم حتی به یک عده از دوستانم گفتم: ایشان مجسمه اخلاق بودند شما هم باشید، تا خدا با شما حرف بزند. خودتان را آن چنان پاک کنید آن چنان تزکیه نفس کنید... که پروردگارتان با شما انس بگیرد و بگوید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...» حضرت ابراهیم وقتی گفت: رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِه من بشناس که چگونه تو مرده را زنده می کنی، فرمود: أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لَيَطْمَئِنُّ قَلْبِي شَ مَا مِي دَانِيد حَضْرَت اِبْرَاهِيمَ عليه السلام شَيْخ الْاَنْبِيَاء اسْت و پس از پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله بالاترین و پر معنویت ترین انبیاء است ولی در عین حال می گوید: وَ لَكِنْ لَيَطْمَئِنُّ قَلْبِي. اما در امت پیامبر اکرم افرادی پیدا می شوند همانطور که خدا به آنها خطاب می کند (که اگر نبود خدا خطاب نمی کرد) «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اَرْجِعِي»، رجوع یعنی برگشت یعنی وقتی خدا می خواست ترا خلق کند (ترا در قالب بدن وارد کند) فرمود: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي این کلمه «من روحی» می فهماند که ما با خدا انس داشتیم، در عالم ارواح و عالم ذر خداشناس بودیم... در روز ازل بلی گفتیم... بله گفتیم... با خدا حرف زدیم... و خدا با ما حرف زد.

امروز در بستر لا خفتی... آمدیم توی دنیا، زرق و برق دنیا ما را گرفت، هر کس به یک چیزی متوسل شد، غل و زنجیرها آن چنان دست و پای ما را به زمین میخکوب کرد که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دعای کمیل می فرماید: **و قعدت بی اغلالی این غل و زنجیرهای محبت دنیا ما را زمین گیر کرده، اما همه انبیاء و همه بنی آدم با خدا عهد بستیم که در دنیا زهد داشته باشیم یعنی چه؟... به دنیا دلبسته نشوی، اگر تمام دنیا را به تو دادند خوشحال نشوی و اگر همه دنیا را از تو گرفتند محزون نشوی... ﴿لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾.**

خدا می داند مصداق این آیه شریفه را در این مرد بزرگ دیدم اگر تمام دنیا را از ایشان می گرفتند محزون نمی شد و اگر هر شخصیتی در مقابلش تعظیم می کرد خوشحال نمی شد با همه با محبت رفتار می کرد، **﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي﴾**، برگرد به خدا، تو خدائی بودی، اگر خدا می خواست تو را حیوان خلق کند بهتر از این خلقت می کرد چرا که همه حیوانات قوی تر از انسان هستند این همه مرض و ضعف از بدو تولد تا آخر عمر در انسان است گرچه روحی بسیار قوی دارد، روحی که می تواند خودش را به مقام والائی برساند که خدا در همین آیه می فرماید: **«ارجعی»**، برگرد به طرف من، بیا با من حرف بزن. من برای این که به شما بگویم چطور انسان به طرف خدا بر می گردد، این قضیه را هم از داماد محترمشان جناب آقای کاظمی نقل می کنم ایشان دیروز در مجلس فاتحه می فرمودند: دختر بزرگ مرحوم آیه الله حکمت نیا گفتند: ایشان بعد از نماز صبح دراز کشیده بودند دیدم یکدفعه بلند شدند رفتند بیرون وضو گرفتند اتفاقاً آب سردی بود آمدند در اتاق طرف قبله پایشان را دراز کردند سه مرتبه گفتند **یا الله، یا الله، یا الله** و از دنیا رفتند.

همه ماها باید ان شاء الله یک روزی این آیه را از وحی الهی بشنویم. **﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ﴾** کلمه به کلمه اش درس است، رب به معنی مربی یعنی خدا پرورش دهنده است، هر کس نمی تواند بگوید **ربنا الله**.

یک عده هستند می گویند **ربنا الله**، پروردگار ما خداست آیا ما هم می توانیم چنین

ادعایی بکنیم که پروردگار ما خدا است؟ پروردگار چه چیز ما خداست؟! بدن ما که معلوم است مخلوق خداست اما روح مان را اگر خدا تربیت کرده بود باید صفات الهی در او باشد خدای تعالی درباره حضرت موسی می‌فرماید: ﴿وَ اضْطَنْعُكَ لِنَفْسِي...﴾ من ترا برای خودم خلق نمودم همین طور هم ما را خلق نمود تا خلیفه‌الله بشویم.

روز اولی که خدای تعالی می‌خواست انسان را خلق کند به ملائکه فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ من می‌خواهم در روی زمین خلیفه قرار دهم. نه این که انسان کار بکند تا چیزی تهیه کند. مانند مورچه که برای زمستان آذوقه جمع می‌کند. این را که همه حیوانات دارند و انجام می‌دهند.

این دکان بربند بکشا آن دکان

«تو مکانی اصل تو در لامکان

«خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است»

خلیفه خدا باش

ما به قدری از هدف دور شده‌ایم که صریحاً می‌گوئیم ما نمی‌توانیم خلیفه‌الله باشیم چرا؟ خودت را پاک کن، تحت تربیت پروردگار قرار بگیر. خدا را در نظر بگیر، و وقتی که تحت تربیت پروردگار قرار گرفتی خدای تعالی خودش به تو این حالت را می‌دهد که خلیفه او باشی، پس وسایل کار را خودش مهیا فرموده و خودش مربی تو است خوشا به حال آنان که خدا به آنها می‌گوید: ﴿أَرْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ﴾ از این مهم‌تر رضایت خداوند از انسان است و رضایت انسان از خدا، یعنی انسان از خدا خوشش بیاید، از حقیقت خوشش بیاید، از خدا راضی باشد، خدا هم از او راضی باشد، ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ﴾ هم خدا از او راضی است و هم او از خدا راضی است. یک چنین حالتی داشته باشند، ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾، خوشا به حال آیه‌الله حکمت‌نیا من این را با تمام وجود شهادت می‌دهم که خدای تعالی ایشان را از بندگان خودش قرار داده است بندگان که ﴿يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ تو بیا داخل بندگان من بشو، بیا با ائمه اطهار علیهم السلام بنشین، بیا

با بندگان واقعی خدا بنشین همین دیروز بود روایاتی را بررسی می‌کردم، این بندگان خوب خدا وقتی که می‌میرند با انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین هستند. شهداء را خدا در قرآن فرموده: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ وقتی که حضرت رسول ﷺ به معراج رفتند تمام انبیاء آنجا بودند.

زندانی از آزاد شدن ناراحت نمی‌شود

حتی درباره مؤمنینی که دلبستگی به دنیا دارند یک ملک می‌آید دم در اتاقی که این محتضر خوابیده به او می‌گوید: من از طرف پروردگار سلام برای تو آورده‌ام و خدا به تو این پیغام را فرستاده که اگر می‌خواهی تا آخر دنیا بمانی توی دنیا، در اختیار است، خدا فرموده: هر چه می‌خواهی توی دنیا بمان ولی آن طرف را نگاه کن، ناگهان دریچه‌ای از باغ بهشت باز می‌شود. و این محتضر که هنوز خوب از دنیا نبریده به تردید می‌افتد اما خدا شاهد است، من مرحوم آقای حکمت‌نیا را می‌شناختم که تردیدی نداشت که آن طرف بهتر از این طرف است.

ولی چون دنیا زندان است و یک زندانی را می‌خواهند بیرون ببرند گرچه برای او خوب است و آزاد می‌شود ولی برای بقیه زندانی‌ها خوب نیست. این همان فراق الاحبّه (یعنی دوری دوستان و اولیاء خدا) است که برای ما که در زندان می‌مانیم ناراحت کننده است. به هر حال این ملک به آن مؤمن محتضر می‌گوید آن طرف را نگاه کن، وقتی آن طرف را نگاه می‌کند به تردید می‌افتد، یک گیاهی به نام مَنسِیّه (یعنی گیاهی که انسان را به فراموشی از عالم دنیا می‌اندازد) به او می‌دهند، بو می‌کشد و می‌گوید: زود مرا ببرید، مرا از این زندان نجات دهید، ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾.

بهشت مخصوص

به بهشت من داخل شو، بهشت من نه بهشت خودت، با اعمالی که ما انجام داده‌ایم چقدر از بهشت را ممکن است بخریم، ممکن است بهشت خود را آتش بزنیم.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ... بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ جانشان را خریده این بهشتی هست که مال خداست، آنجا همه چیز هست، حالا دیگر نمی توانم شرح دهم که یک بهشت بهشتی است که با قیمت جان مان خریده ایم اما یک بهشتی هم هست که مال خداست، جزو عنایات پروردگار است، لذا در این آیه می فرماید: ﴿وَأَدْخُلِي جَنَّتِي﴾. خدایا ما را هم مورد خطاب خودت قرار بده ما را هم با خودت مانوس فرما، ما هم صدای دلربای حجّت ترا بشنویم همان طور که سید بحر العلوم وقتی وارد حرم می شود و می بیند آقا دارند قرآن می خوانند و می گوید:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

شرح حالات و مختصری از زندگانی مرحوم حاج محمدعلی فشنندی (اعلی الله مقامه شریف)

در زمین دیگران خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن
چیت بیگانه تن خاک کی تو کز برای اوست غمناکی تو
تا تو تن را چرب و شیرین می دهی گوهر جان را نیایی فریبی
چون زخود رستی همه برهان شدی چون که بنده نیست شه سلطان شدی

مرحوم محمد علی فشنندی در طول زندگی پربارش، در رسیدن به محبوب لحظه‌ای آرام و قرار نداشت وقتی اطرافیان به او توصیه می‌کردند، لحظه‌ای آرام بگیر، ساعتی بخواب او می‌گفت: «فرصت برای خوابیدن بسیار است، آنقدر که از خوابیدن سیر شوی». او هنوز هم با آن پیکر پاکش آرام خفته است. اما روحش همواره دستگیر پویندگان راه حقیقت است. از مرحوم فشنندی با تمام اخلاص و مقامات معنوی اطلاع زیادی در دست نیست، هر چند که آن بزرگوار تشرفات متعددی خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام داشته‌اند. اما از ایشان به دلیل سرنگه داشتن و کتوم بودنشان اسرار چندانی فاش نشده و حتی همسرشان نیز از حالات ایشان اطلاع زیادی ندارند.

اینک حقایقی را که سادگی و صمیمیت این قضایا، نشانگر نزدیکی و محکم بودن ارتباط ایشان با امام زمانشان حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است را از زبان همسر ایشان نقل می‌شود.

خصوصیات اخلاقی

ایشان از سن هفت سالگی پای منبرها بود و تا آخر عمر مبارکشان همیشه در جلسات و هیئت‌ها و مراسمی که برای ائمه اطهار علیهم السلام تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد،

در هیئت فاطمیون و بنی فاطمه نیز حضور مستمر داشت.

یک مغازه میوه‌فروشی در میدان ژاله (شهدا) داشت، صبح‌ها آن جا کار می‌کرد بعد از ظهر را استراحت می‌کرد، عبادتش هم بیشتر در نیمه‌های شب بود، نمازها را مقید بود با جماعت بخواند.

لحظه‌ای آرام نداشت، همیشه یا به کار و یا به عبادت مشغول بودند، مسافرت زیادی می‌رفتند بیشتر عمرشان را در سفرهای زیارتی طی می‌کردند، ایشان ۳۳ مرتبه به مکه معظمه مشرف شدند، کربلا خیلی زیاد رفتند و سفرشان به مشهد مقدس قابل شمارش نبود. جمکران هم معمولاً هفته‌ای یک بار می‌رفتند. در یک سفر تمام ماه رمضان را در مدینه ماندیم با آن که سواد نداشتند اما بیشتر دعاها و زیارتنامه‌ها را از حفظ می‌خواندند. وقتی به زیارت امام حسین یا امام رضا علیه السلام مشرف می‌شدند، تمام آداب زیارت و زیارتنامه‌های مربوطه را از حفظ می‌خواندند، وقتی که در بستر بیماری بودند، دیدم که لب‌هایشان تکان می‌خورد، شب جمعه بود، دقت کردم دیدم دعای کمیل می‌خوانند.

آن قدر کار می‌کرد که هزینه روزانه و هزینه سفرشان تأمین شود، همیشه می‌گفت: امروزت را بخور تا فردا خدا بزرگ است، الان حدود هفده سال است که ایشان از دنیا رفته‌اند، ایشان خیلی کتوم و سرنگه‌دار بود، اصلاً هیچ چیز نمی‌گفتند، من تا چند سال اخیر که جریانات ایشان را در کتاب‌ها خواندم، او را نمی‌شناختم، گاهی هم افراد ناشناسی را می‌دیدم که می‌آمدند و می‌رفتند، آنها از تمام روحیات او اطلاع داشتند به یکی از دوستانش گفته بود من از اول جوانی مقید بودم که گناه نکنم و آن قدر به حج بروم تا به محضر مولایم، حضرت بقیة‌الله (روحی فدا) مشرف شوم، سالها بود که به این امید به مکه معظمه مشرف می‌شدم.

تشرّف در مکه معظمه را برای دوستانش می‌گفت که من شنیدم، اما تشرّف در کربلا را در کتابی که یکی از دوستانش نوشته بود، خواندم و اصلاً از آن خبر نداشتم. از دوستان او حاج ملا آقا معین شیرازی و حاج آقا میر اسماعیل خیاط بود که از

بسیاری از اسرار او آگاه بودند و هیچ کدام از آنها هم در قید حیات نیستند، خدمت به مادر را خیلی مهم می دانستند و برای ایشان خیلی زحمت می کشیدند، ایشان به جهت ملاحظه حال مادرشان خیلی دیر و در سن چهل سالگی ازدواج کردند که بعد از ازدواج ایشان مادرشان دو سال بیشتر زنده نبود. وقتی که مادرشان بیمار بود همه کار برایشان انجام می دادند، دکتر، دوا، مراقبت، همه جور به ایشان خدمت می کردند، با ما هم رفتارشان خیلی خوب بود، چند سالی که من با ایشان زندگی کردم هیچ ناراحتی ندیدم، همیشه خنده رو بود، با فامیل می نشست، می گفت، می خندید.

اهل نماز شب بود، هیچ وقت نماز شبش ترک نمی شد، حتی وقتی که در بستر بیماری بودند و حالشان خیلی بد بود، به من سفارش می کردند که ایشان را صدا کنم. تا صبح چند مرتبه ایشان را صدا می زدم، دستشان را می گرفتم می بردم وضو می گرفتند، عبادت می کردند باز می خوابیدند و سفارش می کردند که صدایشان کنم، گاهی می گفتم شما مریض هستید، استراحت کنید، می گفتند: فرصت برای استراحت زیاد است، آنقدر بخوابیم که خسته شویم.

الان هر کس سر قبرش می رود، هر حاجتی که دارد برآورده می شود، از دوستان و آشنایان هر کس که حاجتی داشته، سر قبر ایشان رفته ۷۰ مرتبه حمد و ۷۰ مرتبه توحید خوانده، حاجتش را گرفته است و یا ۷۰ بار نام مقدس امام عصر ارواحنا فداه را می برند و حاجت می گیرند، یکی از دوستان که بچه نداشت بعد از آن که سر قبر ایشان رفت، خداوند به او فرزندی عنایت کرد، حتی بعد از وفات لباسهای ایشان را هم برای تبرک بردند.

محمد علی خوشا بحالت، خوشا بحالت

آن وقتها حاج آقا کاروان داشتند و عهده دار پذیرایی از حجاج بودند، خودشان تعریف می کردند: عصر روز هفتم ذیحجه با وسایل مورد نیاز حجاج وارد صحرای عرفات شدم در چادری که برایمان در نظر گرفته بودند مستقر شدم، اما متوجه شدم که هنوز جز من کسی به عرفات نیامده است. بعد از آن یکی از شرطه ها آمد و گفت: شما

نباید امشب با این همه وسایل به اینجا می آمدی، چون بیابان است و ممکن است دزدها بیایند و وسایلت را ببرند. گفتم: من بیدار می مانم و از وسایلم محافظت می کنم سپس مشغول عبادت شدم، نیمه شب بود دیدم سید بزرگواری داخل چادر شدند، دو جوان هم همراه ایشان بودند که بیرون خیمه ماندند، آقا تشریف آوردند و فرمودند: «حاج محمدعلی فشنندی، سلام علیکم» من سلام ایشان را جواب دادم و پیش پای ایشان بلند شدم و در مقابل شان تواضع کردم.

بعد ایشان احوال پرسسی کردند و با من مشغول صحبت شدند، محبت شان در دلم نشست، سپس فرمود: «حاج محمدعلی خوشا به حالت، خوشا به حالت» گفتم چرا؟ فرمود: «شبی در بیابان عرفات بیتوته کرده ای که جدم حضرت امام حسین علیه السلام در این جا بیتوته کرده اند».

گفتم: «در این شب چه باید بکنیم».

فرمودند: «دو رکعت نماز هست که مخصوص امشب است، در هر رکعت یک حمد و یازده قل هو الله قرائت می شود. شما وضو بگیرید و غسل کنید تا این نماز را با هم بخوانیم. ایشان از چادر بیرون آمدند تا من غسل کنم. سپس مشغول نماز شدیم بعد از نماز دعایی خواندند که من نشنیده بودم، وقتی از ایشان خواستم که آن دعا را حفظ کنم فرمودند: «این دعا مخصوص امام معصوم علیه السلام است و تو آن را فراموش می کنی.» یک لحظه به فکرم خطور کرد که نکند این سید بزرگوار، امام زمان علیه السلام باست. از ایشان پرسیدم: «امام زمان علیه السلام الان کجا هستند؟» فرمودند: «در خیمه هستند». عرض کردم: فردا شب که شب عرفه است، کجا هستند؟ فرمودند: «در خیمه شما، چون فردا شب شما روزه عمویم ابوالفضل علیه السلام را می خوانید». سپس اعتقادم را در مورد توحید عرض کردم، فرمودند: «همین قدر برای تو کافی است».

در مورد ولایت نیز اعتقاداتم را گفتم فرمودند: «خوب است».

بعد فرمودند: «حاج محمدعلی، غذا چه داری؟» گفتم: نان و پنیر، فرمودند: «من پنیر

نمی خورم» عرض کردم «ماست هم هست» مقداری نان و ماست آوردم حضرت میل فرمودند، بعد گفتند: حاج محمدعلی چایی هم داری؟ ناگهان یادم آمد که چایی نیاورده‌ام، عرض کردم یادم رفته از مکه چایی بیاورم، باید فردا که حجاج می آیند چایی تهیه کنم.

حضرت فرمودند: «شما آب جوش آماده کن، من چایی می آورم و رفتند بیرون چایی آوردند، من چایی را دم کردم، به قدری شیرین و معطر بود که یقین کردم از چایی های دنیایی نیست، چایی را خوردیم و بقیه آن را هم به من دادند، که برای تبرک بین حجاج پنخش کردم.

آن وقت مبلغ صد ریال سعودی به من دادند و فرمودند: حاج محمدعلی این مبلغ را بگیر و برای پدرم یک حج عمره به جا بیاور؛ عرض کردم: «چشم، اسم پدر شما چیست؟»

فرمودند: «سید حسن».

عرض کردم: «اسم خودتان چیست؟»

فرمودند: «سید مهدی».

سپس برخاستند که بروند، من آغوش گشودم و ایشان را در آغوش کشیدم، خواستم صورت مبارکشان را ببوسم، خال زیبای گونه شان تو جهم را جلب کرد، لب هایم را روی خالشان گذاشتم و بوسیدم، او از من جدا شد و پس از چند لحظه، هر طرف از بیابان را که نگاه کردم اثری از ایشان نبود، تازه متوجه شدم این آقا چه کسی بود، نشستم و های های گریه کردم.

چو در روی دشمن بود روی تو

نظر دوست نادر کند سوی تو

چو بیند که دشمن بود در سرا

ندانی که کمتر نهد دوست پای

وصال تو ز عمر جاودان به

غم عشقت ز گنج رایگان به

خدا داند که از کون و مکان به

کسفی از خاک کویت در حقیقت

تشرّف به محضر امام عصر علیه السلام در روزه حضرت ابوالفضل علیه السلام

فردا شب بعد از نماز مغرب و عشاء تمام حجاج در خیمه نشسته بودند که روزه شروع شد، بدون آن که من چیزی به کسی بگویم روزه خوان، روزه حضرت ابوالفضل را خواندند. مجلس حال خوبی پیدا کرده بود، من چشم به در دوخته بودم و انتظار می کشیدم، اما محبوبم نیامد، دلواپس شدم، ناراحت از چادر بیرون آمدم، همین که چادر را کنار زدم، دیدم که حضرت بیرون چادر ایستاده اند و روزه گوش می دهند و گریه می کنند، تا آمدم حرفی بزنم با اشاره فرمودند: چیزی نگو!

من دیگر نتوانستم نه حرفی بزنم و نه یک قدم بیشتر به سمت ایشان بروم من این طرف خیمه و امام زمان علیه السلام آن طرف خیمه ایستاده بودند و هر دو بر مصائب حضرت ابوالفضل علیه السلام می گریستیم روزه تمام شد و حضرت هم تشریف بردند.

یادم ز وفای اشجع ناس آید	وز چشم ترم سوده الماس آید
آید به جهان اگر حسین دگری	هیئات برادری چو عباس آید

این چادر آتش نمی گیرد

آن شب ما هم به اتفاق آقای فشنندی به مکه رفته بودیم که در مکه، در صحرای عرفات چادرها را آتش زدند، همه فرار کردند، تمام مردم به کوه و کمر فرار کردند، من خودم توی کوه ها ماندم، غروب شده بود. گفتم خدایا من چه کار کنم، الان شب می شود، صبر کردم، یکی از آشنایان رسید و مرا تا پیش چادرمان آورد. بعد تعریف کردند که حاج آقادر چادر مشغول عبادت بودند، هر چه شرطه ها آمدند و گفتند بیا بیرون، چادرها دارند آتش می گیرند. گفت: «این چادر آتش نمی گیرد» خلاصه گفتند چند چادر مانده بود به این چادر، آتش خود به خود برگشت و خاموش شد. بسیاری از چادرها سوخته بود، اما چادر ایشان آسیب ندیده بود.

تشرّف در جمکران

مرحوم فشنندی نقل می‌کردند که: جمکران رفته بودیم یک آقای گوشه‌ای ایستاده بود و مرا نگاه می‌کرد، به بغل دستی‌ام گفتم: «آن آقا را می‌بینی؟»

گفت: «کدام؟»

گفتم: «همان که آن گوشه ایستاده و مرا نگاه می‌کند.»

گفت: «من کسی را نمی‌بینم، تو دیشب نخوابیدی، برو بخواب!»

بعد من خدمت آقا رفتم و با هم کمی صحبت کردیم، ایشان در مورد این جریان چیز

بیشتری نگفت.

آقا فرمودند: «اگر شیعیان دعا کنند فرج ما می‌رسد»

اعمال مسجد جمکران را به جا آوردم و با همسرم می‌آمدیم که آقای نورانی وارد صحن شدند و قصد رفتن به طرف مسجد را داشتند.

گفتم این سیّد در این هوای گرم تابستان تازه از راه رسیده و تشنه است، ظرف آبی به دست او دادم، بعد از نوشیدن، آن ظرف را به من داد. گفتم آقا، دعا کنید که فرج آقا امام زمان علیه السلام نزدیک شود. فرمود: «شیعیان ما به اندازه آب خوردنی ما را نمی‌خواهند، اگر بخواهند دعا می‌کنند که فرج ما برسد.»

همین که این جمله را فرمودند، نگاه کردم اما دیگر آقا را ندیدم و دانستم که ایشان امام زمان علیه السلام بوده‌اند که من سعادت شرفیابی در حضورشان را داشته‌ام و آن بزرگوار با این جمله امر به دعا برای فرج فرموده‌اند.

نقل عنایاتی از زبان حجة الاسلام والمسلمین آقای قاضی زاهدی

روز ۱۶ ذیحجه ۱۴۰۰ هجری قمری من به درس می‌رفتم، وقتی وارد صحن شدم، دیدم یک چهره نورانی کنار درب صحن ایستاده، دوست همراهم گفت: ایشان را

می شناسی؟ گفتم: نه، من تا به حال او را ندیده‌ام. گفتم: او جناب آقای فشنندی است. نور ولایت واقعاً از چهره‌اش ساطع بود، خیلی پیر نبود اما ریشه داشت، من از ایشان خواستم که قضایایش را برایمان بگویند، با هم به یکی از اتاق‌های صحن حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام رفتیم به ایشان گفتم دستتان لرزش دارد. فرمودند: من اصلاً ناراحت این موضوع نیستم. (آری این خصوصیات مردان خداست که در بلا هم که هستند، بلا نمی‌بینند و ناراحت نیستند).

ز بی‌برگی و بیماری ننال

خداوندا ز ناداری ننال

از آن نال که مهجورم بسازی

نال ز آنکه رنجورم بسازی

بده آن سر که سامانش تو باشی

بده دردی که درمانش تو باشی

بده آن جان که جانانش تو باشی

مرا زین منزل و زین دار فانی

تشرّف در سفر کربلا

از ایشان پرسیدم که قضایایی راجع به شما شنیده‌ام آیا درست است؟ فرمودند: بله و همان تشرفات را برایم بازگو کردند که سه مورد از آنها را در جلد اول کتاب شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام آورده‌ام. ما آن روز درسمان را تعطیل کردیم و از محضر ایشان استفاده بردیم، و او قضایای عجیبی را برای من نقل کرد که بعضی از آنها از خاطر من رفته و بعضی را نوشته و در دسترس عموم قرار داده‌ام، اما آن چه را که در این جا می‌خواهم بگویم، تاکنون بازگو نکرده‌ام.

مرحوم فشنندی فرمودند: من می‌خواستم به زیارت عتبات عالیات بروم، اما موفق به گرفتن گذرنامه نشدم خیلی ناراحت و درمانده بودم که شخصی پیش من آمد و مرا به اسم صدازد و فرمود: حاج محمدعلی می‌خواهی به زیارت عتبات عالیات بروی؟ عرض کردم: بله، فرمود: چرا اقدام نکردی؟

گفتم: اقدام کرده‌ام اما به نتیجه نرسیدم. فرمود: من کارت را درست می‌کنم اما خانواده‌ای از سادات هستند که باید بردن آنها را به عهده بگیری و آنها را نیز با خود ببری. از آنجا که من ارادت خاصی به سادات دارم، این موضوع را پذیرفتم او رفت و دقایقی نگذشت که با گذرنامه آمد، اما من اصلاً به فکر نرسیدم که ایشان با این سرعت چگونه جواز مرا درست کردند، بعد مرا پیش آن خانواده سادات بردند من آنها را با خود بردم، همین که به مقصد رسیدیم، یک نفر آمد و وسایل ما را پیاده کرد، من در این فکر بودم که چه منزلی می‌توانم برای خودم و این خانواده بگیرم که مناسب باشد. در همین لحظه شخصی آمد و گفت: منزلی برای شما تهیه کرده‌ایم در فلان جا و با این آدرس، ما طبق همان آدرس به راه افتادیم، منزل خوب و وسیعی بود، چند روزی که در عتبات عالیات بودیم، در آن منزل سکونت داشتیم و هر وقت هم هر کاری که داشتیم یک نفر می‌آمد برایمان انجام می‌داد، تا این که مدت اقامت ما تمام شد. نزد صاحبخانه رفتم که اجاره منزل را پردازم گفت: همین چند دقیقه پیش آقای آمد و تمام هزینه را حساب کرد. گفتم: آن آقا را می‌شناسی؟ گفت: خیر.

برای تهیه بلیط هم دچار مشکل شدیم که باز آقای به تعداد ما بلیط تهیه کرده بودند و آمدند آنها را به ما دادند. این کمک‌ها همچنان بود چه در مورد پرداخت هزینه، تهیه بلیط، حمل اثاثیه و... تا این که به مقصد رسیدیم، بعدها من متوجه شدم که این عنایتی از جانب مولای عزیزم امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به ما بوده است به این دلیل که تکفل آن خانواده سادات را برای زیارت عتبات عالیات به عهده گرفتم.

برداشت:

زندگی پر بار و سرشار از معنویت آقای حاج محمد علی فشنیدی این حقیقت را خاطر نشان می‌کند که اولیاء خدا در بین مردم مخفی هستند و چه بسا افرادی که ظاهری ساده و معمولی دارند، اما در باطنشان دریایی از نور موج می‌زند که: «العلم نور یقذفه الله

من قلب من یشاء» «علم نوری است که در هر سینه‌ای که خدا بخواهد قرار می‌دهد».
مزار پاک جناب حاج محمدعلی فشنندی در بهشت زهراى تهران در قطعه ۹۱
زیارتگاه مؤمنین و مؤمنات و محل برآورده شدن حاجات ایشان است. خدای متعال
روح بلند این منتظر واقعی امام عصر علیه السلام را با مولایشان محشور فرماید.

باغ با دلهره در حال شکوفا شدن است رود با همه آماده دریا شدن است
سر زد از پیرهن پاره شب، یوسف ماه دولت گم شده در حال هویدا شدن است

در فراق مولایمان امام عصر علیه السلام

همه عبدیم و تو مولا، بسایى انت و امى
به تو داریم تسولاً، بسایى انت و امى
از غم این که بمیرم و نسینم جمالت
همه نالیم به شب‌ها، بسایى انت و امى
ای اثر بخش دعا، خود تو دعا کن که سر آید
دگر این غسیت کسبى، بسایى انت و امى
طعنہ خصم ز یکسو، غم روی تو ز یکسو
کرده خونین دل ما را، بسایى انت و امى

فهرست منابع و ماخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- دیوان حافظ
- ۴- گلستان سعدی
- ۵- بوستان سعدی
- ۶- مثنوی معنوی
- ۷- اسرار موفقیت
- ۸- کلیات شیخ بهایی
- ۹- کتاب ملاقات با امام زمان علیه السلام
- ۱۰- اتحاد و دوستی
- ۱۱- پرواز روح
- ۱۲- الگوی زعامت
- ۱۴- در باغ سبز
- ۱۵- ناگفته‌ها عارفان
- ۱۶- نسیم بهشت
- ۱۷- نصایح
- ۱۸- کیمیای محبت
- ۱۹- تاریخچه زندگانی آیه‌الله شاهرودی
- ۲۰- وفيات العلماء

فهرست

صفحه	عنوان
۵	مقدمه
شرح حالات و زندگینامه جناب آخوند ملاقربانعلی زنجانی (قدس سره شریف)	
۹	زندگینامه آخوند ملاقربانعلی زنجانی (قدس الله نفسه زکیه)
۱۱	آخوند ملاقربانعلی زنجانی مدافع راستین مکتب اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۳	مقام علمی آخوند ملاقربانعلی زنجانی <small>رحمته الله</small>
۱۶	مقامات معنوی و کمالات مرحوم ملاقربانعلی <small>رحمته الله</small>
۱۷	کراماتی چند از مرحوم ملاقربانعلی زنجانی (قدس سره شریف)
۱۸	مبارزات سیاسی آن بزرگوار
۱۸	تنبیه متجاوز و به هلاکت رسیدن سعدالسلطنه
۱۹	هیبت معنوی و جبروت الهی آخوند ملاقربانعلی زنجانی
۲۰	سخن گفتن طفل شیرخوار به کرامت آخوند
۲۲	آخوند ملاقربانعلی زنجانی <small>رحمته الله</small> و نهضت مشروطیت
۲۴	دستگیری و تبعید مرحوم حجة الاسلام (آخوند ملاقربانعلی)
۲۵	وفات و تشیع جنازه مرحوم آخوند
شرح حالات و زندگینامه مرحوم حضرت آية الله العظمی آقا شیخ عبدالکریم حائری یزدی	
۲۷	تولد و دوران تحصیل
۲۸	هجرت به اراک
۲۸	سفر آقای حائری به قم و تصمیم به بنای حوزه علمیه قم

- در آغاز ظهور صفری قم پایگاه عاشقان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می شود ۳۰
- مقام علمی و اخلاقی ایشان ۳۰
- علوم خاندان عصمت در ظرف پاک ریخته می شود ۳۱
- چرا او را حائری نامیدند؟ ۳۲
- شیخ باید برگردد ۳۵
- نقل متبرک سیدالشهداء علیه السلام گره از زبانم گشود ۳۶
- پدر مهربان طلاب ۳۶
- امام عصر از حوزه علمیه و سربازان خود حمایت می فرمایند ۳۷
- رسیدگی به محرومین و تلاش برای عمران ۳۸
- درس های عملی و حکیمانه مرحوم آیه الله حائری به طلاب علوم دینی ۳۸
- تعلیم عملی و مناعت طبع به طلاب ۳۹
- سنت کردن عزاداری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۳۹
- عصر آیه الله حائری ۴۰
- هنگام هجوم فتنه ها به شیخ عبدالکریم پناه بیرید ۴۰
- نگهدارنده حوزه کس دیگری است ۴۲
- سیاست انگلیس از بین بردن قرآن و روحانیت بود ۴۲
- خفقان شدید حکومت ننگین رضاشاهی و سیاست حکیمانه مرحوم شیخ علیه السلام ۴۴
- به شما می فهماندم قدرت با کیست: ۴۶
- امام زمان سرپرست ما است، ظالم می رود و شما می مانید ۴۷
- تاریخ رحلت آن مرحوم ۴۷
- شیخ مهمان مولای کریمش شد ۴۸
- عزاداری در خانه ها ۴۹
- آثار حضرت آیه الله حائری علیه السلام ۵۰
- فرمایش یکی از اولیاء خدا در باب ظهور صفری ۵۱

شرح حالات و زندگینامه حضرت آیه الله العظمی سید حسین بروجردی اعلی الله مقامه

- تولد و دوران تحصیل ۵۵
- اساتید آیه الله بروجردی ۵۸
- برخورد رضاخان با آیه الله بروجردی ۵۸
- دوری از خودنمائی و ابا از مدح و ستایش ۵۹
- همدردی با فقرا در زمان قحطی ۶۰
- رونق بخشیدن به حوزه علمیه قم ۶۰
- حد تقوی حضرت آیه الله بروجردی و رجوع احتیاطات به ایشان ۶۱
- تزکیه نفس و تبعیت کامل از مرجعیت شیعه ۶۱
- مراتب زهد و تقوای آیه الله بروجردی ۶۲
- (از زبان آیه الله سیدمصطفی خوانساری) ۶۲
- گفتار آقای بروجردی در مورد مقام مرجعیت از لسان آیه الله مجتبی عراقی ۶۳
- عظمت مقام فقیه عادل ۶۳
- حسن ظن و توکل بر خدای متعال ۶۴
- مقامات معنوی بلند حضرت آیه الله بروجردی ۶۵
- عنایت امیرالمؤمنین به حضرت آیه الله بروجردی ۶۶
- عنایت امام حسین علیه السلام به حضرت آقای بروجردی علیه السلام ۶۷
- برنامه روزانه حضرت آیه الله بروجردی علیه السلام ۷۰
- ادب فوق العاده حضرت آیه الله بروجردی ۷۱
- نشستن آیه الله بروجردی بر روی منبر ۷۱
- تابستان و گذاشتن کرسی ۷۲
- رد کردن وجوهات و توجه به آداب و احترام به دیگران ۷۲
- برخورد حضرت آقای بروجردی در مورد دستبوسی ۷۲
- مبارزه و معاقبه با نفس ۷۳
- احترام فوق العاده ایشان به اهل بیت و قرآن کریم ۷۳

۷۴	احترام به قرآن و کتب روایی.....
۷۶	برخورد آیه‌الله بروجردی در مسائل سیاسی.....
۷۶	برخورد حضرت آیه‌الله بروجردی در روز عید غدیر با تیمسار بختیار.....
۷۷	مانع از احیاء آتش پرستی در ایران.....
۷۸	برخورد با شاه از موضع قدرت.....
۷۹	برخورد تند آقای بروجردی <small>رحمته‌الله علیه</small> با لوايح ششگانه.....
۸۰	رحلت آقای بروجردی (تکان خوردن زمین).....
۸۱	دلیل کثرت جمعیت در تشیع جنازه حضرت آیه‌الله بروجردی.....

مختصری از حالات و شرح زندگی حضرت آیه‌الله العظمی سید محمود حسینی شاهرودی رحمته‌الله علیه

۸۳	تولد و دوران تحصیل.....
۸۴	مقام علمی مرحوم آیه‌الله شاهرودی.....
۸۴	فرج بعد از شدت.....
۸۵	یک خاطره.....
۸۶	مقام زهد و تقوای آیه‌الله شاهرودی.....
۸۷	توکل حضرت آیه‌الله شاهرودی.....
۸۹	تشرّف به محضر قلب عالم امکان حضرت ولیعصر <small>علیه‌السلام</small>
۹۰	پرداخت نصف مبلغ درخواستی وجه سفر.....
۹۱	چرا دروغ می‌گویی مبلغ یازده درهم در جیب توست.....
۹۱	بروید بر سر چاه بگوئید سید محمود شاهرودی می‌گوید از اینجا بروید.....
۹۱	ای گاو در شیر دادن بخل نکن.....
۹۲	تهدید و نفرین.....
۹۳	قضیه روز وفات آقا.....
۹۳	بعضی از خصوصیات اخلاقی آقا.....
۹۴	وفات آقای شاهرودی و تنی چند از شاگردان آقا.....
۹۵	ما به واسطه آقا سید محمود شاهرودی به محضر پیامبر اکرم شرفیاب می‌شویم.....

مختصری از حالات و شرح زندگانی حضرت آیه‌الله شیخ محمدتقی بافقی (اعلی‌الله مقامه)

- ولادت آیه‌الله محمدتقی بافقی علیه السلام ۹۶
- مردی پولادین ۹۶
- تلاش و مجاهدت برای زمینه‌سازی ظهور حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه ۹۷
- توکل و ایمان قوی مرحوم آیه‌الله بافقی ۹۸
- سجایای اخلاقی ۹۹
- نگرش مرحوم بافقی به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی امام خمینی علیه السلام ۱۰۰
- عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام به یکی از بندگان خدا ۱۰۱
- آیه‌الله بافقی و توسعه مسجد مقدس جمکران ۱۰۲
- تشرفات و ارتباطات روحی با امام عصر علیه السلام ۱۰۳
- مرحوم بافقی الگوئی برای توسل به امام عصر علیه السلام ۱۰۳
- اساس دین امر به معروف و نهی از منکر ۱۰۵
- زندانی که زندان را اسیر خود کرده بود ۱۰۶
- تشرّف ملکوتی به محضر مبارک حضرت ولی عصر در عالم رؤیا ۱۰۷
- بازپرس از بازجوئی خود پشیمان شد ۱۰۸
- سخنی از یکی از اولیاء خدا ۱۰۹
- تشرّف جناب شیخ محمدتقی بافقی به محضر امام عصر از زبان خودشان ۱۱۰
- بیست سال مکه رفتن در برابر یک شب در کنار قبر سیدالشهداء بودن ۱۱۲
- به ادله اربعه راه ملاقات با امام زمان علیه السلام باز است ۱۱۲
- ملاقات با امام عصر علیه السلام در دامنه کوه خضر علیه السلام ۱۱۲
- مقام و منزلت شیخ نزد حضرت ولی عصر علیه السلام ۱۱۳
- امام زمان علیه السلام چهارصد عباى زمستانی عطا کردند ۱۱۵
- سلام مرا به او برسان ۱۱۵
- سخن حضرت آیه‌الله العظمی بهاء‌الدینی درباره مرحوم بافقی ۱۱۷

مختصری از حالات و زندگینامه حضرت آیه‌الله حاج شیخ غلامرضا یزدی (اعلی الله مقامه)

- ۱۱۹ تولد و تحصیلات شیخ
- ۱۲۱ مکارم اخلاقی شیخ
- ۱۲۲ علم همراه با تواضع:
- ۱۲۳ انجلاص شیخ غلامرضا یزدی
- ۱۲۴ سربازی و وظیفه‌شناس
- ۱۲۵ دزد قافله
- ۱۲۶ سخاوت شیخ غلامرضا یزدی
- ۱۲۷ خلق پیامبری ایشان
- ۱۲۸ بیزاری از صوفیه
- ۱۲۹ اسوه صبر و استقامت
- ۱۳۰ بیان آیه‌الله العظمی بروجردی در مورد شخصیت آیه‌الله شیخ غلامرضا یزدی
- ۱۳۰ شیخ هوای نفس نداشت
- ۱۳۱ معنای توسل
- ۱۳۲ ارتباط شیخ با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۱۳۳ تشرف به محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۱۳۳ بیداری از خواب غفلت
- ۱۳۵ امید محرومان
- ۱۳۶ محبوب دل‌های همه بود
- ۱۳۷ رفتار و برخورد شیخ با مردم
- ۱۳۸ ملائک پیکر حاج شیخ را به کربلا می‌برند
- ۱۳۹ تواضع عجیب شیخ و نزول رحمت خدا
- ۱۳۹ روح شیخ معین مؤمنان پس از فوتشان
- ۱۴۰ توجه شیخ به بیمار و شفاء سریع
- ۱۴۱ چند کرامت از جناب شیخ
- ۱۴۴ یاری امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

زندگینامه و شرح حالات حضرت آیه‌الله العظمی گلپایگانی (اعلی الله مقامه شریف)

- ولادت و دوران تحصیل ۱۴۷
- نیابت عام امام زمان علیه السلام ۱۴۸
- حضرت رضا علیه السلام در شکل آقای گلپایگانی علیه السلام آمدند ۱۴۹
- حضرت رضا علیه السلام آقا را به زیارت دعوت کرده‌اند ۱۴۹
- نقل چند کرامت از ایشان ۱۵۰
- مبارزات ایشان با ظلم و فساد ۱۵۲
- اهمیت شهادت ثالثه در اذان ۱۵۲
- این خواب را برای دوستان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نقل کنید ۱۵۳
- در کشتی نجات حسین بن علی علیه السلام ۱۵۳
- شکایت مرا به امام رضا علیه السلام نکنی ۱۵۳
- نیاز جهان به مجتهدان شایسته ۱۵۴
- شجاعت حضرت آیه‌الله گلپایگانی ۱۵۵
- سخن چند تن از علما در مورد حالات معنوی ۱۵۶
- حضرت آیه‌الله گلپایگانی شرف و عزت انسان در نماز شب است ۱۵۶
- توجه به قلب عالم امکان حضرت ولی الله الاعظم امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ۱۵۷
- حسن معاشرت آیه‌الله گلپایگانی ۱۵۸
- صبر و شکر آیه‌الله گلپایگانی ۱۵۸
- شفای سرطان با قند متبرک آقا ۱۵۸
- شفای کمر درد با کشیدن کفش آقا به موضع درد ۱۵۹
- نور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با ایشان بود ۱۵۹
- بالای هر صفحه کتاب نوشته بود یا صاحب الزمان ادراکنی ۱۶۰
- امام زمان در تشیع جنازه حضرت آیه‌الله گلپایگانی ۱۶۰
- مقام حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه آقای گلپایگانی علیه السلام ۱۶۱
- هل جزاء الاحسان الا الاحسان ۱۶۲
- بگذارید روی زمین برای مادرم عزاداری کنم ۱۶۲
- عروج ملکوتی حضرت آیه‌الله گلپایگانی ۱۶۳

زندگینامه و مختصری از حالات حضرت آیه‌الله میرجهانی (اعلی الله مقامه شریف)

- تاریخ ولادت و مختصری از دوران کودکی علامه ۱۶۵
- تحصیلات حوزوی و اساتید حضرت آیه‌الله میرجهانی ۱۶۵
- کشف سیادت و شجرنامه علامه میرجهانی ۱۶۶
- مکارم الاخلاق و ویژگیهای علامه میرجهانی ۱۶۶
- مهمانداری آقای میرجهانی علیه السلام ۱۶۷
- حضرت آیه‌الله علامه میرجهانی زیاد روضه می خواندند: ۱۷۱
- ارادت خاص علامه به امام حسن مجتبی علیه السلام: ۱۷۱
- تهجد و شب‌زنده داری علامه ۱۷۱
- انس با قرآن این امانت بزرگ الهی ۱۷۱
- نفس گرم و گیرای حضرت علامه ۱۷۲
- ساده‌زیستی و صفای باطن ۱۷۲
- انفاق و دستگیری از فقراء ۱۷۲
- معاشران و دوستان علامه میرجهانی ۱۷۲
- از آیات رحمت هم برای مردم بخوانید ۱۷۳
- دل فرزند من شکسته‌تر است ۱۷۳
- همه را بصورت غیر انسان می‌دیدم ۱۷۳
- ضیافت انوار مقدسه ۱۷۴
- ان‌شاءالله با ظهور آقا امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر می‌گردم ۱۷۵
- جلوه رحمانیت خدا در مؤمنین واقعی ۱۷۶
- هدیه ولی عصر و درخواست علامه میرجهانی از ایشان ۱۷۶
- تشرفات آقای میرجهانی، محضر ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ۱۷۷
- تالیفات علامه میرجهانی ۱۸۰
- وفات علامه میرجهانی ۱۸۱
- حسن ختام غزلی از مرحوم علامه میرجهانی درباره مولای عزیزمان امام عصر ارواحنا فداه ۱۸۲

نگاهی به حالات روحی و شخصیت بلند حضرت آیه‌الله شیخ مرتضی زاهد (اعلی الله مقامه شریف)

- یقین راستین شیخ مرتضی ۱۸۳
- علاقه‌مندی مراجع به ملاقات شیخ مرتضی زاهد ۱۸۴
- مرتضای ما ۱۸۴
- پرهیز از غرور ۱۸۴
- آیا اعمالم مورد قبول شما هست ۱۸۵
- توجه به قدرت خدا در همه جا ۱۸۶
- شغل واقعی انسان چیست؟ ۱۸۶
- این است عزایت یا حسین، جانم فدایت یا حسین ۱۸۷
- حقایق را باید باور کرد ۱۸۸
- چشم‌هایت را باز کن بین خدا را کجا نمی‌بینی ۱۸۸
- آقا سید مصطفی خوشا به حالت ۱۸۹
- نوشتن عریضه ۱۸۹
- هر کس برای خدا باشد خدا هم برای او خواهد بود ۱۸۹
- نوری از آسمان ۱۹۰
- برداشت: ۱۹۰
- آقا امام زمان فرمودند: «من به جای او به دیدنت می‌آیم» ۱۹۱
- مراقبه و محاسبه اعمال در زندگی ۱۹۱
- اجداد ما مصیبت‌های زیادی کشیده‌اند ۱۹۲
- تفقد و احوال‌پرسی امام عصر علیه السلام از سید کریم در مغازه آن مرحوم ۱۹۳
- سفره مخصوص ۱۹۴
- برداشت: ۱۹۵

شرح حالات و زندگینامه حضرت آیه الله عبدالحسین دستغیب شیرازی (اعلی الله مقامه)

ولادت	۱۹۷
دوران تحصیل	۱۹۷
جدو شود سبب خیر، گر خدا خواهد	۱۹۸
چند برداشت:	۱۹۸
ساده زیستی و بزرگ منشی	۱۹۹
چند برداشت:	۲۰۰
فضائل و مکارم اخلاقی	۲۰۱
برداشت:	۲۰۲
بحث ولایت از دیدگاه آیه الله شهید <small>علیه السلام</small>	۲۰۴
چند برداشت:	۲۰۵
کراماتی چند از شهید حضرت آیه الله دستغیب <small>علیه السلام</small>	۲۰۶
خاطره‌ای از آیه الله شهید از زبان یکی از طلبه‌های ایشان	۲۰۶
شهید محراب مورد نظر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بودند	۲۰۷
خاطره‌ای از زبان حاج ماشاء الله صدق‌آمیز مشهور به حاج حقیقت:	۲۰۸
وجه ازدواج به اندازه لازم	۲۰۹
آخرین شب و روز قبل از شهادت:	۲۱۰
کیسه‌ای در کفن برای پاره‌های بدن	۲۱۱
داستانی شگفت از اخلاص حضرت آیه الله شهید دستغیب <small>علیه السلام</small>	۲۱۲
برداشتی چند از کرامات آن شهید سعید:	۲۱۶

شمه‌ای از حالات و زندگینامه عالم مجاهد حضرت آیه الله شیخ محمد شریف رازی علیه السلام

ولادت شیخ محمد شریف رازی	۲۱۸
زنده شدن طفل مرده به معجزه جناب شاه عبدالعظیم حسنی <small>علیه السلام</small>	۲۱۹
آزاد شده امام رضا <small>علیه السلام</small>	۲۲۱

- ۲۲۲ زندگی بدون پدر
- ۲۲۳ امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش ترا به من فرموده است
- ۲۲۴ عزیمت به ایران و یک عمر خدمت صادقانه به
- ۲۲۴ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام
- ۲۲۵ اتصال به دریای کرم خاندان رسالت
- ۲۲۶ دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق آیه الله رازی و تشرّف ایشان به حج
- ۲۲۸ کرامت امام کاظم علیه السلام و شفای پای مرحوم آیه الله رازی
- ۲۳۰ احیاء سنت عزاداری برای حضرت زینب کبری علیها السلام
- ۲۳۱ اهمیت اخلاق و تزکیه نفس
- ۲۳۱ توصیه به علما و روحانیون: توجه به امام زمان علیه السلام
- ۲۳۳ آیا باب ملاقات با امام زمان علیه السلام باز است؟
- ۲۳۴ به هر کس جز حضرت مهدی علیه السلام دل بیندی ضرر کرده‌ای
- ۲۳۵ آثار علمی آیه الله رازی
- ۲۳۶ وفات

شرح حالات و زندگانی حضرت آیه الله حاج شیخ محمد باقر حکمت نیا علیه السلام

- ۲۳۷ پرچم دار ولایت و توحید
- ۲۳۷ کرامتی از آیه الله حکمت نیا از زبان یکی از بانوان طلاب علوم دینی
- ۲۳۹ خبر از زمان فوتشان
- ۲۳۹ عمر حضرت خضر را عرضه کردند
- ۲۴۰ آمدند تا از قم مشرف شوند
- ۲۴۰ لیبک یا محبوب
- ۲۴۱ ان شاء الله شما ظهور را درک می کنید
- ۲۴۱ دربان ثامن الحجج علیه السلام
- سخنان دلنشین یکی از دوستان ایشان به مناسبت رحلت حضرت آیه الله حکمت نیا در مجلس ختم ایشان
- ۲۴۲

- ۲۴۲ اولیاء خدا غریبند.....
۲۴۳ او دارای خلق عظیم بود.....
۲۴۳ از میهمان‌ها پذیرایی کنیم.....
۲۴۴ نفس مطمئنه.....
۲۴۶ خلیفه خدا باش.....
۲۴۷ زندانی از آزاد شدن ناراحت نمی‌شود.....
۲۴۷ بهشت مخصوص.....

شرح حالات و مختصری از زندگانی مرحوم حاج محمدعلی فشندی (اعلی الله مقامه شریف)

- ۲۴۹ خصوصیات اخلاقی.....
۲۵۱ محمد علی خوشا بحالت، خوشا بحالت.....
۲۵۴ تشرف به محضر امام عصر علیه السلام در روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام.....
۲۵۴ این چادر آتش نمی‌گیرد.....
۲۵۵ تشرف در جمکران.....
۲۵۵ آقا فرمودند: «اگر شیعیان دعا کنند فرج ما می‌رسد».....
۲۵۵ نقل عنایاتی از زبان حجة الاسلام و المسلمین آقای قاضی زاهدی.....
۲۵۶ تشرف در سفر کربلا.....
۲۵۷ برداشت:.....
۲۵۸ در فراق مولایمان امام عصر علیه السلام.....
۲۵۹ فهرست منابع و ماخذ.....
۲۶۰ فهرست.....

از همین مؤلف منتشر می شود «صحبت نیکان»

نار خندان باغ را خندان کند صحبت نیکانت از نیکان کند

صحبت نیکان کتابی است شگرف و تأثیرگذار، که فطرت خداجوی انسان را بیدار نموده و انسان را متوجه خویشتن خویش ساخته و معنای حقیقی حیات انسانی را در ظرف معانی و کلام به تصویر کشیده، و روزنه‌ای ملکوتی و آسمانی را فراروی زندگی زمینیان می‌گشاید. استماع و استفاده از مواعظ خداوند متعال و ائمه اطهار علیهم‌السلام که در قالب احادیث حیات‌بخش و زندگی‌ساز به نحوی بدیع و زیبا و با موضوع‌بندی مناسب گردآوری شده انسان را متوجه این حقیقت می‌سازد که:

گر تو سنگ صخره و مرمر شوی چون به صاحب‌دل رسی گوهر شوی

و همچنین مشتمل بر اشعار و مواعظی بیدارکننده و تکان‌دهنده از بزرگان عالم تشیع همچون جناب شیخ بهائی و آخوند ملاحسینقلی همدانی (قدس الله سرهما) می‌باشد که هر نفس خواب و غفلت‌زده‌ای را متأثر نموده و متوجه این مهم می‌نماید که:

گوهر عمر بدین خیرگواز دست مده آخر این عمر گرانمایه بهایی دارد

و او را به تکاپو و چاره‌جوئی می‌اندازد که از مابقی عمر خویش که با هیچ پیمانۀ گرانسنگی قابل قیاس نمی‌باشد استفاده نماید و خود را آماده وصال با نیکان و صالحان نماید تا مورد خطاب حضرت حق تعالی قرار گیرد که «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» و با آرامش و وقار به آغوش مربی مهربانش برگردد و با گوش جان ندای ارجعی الی ربک را بشنود و کلام دلنشین «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» وجود تشنه محبتش را سیراب از سلسبیل فلاح و رستگاری نموده و وارد بر بساط پروردگار کریمش گردد با ندای دلنشین «وَادْخُلُوها بِسَلَامٍ آمِنِينَ».